



نشر نوشته



خليل ملكى

بايدها و نبايدها

محمود طوقى



نشرنومه

خیابان شهید مفتح، شماره ۲۰۸

---

خلیل ملکی، بایدها و نبایدها  
محمود طوقی

روی جلد: علیرضا اسماعیلی

حروف نگار: طاهره میرزاده

چاپ و صحافی: سارنگ

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

چاپ اول، زمستان ۱۳۹۵، تهران

قیمت: ۱۵۰۰ تومان

حق چاپ محفوظ و مخصوص مؤلف است

---

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۸۰۴۳-۲۷-۳

---

برای دوست و به یاد دوست

پیشکش به

علیرضا ابراهیمی



## فهرست

|    |                                  |
|----|----------------------------------|
| ۱۳ | یادداشت                          |
| ۱۵ | گاه‌شمار زندگی خلیل ملکی         |
| ۱۹ | زندگی سیاسی خلیل ملکی            |
| ۲۴ | اشکالات انشعاب                   |
| ۲۵ | نخستین اشتباه ملکی               |
| ۲۵ | نزدیکی با بقایی                  |
| ۲۶ | حزب زحمتکش‌شان                   |
| ۲۷ | ملاقات با شاه، دومین اشتباه ملکی |
| ۲۷ | سومین اشتباه ملکی                |
| ۲۹ | مرگ مشکوک ملکی و پایان کار حزب   |
| ۲۹ | ملکی و چپ‌روی در زندان           |
| ۳۱ | درس‌های زندان                    |
| ۳۳ | کامبخش، ارانی و یوسف افتخاری     |
| ۳۴ | ۵۳ نفر                           |
| ۳۵ | گروه یوسف افتخاری                |
| ۳۶ | پیشه‌وری، اردشیر آوانسیان و ملکی |

|    |                                  |
|----|----------------------------------|
| ۳۷ | انتقاد از خود                    |
| ۳۹ | انتقادهای ملکی به حزب توده       |
| ۴۲ | آرا و عقاید ملکی                 |
| ۴۲ | آرای ملکی در کتابش               |
| ۴۳ | ملکی و حزب توده                  |
| ۴۷ | ملکی و شوروی                     |
| ۵۲ | ملکی و فرقه دمکرات               |
| ۵۵ | رد اعتبارنامه پیشه‌وری           |
| ۵۶ | در تبریز چه گذشت                 |
| ۵۸ | فرقه دمکرات                      |
| ۵۸ | فرقه دمکرات به مثابه ضرورتی عینی |
| ۶۱ | ملکی و جبهه ملی                  |
| ۶۳ | جبهه ملی اول                     |
| ۶۳ | جبهه ملی دوم                     |
| ۶۶ | جبهه ملی سوم                     |
| ۶۷ | ملکی و نیروی سوم                 |
| ۶۷ | ملکی و استقلال از دو بلوک        |
| ۶۷ | ۱. جنبش غیرمتعهدها               |
| ۶۸ | ۲. سوسیالیسم ملی                 |
| ۶۹ | انشعاب در نیروی سوم              |
| ۷۲ | کودتا ریشه انشعاب                |
| ۷۴ | ملکی به روایت اسناد ساواک        |
| ۷۴ | چند نکته در بازجویی ملکی         |
| ۸۵ | گزارش محرمانه پیرامون خلیل ملکی  |
| ۹۵ | نفوذ ساواک به خانه ملکی          |



|     |                                       |
|-----|---------------------------------------|
| ۹۶  | ملکی و بقایی                          |
| ۹۷  | دکتر بقایی که بود                     |
| ۹۸  | نهضت ملی نفت                          |
| ۹۹  | حزب زحمتکشان ملت ایران                |
| ۱۰۰ | تشکیل حزب زحمتکشان                    |
| ۱۰۳ | انشعاب در حزب                         |
| ۱۰۳ | تصفیه حساب تاریخی                     |
| ۱۰۵ | ملکی و ملاقات با شاه                  |
| ۱۰۷ | استدلال جلال آل احمد                  |
| ۱۰۷ | ملاقات با امریکایی‌ها                 |
| ۱۰۸ | روایت ملکی از ملاقات اول              |
| ۱۱۰ | ملاقات دوم ملکی با شاه                |
| ۱۱۳ | ملکی و کودتا                          |
| ۱۱۳ | ملکی در روز کودتا کجا بود؟            |
| ۱۱۴ | وظایف تاریخی                          |
| ۱۱۵ | همکاری ملکی با ساواک، اتهام یا واقعیت |
| ۱۱۷ | ملکی و جبهه ملی دوم                   |
| ۱۱۸ | مجلس بیستم                            |
| ۱۱۹ | علت راه ندادن ملکی به جبهه ملی دوم    |
| ۱۲۰ | اسناد ساواک                           |
| ۱۲۲ | ملکی چه کرد؟                          |
| ۱۲۲ | تضادهای عمومی و فرعی                  |
| ۱۲۳ | تاکتیک نه استراتژی                    |
| ۱۲۵ | تحلیل ملکی از پانزدهم خرداد           |
| ۱۲۷ | تغییر شرایط                           |

|     |       |                                |
|-----|-------|--------------------------------|
| ۱۳۰ | ..... | روایت کاتوزیان                 |
| ۱۳۱ | ..... | روایت آل احمد                  |
| ۱۳۲ | ..... | تحریف دفاعیه ملکی              |
| ۱۳۳ | ..... | ملکی و کمونیسم چینی            |
| ۱۳۴ | ..... | بایدها و نبایدهای ملکی         |
| ۱۳۴ | ..... | انشعاب جامعه سوسیالیست‌ها      |
| ۱۳۷ | ..... | ملکی و بیژن جزنی               |
| ۱۴۱ | ..... | چراغ مبارزه                    |
| ۱۴۳ | ..... | ملکی: آموزگاری بدفرجام         |
| ۱۴۴ | ..... | شاه، شاگردی حرف ناشنوا         |
| ۱۴۵ | ..... | سیمای مبهم سوسیالیسم ملکی      |
| ۱۴۷ | ..... | چرا ملکی سوسیال دمکرات نیست؟   |
| ۱۴۷ | ..... | سوسیال دمکرات چیست؟            |
| ۱۴۸ | ..... | اسناد ساواک                    |
| ۱۵۰ | ..... | ملکی، سوسیالیستی ایرانی        |
| ۱۵۰ | ..... | <b>سیمای اخلاقی ملکی</b>       |
| ۱۵۱ | ..... | ملکی از نگاه کاتوزیان          |
| ۱۵۱ | ..... | ملکی از نگاه آل احمد           |
| ۱۵۲ | ..... | بُت‌سازی از ملکی               |
| ۱۵۴ | ..... | <b>ملکی از نگاه احسان طبری</b> |
| ۱۵۶ | ..... | ملکی که بود؟                   |
| ۱۵۷ | ..... | ملکی و حقوق معوقه‌اش           |
| ۱۵۸ | ..... | <b>مرگ ملکی</b>                |
| ۱۶۰ | ..... | <b>مأخذها</b>                  |

آنچه در این کتاب مطرح شده صرفاً نظر نویسنده محترم است. بنابراین، چاپ این اثر از جانب نشر نومه، با احترام به نظر مؤلف، به معنای تأیید نظر شخصی ایشان در همه موارد نیست.

ناشر



## یادداشت

قضاوت انتقادی من در این مورد نه از لحاظ سرزنش به گذشته و نسبت به رهبران مسئول است و نه طبعاً از لحاظ بزرگ کردن شکافها، بلکه از این لحاظ است که روشن شدن گذشته را برای ترسیم راه آینده ضروری می‌دانم. بسیاری از موضوعها اگر امروز به آن شکل مطرح نباشد، به شکل دیگری مطرح است. مطالعه گذشته ما را بدون هیچ تردید برای اتخاذ راه صحیح در آینده کمک خواهد کرد.<sup>۱</sup>

بازخوانی ملکی، به معنای تصفیه حساب با حزب توده یا ملکی نیست. عذر تقصیر هم نیست. آنانی که به ملکی جفا کردند، اکنون در دیار مردگان دارند به کرده‌ها و نکرده‌های خود می‌اندیشند. ما مجبوریم برای آن‌که در آینده به بیراهه نیفتیم، اندیشه‌های سیاسی

---

۱. خلیل ملکی، خاطرات سیاسی خلیل ملکی (با مقدمه محمدعلی کاتوزیان)، تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ دوم، پاییز ۱۳۶۸، ص ۳۰۵.

خود را بارها مرور کنیم تا بدانیم راستی‌ها و ناراستی‌های ما کجا بوده است.

به‌همین دلیل، این یادداشت را با نقل قولی از ملکی شروع کردم تا در ابتدای کار تکلیف روشن باشد که چرا باید ملکی را بارها بخوانیم و در بازنگری‌ها درسی تازه بیاموزیم.

## گاه‌شمار زندگی خلیل ملکی

در سال ۱۲۸۰ هجری شمسی در تبریز به دنیا آمد. پدرش بازرگانی تبریزی بود که در انقلاب مشروطه شرکت داشت. پس از گذراندن تحصیلات ابتدایی و متوسطه به تهران آمد و در مدرسه صنعتی آلمان مشغول به تحصیل شد. در این دوران که نوجوانی بیش نبود با سلیمان میرزا رهبر حزب سوسیالیست آشنا شد. اما این ملاقات تأثیر خوبی نداشت. ملکی نام خائنان و مرتجعان را از سلیمان میرزا پرسید و سلیمان میرزا از گفتن نام مرتجعان طفره رفت، و ملکی احساس کرد که در این خصوص صداقتی نیست.

در سال ۱۳۰۷ برای تحصیل شیمی به آلمان رفت، اما درگیری او با سفارت ایران در برلین باعث شد تحصیل را نیمه‌تمام گذارد و به ایران بازگردد.

در اروپا زبان آلمانی و فرانسه را آموخت که زمینه‌ساز آشنایی او با نوشتارهای سیاسی اروپا شد. ملکی در همین سال‌ها با محفل ارانی و چپ‌های ایرانی مقیم آلمان آشنا شد. اما این آشنایی موجب نشد تا او به اصطلاح کمونیست شود.

پس از بازگشت به ایران به دانشسرای عالی رفت، و بعد از مدتی معلم شد. در همین دوران با محفل ارنانی که در تهران تشکیل شده بود، آشنا شد. در دستگیری‌های ۵۳ نفر در ۱۳۱۶ او نیز جزء دستگیرشدگان بود و تا سقوط دیکتاتوری رضاشاه در زندان بود. مقاومت ملکی در زندان از او شخصیتی موجه در میان ۵۳ نفر ساخت.

پس از آزادی و تأسیس حزب توده، ملکی به حزب توده نپیوست، اما بعداً به دعوت اصلاح‌طلبان حزبی به حزب رفت و در کنگره اول به عضویت کمیسیون تفتیش حزب درآمد.

در کابینه ائتلافی حزب با قوام، با این‌که مخالف شرکت حزب در کابینه قوام بود، مدیر کل وزارت فرهنگ شد که وزیر آن دکتر کشاورز از رهبران حزب توده بود.

پس از شکست فرقه دمکرات و درگیری‌های درون حزب، به دبیری هیئت اجرائیه موقت حزب منصوب شد، و سپس در تاریخ ۱۳۲۶/۷/۱۳ از حزب توده انشعاب کرد.

مدتی در انزوا زندگی کرد تا این‌که به وساطت جلال آل‌احمد به روزنامه شاهد مظفر بقایی پیوست تا از ملی شدن نفت حمایت کند.

در اردیبهشت ۱۳۳۰ به اتفاق دکتر بقایی حزب زحمتکشان ملت ایران را تأسیس کرد. در مهر ۱۳۳۱ به علت مخالفت بقایی با دکتر مصدق از حزب اخراج شد و به اتفاق عده‌ای دیگر نیروی سوم را بنیان نهاد.

در واقعه نوزدهم اسفند ۱۳۳۱ به مصدق نزدیک شد تا این‌که کودتای بیست و هشتم مرداد رخ داد. ملکی قبل از کودتا با شاه ملاقاتی داشت.



در شانزدهم شهریور ۱۳۳۲ خود را به دولت کودتا معرفی کرد و در زندان فلک افلاک زندانی شد. در ۱۳۳۳ از زندان آزاد شد و نشریه نبرد زندگی را منتشر کرد. این نشریه بعدها به علت فشار ساواک به علم زندگی تغییر نام داد.

با باز شدن نسبی فضای سیاسی در ۱۳۳۹ و تأسیس جبهه ملی دوم، او جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران را پی ریخت، اما نتوانست به رهبری جبهه ملی دوم راه یابد.

۱۳۴۰ در نخستین کنگره حزب سوسیالیست شرکت کرد، و در همین سال به رم رفت و در هفتمین کنگره بین‌المللی احزاب سوسیالیست جهان شرکت کرد و در بازگشت از اسرائیل دیدن کرد. در (سی و یکم خرداد ۱۳۴۰) اعلام کرد که ایران در آستانه یک انقلاب قرار دارد و در ۱۳۴۱ به عنوان ناظر در کنگره احزاب سوسیالیست اروپا در وین شرکت کرد.

پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ از حرکت روحانیت دفاع کرد.

در اردیبهشت ۱۳۴۳ طی جزوه‌ای با تحلیل از شرایط کنونی ایران و مسائل اصلی جنبش ملی دمکراتیک مردم در برابر اهمال‌کاری رهبران جبهه ملی موضع گرفت.

فروردین ۱۳۴۴ ملکی به آلبرت کارتی دبیر سوسیالیست‌های بین‌الملل در لندن نامه‌ای نوشت و فهرست زندانیان سیاسی ایران را اعلام داشت.

بیست و هفتم مرداد ۱۳۴۴ به همراه سه نفر دیگر از فعالان حزب سوسیالیست دستگیر شد. علت دستگیری ملکی ترجمه و چاپ مقاله‌ای از کاپلر یانگ استاد دانشگاه پرینستون امریکا با عنوان

«مشکلات معاصر ایران» بود. به رغم فشارهای جهانی برای آزادی‌اش، او به سه سال زندان محکوم شد.

۱۳۴۵ به علت بیماری و فشارهای جهانی ملکی از زندان آزاد شد. بعد از آزادی مدتی در مجله فردوسی مقالاتی نوشت.

۱۳۴۶ در جامعه سوسیالیست‌ها انشعاب صورت گرفت. حزب به دو جناح تقسیم شده بود: جناح طرفدار فعالیت‌های مخفی سیدحسین سرشار و جناح طرفدار فعالیت‌های قانونی ملکی.

در همین سال، ملکی سه نامه به اسداله علم نوشت و تقاضای فعالیت علنی جامعه را کرد. ملکی معتقد بود باید با جناح مترقی همکاری کرد و اقدامات مثبت شاه را ستود.

اسفند ۱۳۴۶ پسرش در دانشگاه شیراز دستگیر شد.

خرداد ۱۳۴۷ با وکیل امریکایی کارو لاینر ملاقاتی کرد و از وضعیت بد حقوق بشر در ایران شکایت کرد.

دکتر باهری از جانب اسداله علم وزیر دربار در مورد این ملاقات به او هشدار داد.

دی ۱۳۴۷ ملکی همکاری‌اش را با دکتر احسان نراقی در مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی شروع کرد.

خرداد ۱۳۴۸ ملکی به دستور شاه از تمامی حقوق‌اش محروم شد. روز بیست و یکم تیر ۱۳۴۸ درگذشت.

## زندگی سیاسی خلیل ملکی

خلیل ملکی در ۱۳۰۷ برای تحصیل شیمی به آلمان رفت. در آن جا با گروه ارانی و چپ‌های ایرانی مقیم آلمان آشنا شد، اما دیری نپایید که به علت درگیری‌اش با سفارت به اتهام «کمونیست بودن» هزینه تحصیلی‌اش قطع شد. ملکی مجبور شد تحصیل را رها کند و به ایران بازگردد.

آنچه از خاطرات ملکی برمی‌آید، او در این مدت تحت تأثیر انقلاب روسیه بود، اما نه به این معنا که او همچون دکتر ارانی از آلمان کمونیست برگشت. پس از بازگشت به ایران با محفل ارانی ارتباط برقرار کرد. در این زمان، دکتر ارانی با سازماندهی محفلی از روشنفکران در صدد بود حزب کمونیست ایران را احیا کند. او در این تلاش به علت بی‌احتیاطی دو نفر، محمد شورشیان و صمد کامبخش، لو رفت و کسانی که با این جریان رابطه داشتند، از جمله ملکی دستگیر شدند. در میان ۵۳ نفر، ملکی از زمره کسانی بود که آشنایی بیشتری با مارکسیسم داشت.

ملکی به چهار سال زندان محکوم شد و این محکومیت ادامه یافت تا با اشغال ایران توسط متفقین، رژیم دیکتاتوری رضاشاه سقوط کرد و ملکی از زندان آزاد شد. ملکی در این مدت به دلیل مقاومت‌هایش در

زندانیان، در میان ۵۳ نفر، شخصیتی موجه یافته بود. اما با تشکیل حزب توده در مهر ۱۳۲۰، ملکی در جمع مؤسسان حزب که هسته اصلی آنرا اعضای ۵۳ نفر تشکیل می دادند، حضور نیافت.

دوران زندان و زندگی نزدیک با رهبران حزب کمونیست و اعضای ۵۳ نفر در ملکی تأثیر مثبتی نگذاشت و او تصمیم گرفت در صورتی که در آینده جریانی با حضور اعضای ۵۳ نفر تشکیل شود، به آن جریان نزدیک نشود و نشد. اما دیری نپایید که جوانان حزب به سراغ او رفتند و از او خواستند تا به محفل اصلاح طلبان حزب بیاید و نظرهای آنان را بشنود و در صورت تأیید به عضویت حزب درآید. در آن زمان اصلاح طلبان حزبی که عبدالحسین نوشین، احسان طبری، نورالدین کیانوری و احمد قاسمی و آرداشس (اردشیر) آوانسیان و عده ای دیگر جزء آنان بودند، به رهبری حزب انتقادهایی داشتند:

۱. تبعیت بیش از حد از مأموران سفارت شوروی
۲. همکاری با فئودالها و مرتجعان که با روسها ارتباط تجاری داشتند و به عنوان عناصر ملی قلمداد می شدند.
۳. کم کاری در تغییر ساختار فئودالی جامعه.

ملکی پذیرفت و به عضویت حزب درآمد. اما در کنگره نخست حزب نتوانست به مرکزیت حزب راه یابد، و فقط عضو مسئول کمیسیون تفتیش حزب شد. فراکسیونهای رضا رادمنش و کامبخش از ورود ملکی به رهبری حزب جلوگیری کردند. با این همه، بعد از مدت کوتاهی ملکی به لیدر جوانان حزبی تبدیل شد.

نخستین درگیریهای ملکی از جریان نفت شمال آغاز شد. شوروی تقاضای امتیاز نفت شمال را داشت و جواب ساعد منفی بود. به علاوه، در مورد حمایت از پیشنهاد شوروی هم نظر واحدی وجود نداشت. عده ای مانند کامبخش و رضا روستا خواستار حمایت همه جانبه از

این تقاضا بودند. عده‌ای دیگر چون رادمنش و اسکندری بین حمایت و سکوت در تردید بودند.

در این میان تئوریسین‌های حزبی به میدان آمدند تا قضیه را از نظر تئوریک بررسی کنند. بدترین عقیده را احسان طبری داشت. او مسئله حریم‌ها را مطرح کرد، به این معنی که جنوب حریم دولت انگلیس است و شمال حریم دولت شوروی، و ما باید این حریم‌ها را به رسمیت بشناسیم. ملکی نیز در این بحث تئوریک مقالاتی نوشت و سعی کرد به تقاضای امتیاز نفت شکل موجه‌تری بدهد. اما تظاهرات اتحادیه‌های کارگری به رهبری روستا و شرکت حزب در این تظاهرات بر ضد دولت ساعد و به نفع دادن امتیاز نفت به شوروی کار را دشوار و پیچیده کرد. دولت تصمیم گرفت که تظاهرات را سرکوب کند. واحدهای ارتش سرخ به خیابان آمدند تا از سرکوب جلوگیری کنند این کار به حیثیت حزب به عنوان یک حزب ملی خدشه وارد می‌کرد و ملکی از این کار به سختی برآشفته و به دکتر محمد بهرامی گفت: به این چکمه سرخ‌های زن جلب بگو که این طور ما را رسوا و بی‌آبرو نکنند. اما رهبری حزب که دولت و حزب کمونیست شوروی تا به آخر برای آن‌ها حالت تابو را داشت، وقعی به افکار عمومی جامعه و اعضای حزب ننهادند و بر حمایت خود پافشاری کردند.

چندی بعد ملکی به عنوان بازرس حزب به آذربایجان رفت و از تندروی‌ها و چپ‌نمایی‌های مهاجران که بدنه اصلی تشکیلات حزب را در آذربایجان تشکیل می‌دادند، آگاه شد. او در اولین فرصت عکس‌های استالین را از در و دیوار اتحادیه‌ها و سندیکاها و کلوب‌های حزبی پایین آورد و به جای آن عکس ستارخان و باقرخان را نصب کرد. این کار بر کنسول روس گران آمد و عذر ملکی و هیئت همراه او را از آذربایجان

محترمانه خواست. ملکی در این مدت توانست با اخراج فرصت طلبانی که به داخل صفوف حزب رخنه کرده بودند و باعث بدنامی حزب شده بودند، به تشکیلات حزب در آن منطقه سروسامانی بدهد. تا این که مسئله فرقه دمکرات و انحلال یک شبه تمامی تشکیلات حزب در فرقه بدون نظر رهبری حزب و با اشاره ژنرال کنسول روس پیش آمد.

رهبری حزب در ابتدا واکنش نشان داد و در نامه‌ای به حزب کمونیست شوروی، تشکیل حزبی موازی حزب توده را امری غلط قلمداد کرد. اما وقتی رهبران حزبی به سفارت شوروی در تهران فراخوانده شدند و به آن‌ها ابلاغ شد که خواست رفیق استالین حمایت از فرقه است، حزب همه جانبه پشت سر فرقه ایستاد و بخشی از افسران خود را به کمک فرقه فرستاد.

اما این اقدام به معنای حل این مشکل نبود. بلکه به معنای سکوت بخش معترض حزب بود. پیروزی‌های سریع و برق‌آسای فرقه دمکرات هم به سکوت معترضان دامن زد و هم بارقه‌هایی از امید و خوش بینی ایجاد کرد که شاید پیروزی فرقه کلید حل مشکلات لاینحل تمامی ایران باشد. ملکی نیز در ابتدا از این خوش بینی کنار نبود.

با حضور فعال قوام در عرصه سیاسی، تنش دوباره در حزب ایجاد شد، ملکی به قوام چون بسیاری دیگر خوش بین نبود. اما کابینه ائتلافی که تشکیل شد، پست مدیرکلی وزارت فرهنگ را پذیرفت که وزیر آن دکتر فریدون کشاورز از رهبران حزب توده بود.

حزب در خواب خرگوشی ماه عسل با حضرت اشرف بود که او همان گونه که پیشه‌وری در نامه‌اش به استالین پیش بینی کرده بود، سر روس‌ها قاپاق (کلاه) گذاشت و با وعده نفت شمال یک شبه به زندگی

فرقه دمکرات و نهضت دمکراتیک مردم آذربایجان پایان داد. در این معامله حزب توده چون شروع فعالیت فرقه به بازی گرفته نشد.

شکست فاجعه‌آمیز و باورنکردنی فرقه و آن بگیروبندهای بعدی و محدودیت‌های سراسری برای حزب، زخم‌های کهنه و درونی را تازه کرد و موجی از اعتراض سراسر حزب را فراگرفت. این مرحله، نقطه اوج اختلاف ملکی با رهبران حزب توده بود.

اما ملکی تصور می‌کرد که حزب توده به عنوان تنها جریان موجود و ترقی‌خواه کشور، توان آن را دارد که در فرایند انتقاد و انتقاد از خود و یک مبارزه ایدئولوژیک همه‌جانبه، تصحیح موضع کند و به راه خود ادامه دهد. حتی زمانی که احسان طبری پیشنهاد انشعاب را می‌دهد، ملکی نمی‌پذیرد. ملکی در این زمان هنوز به حزب توده و ماندن در آن باور داشت. در اختلاف بین رهبران حزب و توده معترض حزبی که ملکی رهبر آن‌ها بود، ایرج اسکندری واسطه شد و قضیه را موقتاً حل کرد. کمیته مرکزی سابق برکنار شد و هیئت اجراییه روی کار آمد. این هیئت ترکیبی بود از بخشی از رهبران حزب، بخشی از مسئولان کمیته ایالتی تهران و معترضان.

ملکی به دبیری هیئت منصوب شد و با انتشار یکی دو اعلامیه هیئت اجراییه موقت تا حدودی از مواضع سابق رهبری حزب فاصله گرفت. سفارت شوروی رهبران حزبی را فراخواند و ضمن انتقاد شدید از مواضع شان، از آنان خواست به مواضع قبلی خود برگردند.

ملکی به زودی دریافت که بافت جامد و راه سنگلاخی و استالینیستی حزب توده پتانسیل حل و فصل مسائل با دیدگاه‌های مختلف را ندارد، پس از دبیری هیئت اجراییه استعفا داد و سعی کرد رهبران بی‌کفایت را هم با برگزاری کنگره به زیر کشد. اما رهبری حزب علی‌رغم قولی که داده

بود از برگزاری کنگره طفره رفت و حتی کیانوری رسماً اعلام کرد رفقای شوروی تا حل مسئله اختلاف درونی حزب مخالف برگزاری کنگره‌اند. بنابراین، به قول ملکی کار به انشعاب، و بنا بر نظر رهبران حزب، کار به اخراج کشید.

این هر دو ادعا ماهیتاً فرقی نداشت، و نشان‌دهنده این واقعیت بود که حزب نتوانست و نخواست اختلافاتش را به شکل درونی و حول مبارزه‌ای ایدئولوژیک حل و فصل کند. به هر صورت، انشعاب اجتناب‌ناپذیر بود، چون تنها راه بیان اختلافات در سیستم‌های دیکتاتوری انشعاب و حرف زدن از بیرون است؛ و ملکی مجبور به این کار شد.

### اشکالات انشعاب

۱. انشعاب زودرس بود. ملکی وقتی از طریق ابوالفضل ناصری دبیر کمیته ایالتی تهران از تصمیم رهبری حزب مبنی بر اخراج معترضان مطلع شد، تصمیم گرفت قبل از اخراج، انشعاب کند. انشعاب نیاز به زمان بیشتری داشت تا او بتواند در حد ممکن نظریاتش را درون تشکیلات مطرح کند.

۲. انشعاب فاقد ارگانی تبلیغی بود. او قادر نبود از انشعاب دفاع کند و مبانی تئوریک انشعاب را تشریح کند.

۳. بزرگ‌ترین ضعف انشعاب، نداشتن تحلیل روشن و دقیق درخصوص اتحاد شوروی بود. انشعاب‌کنندگان به رابطه‌ی خادم و مخدومی بین اتحاد شوروی و حزب معترض بودند. اما این اشکال را در طرف ایرانی می‌دیدند. آن‌ها فکر می‌کردند رهبران حزب بی‌پرنسیب و بی‌شخصیت‌اند. بعدها ملکی به این نتیجه رسید که اشکال اساسی در ناسیونالیسم روسی است و بی‌شخصیتی رهبران حزب توده مزید بر علت بود.



۴. ملکی تصور می‌کرد که اتحاد شوروی در این اختلاف بی‌طرف خواهد بود. انشعاب‌کنندگان در اعلامیه‌شان اعلام کردند همچنان خواستار رابطه‌ی دوستانه و رفیقانه با شوروی‌اند. خود را همچنان کمونیست می‌دانند و تنها به شیوه رهبری حزب معترض‌اند. حتی ملکی نامه‌ای به رهبران مسکو نوشت و تلاش کرد ضمن توضیح مواضع انشعاب به آن‌ها تفهیم کند که انشعاب‌کنندگان ضد شوروی نیستند.

### نخستین اشتباه ملکی

ملکی بر این باور بود که در این انشعاب روس‌ها جانب بی‌طرفی را رعایت می‌کنند، اما مسکو دخالت کرد. این اشتباه ملکی چندان مهم نبود. او به محض موضع‌گیری رادیو مسکو و خائن نامیدن آن‌ها جلسه‌ای تشکیل داد و پیشنهاد کرد برای این که حسن نیت خود را نشان دهند، حزب خود را منحل کنند و متفرق شوند. در آن جمع بیش از صد نفر، تنها یک نفر با این کار مخالفت کرد و باقی تن دادند. ملکی اعلام انحلال کرد. اعلام انحلال بزرگ‌ترین ضربه را به انشعاب زد و این نخستین اشتباه ملکی بود.

### نزدیکی با بقایی

ملکی بعد از انشعاب مدتی انزواگزید. این انزوا لازم بود تا ملکی به تعیین تکلیف نهایی خود با شوروی برسد. زمانی که جلال آل‌احمد واسطه شد تا ملکی در روزنامه شاهد بقایی مطالبی بنویسد، تمامی توهم‌های ملکی درباره شوروی از بین رفته بود و او دیگر ملکی انشعاب سال ۱۳۲۶ نبود. به میدان آمدن دوباره ملکی مصادف با اوج‌گیری ملی شدن صنعت

نفت بود. در آن زمان، دکتر مظفر بقایی به همراه مکی و حائری‌زاده از وجهه و محبوبیتی ملی برخوردار بودند. برگزیدن موضع دفاع از مسئله نفت به عنوان مسئله‌ای ملی، موضعی درست از جانب ملکی بود؛ کاری که رهبری حزب از ابتدا تا انتها از درک آن عاجز بود و هرگز به تحلیلی مناسب نرسید. او موضعی چپ‌روانه برگزید و از ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۲ ضرباتی مرگ‌بار بر جنبش ملی نفت و دولت ملی دکتر مصدق وارد آورد.

### حزب زحمتکشان

نزدیکی ملکی با بقایی منجر به تشکیل حزب زحمتکشان ملت ایران شد. این حزب به دو انگیزه تشکیل شد، دفاع از ملی شدن صنعت نفت، مبارزه با حزب توده.

بخش نوشتاری مبارزه با حزب توده بر دوش ملکی و انشعابیون سال ۱۳۲۶ بود و کتاب برخورد عقاید و آرای ملکی حاصل این مبارزه ایدئولوژیک با حزب توده است.<sup>۱</sup> اما بخش عملی مبارزه با حزب را دکتر بقایی بر عهده داشت، یعنی راه انداختن اراذل و اوباش برای بر هم زدن متینگ‌های حزب توده. این‌گونه اقدامات نقش مخربی در سلامت جامعه و نیز موضع‌گیری اعضای حزب توده به انتقادهای درست ملکی داشت. به میدان آمدن چاقوکشان بقایی، حزب توده را در موضع مظلومانه‌ای قرار می‌داد و به رهبری فرصت می‌داد در مقابل این برخوردهای غلط، انتقادهای ملکی را بی‌ثمر کند.

با این‌همه، همکاری بقایی و ملکی تا قیام ملی سی‌ام تیر ادامه یافت.

۱. نگاه کنید به خلیل ملکی، برخورد عقاید و آرا (ویرایش و مقدمه محمدعلی همایون کاتوزیان و امیر پیشداد)، تهران: نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۷۴.

ملکی به ناگاه اطلاع یافت ملی‌گرایی بقایبی ریشه چندانی ندارد و او درصدد نزدیک‌ی به قوام و دشمنی با مصدق است. پس کار به اختلاف کشید و ملکی و گروهش را چاقوکشان بقایبی از حزب بیرون کردند. ملکی پس از انشعاب از بقایبی حزب نیروی سوم را سازمان داد، کاری که شاید بهتر بود از همان ابتدای انشعاب از حزب توده انجام می‌داد. او تا مقطع کودتا همچنان به حمایت‌اش از جنبش ملی شدن صنعت نفت و دولت دکتر مصدق ادامه داد و از حزب توده و اتحاد شوروی فاصله گرفت. اگر بخت با ملکی یار بود و شرایط جامعه مساعد بود، شاید نیروی سوم می‌توانست به عنوان یک جریان سیاسی چپ دمکرات یا چپ ملی یا حزبی سوسیالیست قدرت گیرد و تأثیری بر اندیشه سیاسی ایران داشته باشد. اما کودتا این فرصت را از ملکی گرفت و او را روانه زندان فلک‌الافلاک کرد.

### ملاقات با شاه، دومین اشتباه ملکی

قبل از کودتا ملاقاتی بین شاه و ملکی صورت گرفت. جلال آل‌احمد می‌گوید در این ملاقات اجباری بود. ملکی می‌ترسید جریان فرقه دمکرات پیش بیاید و کشت و کشتار بعد از شکست فرقه، پس ملکی تن داد به این ملاقات تا روشن کند او و جریان او جزء حزب توده نیستند و از جنمی دیگرند. اما حاصل این ملاقات برای ملکی بدنامی و برای رهبران حزب توده مستمسکی برای پوشاندن خطاهایشان بود.

### سومین اشتباه ملکی

ملکی بعد از آزادی از زندان کودتا مجله نبرد زندگی و بعد مجله علم زندگی

را منتشر کرد. این مجله حاصل نوعی توافق ضمنی ملکی با فرمانداری نظامی برای برخورد ایدئولوژیک با حزب توده بود. هر چند برای ملکی این توافق نوعی تاکتیک برای روشن نگاه داشتن چراغ مبارزه بود، با این حال این کار چون و چرای بسیار داشت. به هر حال، ملکی این چراغ را تا باز شدن فضای سیاسی جامعه که حاصل درگیری‌های درونی جامعه برای اصلاحات ارضی بود، روشن نگاه داشت.

با تشکیل جبهه ملی دوم، ملکی حزب سوسیالیست را تأسیس کرد. اما این حزب و ملکی نتوانست به رهبری جبهه ملی راه یابد و در پشت درهای بسته ماند. ملکی در این سال‌ها به دلیل نزدیکی‌اش به رژیم کودتا به شدت وجهه خود را از دست داد و همین امر باعث شد که به شورای رهبری جبهه ملی دوم راه نیابد.

اما ملکی همچنان به باور خود در مبارزه مسالمت‌آمیز و علنی و تأیید اقدامات مثبت حکومت پافشاری می‌کرد. حتی در ملاقاتی که ملکی از طریق اسداله علم با شاه داشت، شاه او را واسطه کرد تا به رهبران جبهه ملی بقبولاند با او همکاری کنند که رهبران جبهه ملی از این کار تن زدند. ملکی با فعالیت نه چندان قانونی‌اش از سوی رژیم تحمل می‌شد تا این‌که وقایع خرداد ۱۳۴۲ رخ داد که مورد تأیید ملکی بود و حکومت تصمیم گرفت با ملکی برخورد کند. ابتدا فعالان حزب دستگیر شدند و در ۱۳۴۴ چاپ مقاله‌ای از یک استاد دانشگاه امریکایی به نام کارو لاینر بهانه‌ای شد که ملکی هم دستگیر و زندانی شود.

احزاب سوسیالیست برای آزادی ملکی فعالیت گسترده‌ای کردند، با این‌همه ملکی به سه سال زندان محکوم شد.

ملکی در ۱۳۴۵ به بهانه بیماری مورد عفو قرار گرفت و آزاد شد. اما

همچنان به فعالیت علنی و مسالمت‌آمیز و حمایت از جناح مترقی خواه حکومت باور داشت که این امر منجر به انشعاب در حزب شد.

### مرگ مشکوک ملکی و پایان کار حزب

ملکی در خرداد ۱۳۴۸ از کار برکنار شد و در تیر ۱۳۴۸ درگذشت. به دنبال او جلال آل‌احمد در مرداد ۱۳۴۸ برکنار شد و در شهریور ۱۳۴۸ درگذشت. این برکناری به فاصله یک ماه و این دو مرگ به فاصله یک ماه اتفاق افتاد. منفعل شدن حزب با از دست دادن رهبری چون ملکی و یک قلم به دست مطرح چون جلال تا حدودی این دو مرگ را مشکوک می‌کند یا شاید نتیجه این دو مرگ عده‌ای را دچار این شبهه می‌کند. البته باید یادآور شد که جلال آل‌احمد عضو حزب نبود اما تا به آخر در کنار ملکی به عنوان رهبر خود ماند.

### ملکی و چپ‌روی در زندان

به روایتی می‌توان گفت تاریخ معاصر ایران، تاریخ جنبش‌ها و زندان‌ها است. از زندانیان فراماسونری در زمان ناصرالدین شاه تا زندانیان کودتای محمدعلی میرزا در باغشاه تا زندانیان پُر و پیمان رضاشاهی و بعد از او. درباره زندان و زندانی اندک صحبت شده است. ما در این زمینه خاطرات علوی و انور خامه‌ای و خاطرات ۵۳ نفر را داریم، تعداد کمتری درباره زندان‌های کودتا و یکی دو کتاب از به آذین و چریک‌ها تا ۱۳۵۷. چرا کم گفته‌ایم و کم نوشته‌ایم؟ یکی از دلایل آن کاهلی تاریخی ما است که در نوشتن تنبل‌ایم. اما تمامی داستان این نیست، بدمان نمی‌آمده

است همه چیز در هاله‌ای از ابهام و افسانه بماند. و به اصطلاح رخت‌های چرک‌مان را روی طناب پهن نکنیم تا همسایگان ما ببینند.

ملکی در شروع خاطراتش از چپ‌روی در زندان سخن می‌گوید.

۱. «کسی با پاسبانی اختلاف پیدا کرد منجر به اختلاف تمام سکنه با پاسبان مزبور می‌گردد. آن‌ها گفتند باید این توهین جبران شود... موضوع بی‌اهمیتی بود که ناچار در زندان با آن سازگاری داشت.. سخن‌رانی‌هایی از روی بلندپروازی مجلل... انقلابی‌نمایی‌ها صورت گرفت و سرانجام اعلام شد تا آخرین قطره خون برای جبران این تحقیر و توهین آماده‌اند... هرچند می‌دانستم که در آن محیط پسیکولوژیک خاص اظهارات مرا بر حزم و احتیاط بی‌مورد و ضدانقلابی حمل خواهند کرد... اما به تبعیت از عقل سالم و تفکر و تدبیر و بدون تسلیم شدن به عوام‌فریبی گفتم این موضوع سزاوار آن نیست که وارد یک مبارزه حیاتی و مماتی با اولیای زندان شویم...»<sup>۱</sup>

نفس گرم ملکی در آهن سرد بقیه اثر نمی‌کند و کار به درگیری می‌کشد، ملکی شلاق می‌خورد به انفرادی می‌رود.

۲. «در زندان قصر زندانیان قدیمی در رأس آن‌ها اردشیر آوانسیان خواست‌هایی از اولیای زندان داشتند، پس طرح اعتصاب غذای مهمی ریخته شد. من گرچه با شیوه منطقی و واقع‌بینانه تعقیب خواست‌ها موافق بودم اما آن اقدام جدی را با شرایط موجود و قوای موجود متناسب ندانسته و فکر می‌کردم به عدم موفقیت و محدودیت‌های بیشتری منجر می‌شود. اما از سوی دیگر انقلابی‌نمایی و سخن‌پردازی و ابراز شوروشوق انقلابی بازارگرمی داشت و کسی جرئت نمی‌کرد عقیده از روی عقل و منطق خود را دست‌کم بیان کند...

---

۱. خلیل ملکی، خاطرات سیاسی خلیل ملکی، تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ دوم، ۱۳۶۸.

«من پس از آن جلسه جدا و خصوصی نیز با دکتر ارانی صحبت کردم و همراهی چند تن از دوستان را به او خاطر نشان ساختم که یکی از بزرگترین وظایف ما این است که در وضع فعلی سلامت روحی و جسمی همه به خصوص شخص شما را تضمین کنیم تا هم شما و هم ما جان سالم از این زندان به در بریم. من عقیده داشتم که وجود ارانی برای خارج از زندان خیلی مهم تر است از این که مثلاً ما در زندان پرموس زیاد داشته باشیم یا کم... دکتر ارانی هنوز هم متقاعد نشد...»<sup>۱</sup>

۳. «پس از آن که من و کامبخش را به زندان قصر بردند و تنها دکتر ارانی در زندان موقت باقی ماند، آن طور که شنیده می شد با شور و شوق انقلابی بی نظیری مشغول فعالیت سیاسی و مبارزات بود و شکی نبود که او دچار تیفوس می شد...»

در این شکی نیست که خشونت و وحشی‌گری و درنده‌خویی اولیای زندان موجب قتل ارانی شد... اما من با کمال جرئت می‌گویم کشته شدن دکتر ارانی حادثه‌ای بود قابل اجتناب. در صورت پیشی گرفتن روشی عاقلانه و از روی تدبیر و دوراندیشی می شد از آن احتراز جست.»<sup>۲</sup>

## درس‌های زندان

آدم‌ها با انگیزه‌ها و سوابق متفاوت خانوادگی و ویژگی‌های متفاوت جسمی و روحی وارد عرصه سیاست می‌شوند و به زندان می‌افتند. در زندان با چهار دسته زندانی روبه‌رو می‌شوید:

۱. توابین، کسانی که در زیر بازجویی بریده‌اند و با پلیس همکاری کرده‌اند و حالا با قرار گرفتن در کنار پلیس می‌خواهند هرچه زودتر آزاد شوند.

---

۲. همان.

۱. همان.

۲. منفعلان و کسانی که در زیر بازجویی ضعف نشان داده‌اند یا برعکس در بازجویی مقاومت هم کرده‌اند اما در مجموع به این نتیجه رسیده‌اند که جدا از این که حزب و گروه‌شان را قبول دارند یا ندارند. وظیفه آن‌ها به پایان رسیده است. آنان مدت حبس‌شان را تحمل می‌کنند و به زندگی خود باز می‌گردند.

۳. چپ‌روها، کسانی‌اند که ممکن است بازجویی خوب یا بد پس داده باشند اما هنوز بر این باورند که باید مبارزه را در زندان ادامه داد.

۴. دوران‌دیشان، کسانی‌اند که ممکن است بازجویی خوب یا بد پس داده باشند، اما بر این باورند که وظیفه رهبری در زندان حفظ و حراست از نیروها است و در زمان تحمل حبس، زندانی باید با کمترین آسیب روحی و جسمی خود را به آزادی نزدیک کند، و باید از قوای جسمی و روحی خود در مکان و زمانی استفاده کند که به درد جنبش می‌خورد.

اما طبیعت زندان طبیعتی چپ است. چپ بدین معنا که رادیکالیزم بازتاب واقعی انسان در زنجیر است. وقتی رادیکالیزم توجیه ایدئولوژیک پیدا می‌کند، مشروع و همه‌گیر می‌شود، پس جناح دوران‌دیش زندان از سوی چپ‌ها به راست روی متهم می‌شود. همان‌طور که ملکی می‌نویسد، دیگران به رغم میل‌شان به جو چپ زندان تمکین می‌کنند و جرئت نمی‌کنند نظر واقعی‌شان را بیان کنند. چپ زندان به عاقبت کار نمی‌اندیشد، به تناسب نیروها نمی‌اندیشد، به داده‌ها و گرفته‌ها یا به عبارتی به سود و زیان خود نمی‌اندیشد. از نظر او «جنبش همه چیز، هدف هیچ چیز» سرلوحه همه کارها است. از مبارزه بهانه‌جویی را می‌فهمد، و دوست دارد با سر برود در دهان اژدها، و همان‌طور که ملکی نشان می‌دهد، مبارزات‌اش بی‌حاصل و از نیمه رها می‌شود. در زندان



قصر در سال‌های ۲۰-۱۳۱۶ رهبری چپ‌ها با اردشیر آوانسیان است. او پیشه‌وری را که رأس حزب کمونیست ایران است و بهترین بازجویی را پس داده است، «میکرب» خطاب می‌کند. اما حاضر است با کامبخش که نزدیک به ۳۵ نفر از ۵۳ نفر رالو داده است، همکاری کند. همین جو چپ ارانی را به کشتن داد و اجازه نداد تا در زمان‌های بعد رفتار زندانی تحلیل شود و از چپ‌روی‌ها درسی گرفته شود و مدام این اشتباه و چپ‌روی ادامه یافت.

### کامبخش، ارانی و یوسف افتخاری

ملکی در ادامه خاطراتش به کامبخش و ارانی، و یوسف افتخاری می‌رسد. برای آن‌که متوجه تفاوت خاطره‌نویسی ملکی و دیگر رهبران حزب توده مثل کیانوری و طبری شویم، کافی است کتاب خاطرات طبری را که در سال‌های ۶۰-۱۳۵۲ نوشته است، بخوانیم. طبری در سراسر آن کتاب تمامی وقایع را وارونه کرده و به عمد سیاه را سفید و سفید را سیاه جلوه داده است.

بزرگی ملکی در همین بخش کامبخش به خوبی هویدا است. کامبخش وارث بلاعزل‌اش کیانوری، بدترین اتهام‌ها را به ملکی زد. اما ملکی در روایت‌اش از کامبخش از جاده انصاف خارج نمی‌شود. نگاه کنیم:

۱. «کامبخش اصلاً آدم بدجنسی نبود که خیانت و جاسوسی برای او طبیعت ثانوی شده باشد. او اصولاً یک آدم اجتماعی بود که از خودگذشتگی و علاقه به خدمت خلق داشت و آنچه قدرت داشت در داخل و خارج از زندان برای جبران اشتباه خود انجام می‌داد. ضعف او را در برابر شهربانی باید به ضعف عادی او و علاقه به زندگی راحت و مرفه

و شازدگی اش نسبت داد. توطئه و دسیسه او بر ضد ارانی نشان دهنده این حقیقت است که حتی روشنفکران خوش جنس در مورد رقابت و جاه طلبی تا چه حد می توانند پیش بروند و اصول اخلاقی و حتی صفات و سجایای خاص خود را لگدمال کنند.<sup>۱</sup>

### ۵۳ نفر

ملکی در جریان فعالیت ۵۳ نفر که یک گروه پیشتاز برای احیای حزب کمونیست ایران بود، در ۱۳۱۶ دستگیر می شود. پلیس وانمود می کند که نخست محمد شورشیان دستگیر شده است، بعد دکتر ارانی و پس از آن باقی اعضا. کامبخش و محفل قزوینی ها که در واقع یاران کامبخش بودند، به این تصور دامن می زنند تا جایی که دکتر ارانی مورد توهین و بایکوت قرار می گیرد. در جریان پرونده خوانی در حضور تمامی ۵۳ نفر، روشن می شود آن که با پلیس همکاری همه جانبه ای کرده کامبخش بوده است نه دکتر ارانی. کامبخش علت همکاری خود با پلیس را بعدها چنین توجیه می کند: ارتباط دادن این پرونده با پرونده سابق اش که جاسوسی بود. کامبخش در سال های قبل در زمانی که افسر نیروی هوایی بود، به جرم جاسوسی دستگیر می شود، مدت نه ماه در زندان می ماند و چون چیزی ثابت نمی شود، آزاد و از ارتش اخراج می شود. کامبخش مدعی بود با این کار و ثابت کردن این که جمع یاد شده کمونیست بوده اند، طبق قانون ۱۳۱۰ به دلیل داشتن و تبلیغ مرام اشتراکی به ده سال حبس محکوم می شود. حداکثر مجازات برای این جرم ده سال است و دیگر خطر اعدام که برای جاسوسی تعیین شده است، وجود ندارد.

---

۱. همان.

ملکی خودخواهی‌ها و جاه‌طلبی‌ها را که لازمه آن نفاق و تشمت و توطئه و دسیسه‌بازی و دسته‌بندی است، یکی از بیماری‌های روشنفکری می‌داند که از سوی کامبخش و دیگران در مورد دکتر ارانی عمل می‌کرد.

### گروه یوسف افتخاری

در زندان قصر، علاوه بر دستگیرشدگان حزب کمونیست ایران، عده‌ای دیگر را از جنوب آورده بودند. این گروه که به «گروه یوسف» شهرت داشتند. رهبران نفتی بودند که در ۱۳۰۹ اعتصاب بزرگ نفت جنوب را سازماندهی کردند و دستگیر شدند. در رأس آن‌ها یوسف افتخاری بود و از دیگر رهبران کارگری علی امید و رحیم هممداد را می‌توان نام برد. یوسف افتخاری عضو حزب کمونیست نبود اما از سوی تشکیلات کارگری به کوتو رفته بود و در آنجا درس حزبی خوانده بود. کوتو مدرسه‌ای حزبی در شوروی بود که برای کشورهای آسیا و آفریقا کادرهای حزبی تربیت می‌کرد.

درخصوص محاکمه زینوویف، کامنف و گروه هفده نفری از رهبران درجه اول انقلاب و حزب در شوروی به دستور استالین، درباره این واقعه مهم در زندان دو نظر متفاوت وجود داشت. اکثریت که به «معصوم بودن حزب» کمونیست شوروی باور داشتند طرف استالین را گرفتند اما گروه یوسف نپذیرفتند. و بر این باور بودند که باید در مورد آنچه در شوروی اتفاق می‌افتد، اندیشید و بحث کرد.

در این جناح‌بندی، ملکی حق را به گروه یوسف داد. یوسف افتخاری از زندان رضاشاه و بعدها در زمان حکومت پهلوی دوم از جانب حزب توده منکوب و بایکوت شد و به عنوان «تروتسکیست» مورد انتقاد شدید

قرار گرفت. اما سیر بعدی حوادث نشان داد که یوسف افتخاری آن کارگر اندیشه‌مند از لابه‌لای ابرهای تبلیغاتی چقدر دقیق آنچه را در شوروی اتفاق افتاد، دیده است. افتخاری می‌گفت «استالین می‌خواهد تزار بشود و جای رومآف‌ها را بگیرد.»

### پیشه‌وری، اردشیر آوانسیان و ملکی

پیشه‌وری و اردشیر آوانسیان هر دو در دستگیری‌های ۱۳۰۹ از جانب پلیس رضاخان بازداشت شدند. اردشیر از مسئولان کمیته ایالتی تبریز بود و پیشه‌وری از رهبران حزب کمونیست در تهران.

پیشه‌وری و اردشیر در زندان دو برخورد متفاوت داشتند. پیشه‌وری به استناد اسناد پلیس رضاخان که سازمان اسناد ملی منتشر کرده است، از لحظه دستگیری عضویت خود را در حزب کمونیست منکر می‌شود و به رغم تمامی اعترافات دیگر فعالان حزب نمی‌پذیرد که او از رهبران و فعالان حزب کمونیست ایران بوده است. به دنبال این انکار در بازجویی‌ها هم از برخورد با پلیس اجتناب می‌کند. این طرز برخورد برای اردشیر که مدعی رهبری حزب در زندان است و به برخورد مدام با پلیس باور دارد، قابل قبول نیست. کار مثل همیشه به بایکوت، سم‌پاشی‌ها و ترور شخصیت رایج در زندان‌ها کشیده می‌شود.

اما ملکی با این‌که جزء جناح اردشیر یعنی چپ‌های زندان است، این بایکوت را نمی‌پذیرد و رابطه‌اش را با پیشه‌وری حفظ می‌کند. این رابطه به برقراری کلاس‌هایی از سوی پیشه‌وری در مورد مسائل تئوریک جنبش چپ می‌انجامد.

ملکی از پیشه‌وری به نیکی یاد می‌کند، با این‌که زمان نوشتن این

خاطرات سال ۱۳۴۵ است. ملکی در کتاب عقاید و آرایش نظرهای تندى در خصوص پیشه‌وری و قضیه آذربایجان ابراز می‌کند. ملکی در مورد اردشیر آوانسیان هم با این‌که در جبههٔ مقابل‌اش قرار دارد، به نیکی یاد می‌کند و با تمامی ضعف‌ها و قوت‌هایش، او را کمونیستی انقلابی و رادیکال می‌خواند.

### انتقاد از خود

ملکی اهل انتقاد از خود هم بود. نقل قول زیر گویای این گفته است:

چندی پیش با عده‌ای از دوستان و رفقای نزدیک این مسئله مطرح شد که آیا در مبارزه‌های که میان ما و حزب توده پیش آمد، دچار اشتباهاتی بوده‌ایم یا نه؟ طرح‌کننده این بحث خود من بودم و نظرم نیز از این قرار بود، چه هر چند ما دارای نقاط مثبتی در این مورد نسبت به رهبران حزب توده هستیم که آن‌ها این وضع را به ما تحمیل کردند. مع‌ذلک امروز که من به گذشته نگاه می‌کنم و قضایا را بی‌حقد و حسد و کینه از مد نظر می‌گذرانم، آرزو می‌کنم که کاش ما هم دربارهٔ رژیم شوروی و هم دربارهٔ رهبری دنباله‌رو حزب توده عینی بودن و واقع‌بینی بیشتری به کار می‌بردیم.<sup>۱</sup>

ملکی این بخش را انتقاد از خود نام‌گذاری کرده است. او لازم می‌داند اعلام کند که در برخورد با حزب توده به رغم آن‌که حق با او بود اما باید

---

۱. همان.

صبر، تأمل، خونسردی و متانت بیشتری به خرج می‌داد و به دلیل تمامی این‌ها از خود انتقاد می‌کند.

ملکی اعلام می‌کند که خود را متعلق به اردوگاهی می‌داند که مبارزان توده‌ای به آن تعلق دارند و توده‌ای‌ها را دشمنان حزب سوسیالیست تلقی نمی‌کند.

این بحث را مقایسه کنیم با خاطرات طبری، کیانوری، اسکندری، اردشیر آوانسیان و تمامی ریز و درشت‌های حزب توده، و به‌طور کلی تمامی تاریخ حزب توده را بگذاریم در یک کفه و بار اخلاقی کار ملکی را هم بگذاریم در کفه دیگر، ببینم شاهین به کدام طرف تمایل دارد.

کیانوری تا آخرین لحظه به ملکی دشنام می‌داد. طبری او را با برادر حاتم که در چاه زمزم ادرار کرد یکی می‌داند که بالاخره حکم تاریخ در مورد او صادر شد و او را به زباله‌دان تاریخ سپرد. تمامی این‌ها بعد از آن همه شکست‌ها و از بام افتادن تشت‌های رسوایی بود که گوش فلک را کر کرد. اما ملکی از جنس دیگری بود. او می‌نویسد: «گذشت ایام رنجش‌های شخصی را در من بی‌اثر کرده است. و اینک با فراموش کردن آن آزرده‌گی خاطر می‌توانم بگویم که قضاوت‌های مرا در این مورد نباید به عنوان انتقادکننده‌ای که به آن نهضت دیگر اعتقاد ندارد تلقی کرد.» او دست دوستی و اتحاد عمل را به سوی مبارزان توده‌ای دراز می‌کند و می‌نویسد:

مؤمن بودن به نهضت ملی ایران و نهضت سوسیالیستی ایران را در دورنمای تاریخی وسیع منافی با مؤمن بودن به نهضت توده‌ای نمی‌دانم. شما خودمختارید این منافی نبودن را در یک دورنمای دورتر در شکل وحدت و یا در دورنمای تاریخی نزدیک‌تر در شکل وحدت عملی تصور کنید.

این آن چیزی است که از ملکی باید آموخت، جسارت در تفکر و جسارت در انتقاد از خود. کنار گذاشتن رنجش‌های شخصی و اندیشیدن به منافع جنبش توده‌ای.

### انتقادهای ملکی به حزب توده

ملکی در زندان رضاشاه به علت «شکاف میان گفتار و کردار» و «تعصب و فرمانبرداری بی‌چون و چرا» در میان ۵۳ نفر تصمیم می‌گیرد که اگر در آینده جریانی توسط گروه ۵۳ نفر شکل گرفت، وارد آن نشود. به همین دلیل، ملکی در تشکیل حزب توده شرکت نداشت اما با مراجعه جوانان حزبی مثل عبدالحسین نوشین هنرمند سرشناس تئاتر و دعوت از او برای شرکت در جلسات اصلاح‌طلبان حزبی، ملکی متقاعد می‌شود در آستانه کنگره اول حزب به عضویت حزب درآید.

بینم ملکی در فاصله کنگره اول تا انشعاب سال ۱۳۲۶ چه انتقادهایی به حزب دارد. سپس به این می‌پردازیم که آیا حق با ملکی بوده است یا نه. انتقادهای ملکی از این قرار است:

۱. در حالی که شرایط برای یک تحول اساسی در جامعه آماده بود، حزب همه چیز را فدای «فقط منافع پشت جبهه شوروی» کرد.
۲. اکثریت بزرگ اعضای حزب توده را در تبریز مهاجران تشکیل می‌دادند که رفتارشان باعث نارضایتی مردم از حزب می‌شد.
۳. مهاجران در متینگ‌های شان شعار شوروی پرستانه آذری یعنی زبان مادری خود را می‌دادند. آنان می‌خواستند زبان ترکی در مدارس و ادارات زبان رسمی باشد.
۴. دفاع از حریم امنیت شوروی از جانب طبری و خود او کاری منطقی بود.

۵. حزب به جای این که به تحولات اجتماعی ایران فکر کند برای هدف‌های استراتژیک سیاسی و اقتصادی دولت شوروی مبارزه می‌کرد.
۶. همکاری با مرتجعان که با شوروی همکاری می‌کردند، تحت عنوان عناصر ملی کار غلطی بود.
۷. سکوت حزب درباره جنایت‌ها و غارتگری‌های متفقین کار غلطی بود.
۸. حزب به درک استالینیستی از انترناسیونالیسم پرولتری باور داشت که آن دفاع بدون چون و چرا از شوروی بود.
۹. اصلاح‌طلبان تقاضای امتیاز نفت شمال را منطبق با ارزش‌ها و اصول مارکسیسم نمی‌دانستند.
۱۰. محکوم کردن تشکیل فرقه دمکرات و انحلال سازمان ایالتی کار درستی بود که کامبخش از آن جلوگیری کرد.
۱۱. تقاضای نفت شمال و خودمختاری آذربایجان زخم مهلک حزب توده بود.
۱۲. به دست گرفتن قدرت بعد از جنگ یک ضرورت تاریخی توسط حزب توده بود که انجام نشد.
۱۳. جناح اصلاح طلب مخالف همکاری با قوام بود.
۱۴. درگیر شدن حزب بعد از جنگ با مشکلات سیاست شوروی، حزب را از توجه به انقلاب اجتماعی و در دست گرفتن قدرت دور کرد.
۱۵. تشکیل حکومت ائتلافی قوام - حزب توده امتیازی بود که قوام به شوروی داد.
۱۶. واقعه آذربایجان غائله‌ای بیش نبود.
۱۷. کوتاه آمدن شوروی در قضیه آذربایجان به علت اولتیماتوم اتمی ترومن بود.



۱۸. کنار آمدن قوام با فرقه و حزب توده تا به این حد از روی کمال صمیمیت بود.

متأسفانه خاطرات ملکی در این جا خاتمه می‌یابد و دیگر جسم بیمار ملکی به او فرصت نمی‌دهد که خاطراتش را که می‌توانست سند گران‌قدری از بخشی از جنبش چپ باشد، برای ما به یادگار بگذارد. در این هیجده مورد انتقادی که ملکی به حزب وارد می‌کند، نگارنده با بیشتر آن‌ها موافق است. حزب توده به عنوان تنها شق ممکن در دهه ۱۳۲۰ پا به حیات سیاسی ایران گذاشت و فرصت خوبی داشت تا در پس یک جنگ جهانی و اشغال ایران و یک دیکتاتوری ضربه خورده، ایران را به سوی تحولات اساسی سوق دهد اما فقر و بی‌خبری جامعه که بازتاب آن در رهبری حزب توده خود را نشان می‌داد، نتوانست رهبرانی تمام عیار در رهبری حزب بگمارد و جنبش انقلابی را به پیش برد. درک غلط آنان نسبت به شوروی و انترناسیونالیسم پرولتری، تضاد اساسی جامعه و بی‌اطلاعی از راه‌های حل آن مزید بر علت شد و حزبی که باید بر بستر منافع ملی، به یک جنبش ملی و همه‌گیر دامن می‌زد خود را اسیر «پشت جبهه امن برای شوروی» کرد و به دیکتاتوری فرصت داد تا خود را بازسازی کند. بعد از جنگ حزب فرصت داشت تا با جمع کردن همه عناصر ملی، حزب را از یک حزب دمکرات به یک جبهه دمکرات تبدیل کند و به عناصر ارتجاع و استعمار فرصت بازسازی را ندهد اما به زائده سیاست شوروی تبدیل شد و از یک حزب ملی خود را به یک حزب عامل شوروی تبدیل کرد. در ماجرای فرقه دمکرات هم با این‌که مواضع نخستین حزب درست بود. در برابر توپ و تشر سفارت عقب نشست و باز هم به زائده سیاست شوروی بدل شد.

برخلاف نظر ملکی که اولتیماتوم اتمی ترومن را باور می‌کند، اولتیماتومی که هیچ سند و مدرکی از آن در اسناد وزارت خارجه امریکا موجود نیست، شوروی به طمع نفت شمال فرقه را فروخت و حزب را شریک مصیبت شکست خفت‌بار فرقه دمکرات کرد.

تا این جا همه حق با ملکی است. اما در غائله خواندن فرقه دمکرات نوعی همصدایی با ارتجاع حاکم است، هرچند در زیرنویس سعی می‌کند آن را توجیه کند که همصدایی با ارتجاع حکومتی در کار نیست بلکه دلایل خاص خودش را دارد. ملکی همه چیز را بررسی می‌کند، الا حقوق مردم آذربایجان. ملکی حرف زدن به زبان مادری را یک شعار شوروی پرستانه می‌داند و خطای ملکی از همین جا شروع می‌شود. این همان ناسیونالیسم میان‌تهی سلطنت‌طلب‌ها است که ناسیونالیسم را منهای ناسیون یعنی ملت می‌فهمند. من به تفصیل در بخش دیگری به این موضوع می‌پردازم.

## آرا و عقاید ملکی

### آرای ملکی در کتابش

کتاب برخورد عقاید و آرا مجموعه مقالات ملکی در روزنامه شاهد در ۱۳۳۱ چاپ شده است. این کتاب شامل ۶۴ مقاله از ملکی است که ابتدا مجموعه نظرهای ملکی را بدون دخل و تصرف دسته‌بندی می‌کنم و بعد خواهم گفت که کجا حق با ملکی است و کجا ملکی به خطا رفته است.

در یک جمع‌بندی رئوس اصلی این ۶۴ مقاله به چند دسته تقسیم می‌شود.

۱. ملکی و حزب توده

۲. ملکی و شوروی

۳. ملکی و فرقه دمکرات

۴. ملکی و جبهه ملی

۵. مقالات پراکنده دیگر

### ملکی و حزب توده

عقاید ملکی درباره حزب توده و سیاست‌هایش به این شرح است:

۱. حزب توده هیچ‌گونه پیشرفت واقعی را در ایران بدون دخالت شوروی ممکن نمی‌داند.
۲. بزرگ‌ترین دلیل اشتباهات و شکست‌های حزب توده در این بود که به جای اتکا به توده ملت ایران، خود را به قدرت شوروی متکی کرد. سران این حزب جز چند نفر از آنان عامل و سرسپرده شوروی در ایران نبودند. اما هیچ‌یک از آنان جرئت و جسارت و شخصیت کافی نداشت که در برابر دستوره‌های شوروی و مأموران آن در داخل حزب پایداری کنند.
۳. حزب توده از ایجاد تشکیلات و اتحادیه‌های کارگری در منطقه جنوب سر باز زد. چون انگلیس در جنگ متحد شوروی بود.
۴. پاره‌ای از سران حزب با دادن نفت شمال به شوروی موافق نبودند چه رسد به اکثریت اعضا که از آن سخت ناراضی و شرم‌زده بودند. اما باز هم سران حزب بر اثر فشار سفارت شوروی موقتاً تسلیم شدند و با اتکا بر سانتالیسم دمکراتیک اعضای ناراضی حزب را موقتاً ساکت کردند.
۵. حزب توده شعار ملی شدن نفت در سراسر کشور را یک شعار امپریالیستی اعلام می‌کند و رهبران جبهه ملی را جاسوس انگلیس و امریکا می‌خواند. زیرا برای آنان باورکردنی نیست که یک نیروی ملی و متکی به ملت ایران بتواند بدون وابستگی به یک قدرت خارجی چنین جسارتی به خرج دهد.

۶. ادامه اشتباهات و شکست‌های حزب توده فقط ناشی از سرسپردگی و ضعف اراده یا ندانم‌کاری رهبران نیست، بلکه پشتوانه آن ایمان کورکورانه اعضایش به مارکسیسم - لنینیسم و نیز به این واقعیت است که آنان شوروی را تجسم حقیقت می‌دانستند.
۷. در زمان تشکیل فرقه دمکرات تمام سازمان‌های ایالتی حزب توده به آن‌ها ملحق شدند و کمیته مرکزی نه فقط اقدام و اعتراضی آن نکرد بلکه کاملاً آن‌را تأیید کرد.
۸. واقعیت به خوبی نشان می‌دهد که بهبود وضع طبقه سوم، هدف اساسی و مستقیم سران توده نبود. آن‌ها این حرف‌ها را می‌زدند تا مردم را جلب و از نیروی آن‌ها برای هدف‌های شوروی استفاده کنند.
۹. در موقع جنگ که هیئت حاکمه دچار تزلزل سختی شده بود و ایجاد یک تحول اجتماعی شامل اصلاح زراعتی - تجدید روابط بین کارگر و کارفرما، به دست آوردن حقوق اساسی که آزادی اجتماعات، احزاب و سندیکاها را تأمین کنند، خلاصه تأمین حداقل نان و فرهنگ و بهداشت برای تمام طبقات آسان بود. اما رهبران حزب به عوض تدوین یک برنامه محلی متناسب با نیروی ملی و تحکیم تشکیلات خویش، برنامه سنگین سیاست شوروی در ایران را که با نیروی خود آن‌ها هیچ تناسب نداشت قبول کردند. رهبران حزب توده مقتضیات و تحولات اجتماعی ایران را فدای مقتضیات درجه دوم و سوم جامعه شوروی کردند.
۱۰. عیب عمده رهبران حزب توده این بود که با علم و آگاهی تمام و کمال به نامشروع بودن این تقاضاهای سیاست شوروی تسلیم آن می‌شدند. این توجیه آن‌ها از راه یک بحث منطقی مطابق اصول سوسیالیسم علمی نبود. این توجیه فقط در یک کمپلکس روحی از یک مرض پیچیده روانی ناشی است، یعنی از حس حقارت و زبونی.

۱۱. سازوکار حزب توده به نوعی بود که از افراد با ایمان و با حسن نیت در طول زمان یا اشخاص مطیع و بی‌اراده و فرمانبر درست می‌کرد یا اگر در میان آن‌ها شخصیت بارز و برجسته‌ای دیده می‌شد، آن‌ها را کنار می‌گذاشت.

۱۲. از مختصات رهبری حزب توده این بود که جریان‌های سیاسی را رهبری نمی‌کرد، بلکه به دنبال جریان‌ها می‌رفت. عدم ابتکار در رهبری حزب توده ناشی از حقارت و ناطمینانی به خود بود. حزب به علت تفسیر غلطی که از همکاری بین‌المللی داشت. منتظر بود ببیند شوروی چه موضعی می‌گیرد تا از آن پیروی کند.

۱۳. شرکت حزب توده در حکومت قوام وسیله اغفال و سوءاستفاده از رهبران توده برای تقویت موقعیت جناحی از هیئت حاکمه بود.

۱۴. مضرترین عناصر حزبی را در دست داشتند.<sup>۱</sup>

در محورهای عمده‌ای که ملکی از حزب توده انتقاد می‌کند حق با ملکی است. اما پیشاپیش چند نکته لازم به یادآوری است.

نخست آن‌که حزب توده یک ضرورت اجتماعی ایران در دهه ۱۳۲۰ بود و فکر تشکیل حزب در زندان رضاشاهی در بین ۵۳ نفر شکل گرفت. پس این حرف ملکی که حزب توده برای پیشبرد اهداف شوروی تشکیل شد و بهبود طبقه سوم جامعه شعار فریبنده حزب بود نه آرمان حزب، بی‌انصافی است.

اما در مورد وابستگی حزب توده به شوروی باید به چند عامل مهم نظر داشت:

۱. شوروی ام‌القری کمونیسم بود. برای اولین بار یک نظام

---

۱. نقل از خلیل ملکی، برخورد عقاید و آراء، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۴.

سوسیالیستی در شوروی برپا شده بود. انقلاب اکتبر هاله‌ای از تقدس بر گرد رهبران شوروی کشیده بود.

۲. یکی از منابع اصلی جنبش کمونیستی ایران، حضور کارگران ایرانی در معادن قفقاز و ارتباط و نزدیکی این کارگران با حزب سوسیال دمکرات قفقاز بود.

۳. نازل بودن سطح تئوریک رهبران حزب توده و موجب شدن ایدئولوژیک در برابر کادرهای روسی.

۴. باور مذهبی به صداقت و صمیمیت شعارهای رهبران شوروی.

۵. درک غلط از انترناسیونالیسم پرولتری، و ترجیح دادن منافع جنبش جهانی کمونیستی به منافع ملی، با این تصور که عمده کردن منافع ملی یعنی ناسیونال - کمونیسم.

حزب توده بر چنین بستری از چهار محفل حزب کمونیست، ۵۳ نفر، سندیکالیست‌ها و ملیون شکل گرفت. آن‌هم در جامعه‌ای درگیر جنگ جهانی دوم و تبعات یک اشغال همه جانبه.

طبیعی بود که حزب توده توان لازم را در این هم‌آوردی سنگین طبقاتی - جهانی نداشته باشد و دچار کاستی‌هایی شود. درک غلط از انترناسیونالیسم و شوروی و وظایف ملی و جهانی کمونیست‌ها مزید بر علت شد و حزب را به دنباله‌رو سیاست‌های شوروی تبدیل کرد.

از آن‌جا که ساخت درونی حزب ساختی غیردمکراتیک بود، نتوانست بر ضعف‌ها و بیماری‌های خود فائق آید و شکست‌های پی‌درپی را تحمل کرد. انتقادهای ملکی نسبت به حزب، انتقادهای به جایی بود. اما رهبران حزب توده گوش‌شان را بر سخنان ملکی بستند و با مرتد اعلام کردن او مانع اصلاح حزب شدند.

## ملکی و شوروی

- نظر ملکی، به طور خلاصه، دربارهٔ سیاست‌های اتحاد شوروی این چنین بود:
۱. شوروی از همه احزاب و کشورهای کمونیست می‌خواهد که منافع ملت خود را فدای منافع شوروی کنند و نام این رابطه را اترناسیونالیسم یا اعتقاد به بین‌الملل گذاشته‌اند. در حالی که افکار و اندیشه‌های بین‌المللی فقط وقتی واقعی و مترقی است که براساس برابری ملت‌ها استوار باشد نه این که دیگر ملل از حقوق خود به سود یک قدرت بین‌المللی صرف نظر کنند.
  ۲. در داخل شوروی نیز اثری از دموکراسی و آزادی‌های فرد نیست، حتی در داخل حزب کمونیست این کشور نیز، مانند دیگر احزاب کمونیست اثری از دموکراسی دیده نمی‌شود. آنان نام سیستم حاکم بر شوروی و دیگر کشورهای اروپای شرقی را دیکتاتوری پرولتاریا گذاشته‌اند. حال آن‌که واقعیت این سیستم دیکتاتوری بر پرولتاریا است.
  ۳. من فکر می‌کردم که همکاری و همدردی بین‌الملل زحمتکشان غیر از اطاعت صرف کورکورانه از یک مرکز است.
  ۴. وارثان انقلاب اکتبر از هدف بانیانی که ادامه دهندهٔ نهضت جهانی زحمتکشان بودند، منحرف شده‌اند و هدف ملی خود را به نام هدف بین‌المللی و سوءاستفاده از افکار و احساسات بین‌المللی تعقیب می‌کنند.
  ۵. آیا بلشویسم تنها شکل مارکسیسم یا سوسیالیسم علمی است؟
  ۶. آیا روش کمینفرم دربارهٔ احزاب مترقی کشورهای غیر شوروی با اصول بین‌المللی مارکسیسم تطابق دارد؟
  ۷. آیا سوسیالیسم مستقل از شوروی ممکن است؟
  ۸. محیط بدبینی و یأس تمام نتایج حاصل از آن گرچه از ریشه و پایه

ناشی از سیاست نفتی انگلیس در ایران است و اگرچه آن‌ها هنوز هم فواید آن را می‌برند ولی نفع اساسی این محیط بدبینی و یأس بیشتر عاید شوروی‌ها و عمال آن در ایران می‌شود و اگر دوام یابد منحصراً عاید شوروی خواهد شد.

۹. انقلاب اکتبر یک ضرورت اجتماعی غیرقابل اجتناب نبود.

۱۰. انقلاب اکتبر خواهی نخواهی نشانه و مختصات ملت بزرگ روس

و دیگر ملل عقب‌مانده اتحاد جماهیر شوروی را منعکس می‌سازد.

۱۱. اهمیت و عظمت تاریخی انقلاب اکتبر نباید این اشتباه را ایجاد

کند که ملل دیگر مجبور باشند عین آن اصول و جزئیات یا بسیاری از کلیات را عیناً تقلید کنند تا چه رسد به این که مللی دیگر مجبور باشند که از دستورات وارثان انقلاب اکتبر فرمان برند.

۱۲. لنین مکتبی را به وجود نیاورده است بلکه نبوغ ده‌ا لنین در این

بود که یکی از بزرگ‌ترین تئوری‌های اجتماعی را از قوه به فعل درآورده است. این تجربه بزرگ تاریخی و مطالعه جزئیات آن برای رهبری نهضت‌های دیگر جهان ضروری است ولی تبعیت بی‌چون و چرا از آن درست خلاف منطق علمی است که لنین با توسل به آن پیروز شده است.

۱۳. لنینیست‌های لنین‌تر از لنین انتظار دارند که کمونیست‌های

کشورهایی از نوع انگلستان و فرانسه و آلمان مطابق اصولی رفتار کنند که در کشورهایی که الفبا نداشته‌اند، رفتار شده است. این است خشن‌ترین عمل غیرمارکسیستی و غیرسوسیالیستی که به نام مارکسیسم و سوسیالیسم ترویج و عمل می‌شود.

۱۴. ارثیه انقلاب اکتبر از دو جز تشکیل شده است، سوسیالیسم

علمی و عنصر روسی یا اسلاوی.



۱۵. پس از فتح استالینگراد عنصر روسی بر عنصر ایدئولوژیک غلبه کرد و عنصر ایدئولوژیک به منزله آلت و ابزاری در دست عنصر روسی یا اسلاوی قرار گرفت.

۱۶. تیتوئیسم به عنوان استقلال احزاب کمونیست و فدا نکردن منافع طبقه کارگر ملل به منافع و هدف‌های ملی روس اعلام شد.

۱۷. امروز یک بین‌الملل جدید در حال پیدایش و تکوین است، بین‌المللی که ملیت و ملت را جداً محترم می‌شمارد، و نهضت کارگری و زحمتکش‌ها هر ملت را برای مبارزه در راه عمران و آبادی و تعیین سرنوشت ملت خود آزاد گذاشته و تشویق می‌کند.

۱۸. کمینترن و کمینفرم که وظیفه داشت همکاری بین‌المللی زحمتکش‌ها و وحدت عمل و مبارزه طبقات رنجبر را هماهنگ کند، تبدیل شد به استفاده از احزاب غیرشوروی برای منافع شوروی و ضربه زدن به حیثیت آن احزاب.<sup>۱</sup>

ملکی بعد از یوسف افتخاری اولین کسی است که برخوردی جدی با اتحاد شوروی کرد. هرچند دایره تأثیر و تأثر یوسف افتخاری قابل قیاس با حوزه برخورد ملکی نیست. یوسف افتخاری در اعتصاب بزرگ نفت، در سال‌هایی نسبت به رژیم شوروی موضع گرفت که او و دیگران در زندان رضاشاه بودند. پس دایره تأثیر و تأثرش محدود به زندانیان سیاسی بود. از سوی دیگر، افتخاری بیشتر به شکل غریزی می‌فهمید که آنچه در شوروی می‌گذرد ربطی به سوسیالیسم ندارد و سمت و سوی دیکتاتوری دارد. اما ملکی در ۱۳۲۶ و بعد از آن فرصت داشت به منابع بیرونی دست یابد و اطلاعات دقیق‌تری از نظام حاکم بر شوروی بیابد. و هم از نزدیک

حضور شوروی را لمس کند و بتواند با نقد سیاست عملی شوروی نه شعارها و ادعاهای کتابی آنها، به حقایقی از آنچه در شوروی می‌گذرد، دست یابد.

انتقاد ملکی از رژیم حاکم شوروی بر دو پایه استوار بود:

۱. نخست آنچه که به ایران و حزب توده مربوط می‌شد؛ و ۲. آنچه که در شوروی می‌گذشت.

ملکی در ابتدا دریافت که رابطه شوروی با حزب توده رابطه‌ای است غلط. تقاضاهای شوروی از نفت گرفته تا خارج نشدن سربازانش در ایران ربط زیادی به سوسیالیسم ندارد.

در ابتدا ملکی چون دیگران تصور می‌کرد اشکال در طرف ایرانی است. به همین دلیل، چه در بحران حزب بعد از شکست فرقه دمکرات و برکناری رهبری سابق حزب و روی کار آمدن رهبری موقت جدید و مسئولیت دیرری حزب توسط ملکی، و چه در انشعاب سال ۱۳۲۶، ملکی موضع دوستانه‌اش را نسبت به شوروی حفظ کرد، و حتی در نامه‌ای به سفارت شوروی تلاش کرد به مسکونشینان حالی کند که انشعاب‌کنندگان شوروی را دوست خود می‌دانند. اما مسکو به چیزی کمتر از حزب توده رضایت نمی‌داد و موضع خصمانه‌اش را نسبت به انشعاب‌کنندگان علنی کرد.

خائنانه اعلام کردن انشعاب توسط رادیو مسکو، ملکی را به این گمان رساند که اشکال تنها در طرف ایرانی نیست. ملکی در سال‌های ۲۹-۱۳۲۶ به این باور رسید که شوروی و آنچه در شوروی می‌گذرد با سوسیالیسم مارکسیستی قابل توضیح نیست و بیشتر در چارچوب پان‌اسلاویسم می‌گنجد.

او در بررسی‌های بعدی‌اش به این نتیجه رسید که رژیم شوروی نظامی توتالیتراست که به نام سوسیالیسم بر تمامی کشور و به نام طبقه کارگر بر طبقه کارگر و به نام حزب بر حزب و به نام دفتر سیاسی بر کمیته مرکزی و به نام هیئت دبیران بر دبیران، حکومتی دیکتاتوری را برقرار کرده است.

ملکی بر این باور بود که انقلاب فوریه اجتناب‌ناپذیر بود. اما انقلاب اکتبر و آمدن بلشویک‌ها ضرورت جامعه روسیه نبود. بلکه نبوغ و دهاء و لنین بلشویک‌ها را به عنوان یک حزب چپ به قدرت رساند.

مرگ ناگهانی و غیرمنتظره لنین، انقلاب اکتبر را از وجود شخصیتی کاریزماتیک تهی کرد و استالین کسی نبود که بتواند در برابر حریفان قدری چون تروتسکی، کامنف، بوخارین و دیگران تاب بیاورد. پس کار به تصفیه‌های خونین کشیده شد و انقلاب رفته رفته از مغز تهی و بر دست و بازوی آن افزوده شد. انقلاب هرچند در تصفیه‌گارد‌های قدیمی پیشتر می‌رفت، از آرمان‌های خود دور می‌شد. ملکی درست می‌گوید که وارثان انقلاب اکتبر بر دو پایه استوار بودند: ۱. عنصر سوسیالیسم، ۲. عنصر اسلاوی و روسی.

گذر زمان سبب غلبه عنصر روسی بر عنصر سوسیالیستی انقلاب شد و بازتاب آن نخست در مقولات اساسی مارکسیستی بود. انترناسیونالیسم پرولتری به عنوان همبستگی بین‌المللی زحمتکشان تبدیل به دفاع همه از کشور مادر شد و رفته رفته رنگ باخت و تبدیل شد به حفظ منافع سوداگرانه و حقیرانه روس‌ها. انقلاب پی‌گیر و مستمر جهانی انگ تروتسکیسم و ضدانقلاب خورد و همه توجهات به استقرار سوسیالیسم در یک کشور تبدیل شد و بازتاب آن سازش و معامله روی انقلاب جنگل

در ایران بود. دیکتاتوری پرولتاریا به عنوان دمکراسی تام و تمام طبقه کارگر، به دیکتاتوری بر ضد بورژوازی و خرده بورژوازی و بعد به دیکتاتوری بر ضد طبقه کارگر و دست آخر به دیکتاتوری بر ضد حزب کمونیست تبدیل شد.

شخصیت در تاریخ از نظر هگل و مارکس و فوئرباخ و پلخانف تبدیل شد به تمامی تاریخ، و کیش شخصیت استالین روی دست تمام تئوری‌های بورژوازی قهرمانان سازنده تاریخ زد. استالین به جایی رسید که «فرمان می‌داد که گل‌ها برویند»... همین‌طور می‌توان شمرد و پیش رفت. ملکی در آن سال‌ها که رهبران حزب توده به مریدان چشم و گوش بسته کارمندان دون پایه سفارت شوروی تبدیل شده بودند، به چنین درک بزرگی رسیده بود.

### ملکی و فرقه دمکرات

۱. بیشتر سران حزب توده با پیشه‌وری مخالف بودند، چنان‌که اعتبارنامه او برای شرکت در کنگره اول حزب رد شد؛ همان سال که اعتبار نامه‌اش به حق در مجلس چهاردهم رد شد.

اما فشار سفارت شوروی و مأموران آن در داخل حزب باز هم سبب شد که سران حزب توده به این کار تن در دهند و تا آنجا پیش روند که حتی شعبه حزب توده در آذربایجان را به سود فرقه دمکرات تعطیل کنند.

۲. ملکی می‌نویسد، «من با مأموریت از طرف نهضت توده‌ای ایران در آذربایجان عده‌ای رشوه‌خوار، و عده‌ای بی‌ناموس را از حزب راندم... به زودی آن‌ها من و امثال مرا از آنجا دور کردند و نهضت دمکراتیک آذربایجان را به وجود آوردند. بی‌سوادترین آدم را که من می‌خواستم از

آنجا دور کنم وزیر فرهنگ و بی‌ناموس‌ترین کسی را که اخراج شده بود شنیدم مأمور حفظ نوامیس کردند و کسی که به مناسبت تصفیه شدن و طرد شدن از نهضت شخصاً مرا تهدید به قتل کرده بود، شنیدم پست حساسی در شهربانی فرقه به دست آورده است.»

۳. «همان‌طور که با استفاده از نیروی کشورهای نیرومند غربی و امریکا توانستیم مسئله آذربایجان را حل نموده و مقاوله‌نامه نفت با شوروی را لغو کنیم، می‌توان با استفاده از وضعیت جغرافیایی و بین‌المللی ایران با استعمار غربی مبارزه کرد.»

۴. «پیدایش فرقه دمکرات آذربایجان و انحلال تشکیلات ایالتی حزب توده در آنجا روی این نقشه بود، یعنی دادن امتیاز به طبقه حاکم و استعمار و صرف‌نظر کردن از تقویت حزب توده ایران، تقویت فرقه دمکرات آذربایجان و تحصیل امتیاز نفت و اتونومی آذربایجان (تجزیه‌طلبی) همه علامت و نشانه سیاست نوین شوروی برای تقسیم استعماری بین روس و انگلیس بود.»

۵. «قنسول شوروی در انجمن نظارت حاضر شد و برای گرفتن اعتبارنامه پیشه‌وری پافشاری می‌کرد... رد کردن اعتبارنامه پیشه‌وری باعث خوشحالی من شد.» (ملکی این‌را از قول کسی دیگر بازگو می‌کند).  
۶. «عده‌ای از افراد جنایتکار دزد و رشوه‌خوار و بی‌ناموسی که اخیراً از حزب توده اخراج شده بودند، در فرقه مقامات حساس به دست آوردند... جوانی که به اتهام عمل منافعی عفت در محل شورای متحده تهران از حزب و شورا طرد شده بود بعدها فرماندار رضاییه گردید.»

۷. «ماهیت بیگانه‌پرست رهبران فرقه از اول خیلی آشکارتر از ماهیت رهبران توده بود.»

۸. «رهبران فرقه از پرورش یافتگان محیط سیاسی باکو بوده و با روشنفکران ایران یک لجاجت سختی داشتند.»
۹. «رهبران فرقه دو دسته بودند، فرصت طلبان و جناح مترقی که فریب جناح فرصت طلب را خورده بود.»
۱۰. «حزب توده می‌بایست از نیروی فرقه، از روحیه نیرویی که باید پشتیبان فرقه باشد، از روحیه مردم نسبت به فرقه، از وضعیت سیاست‌های خارجی نسبت به فرقه مطلع [می] بود و از مجموع این اطلاعات روشی منطقی در پیش می‌گرفت.»
۱۱. «رهبری حزب کوچک‌ترین اطلاعی از وضع و سیاست فرقه نداشت.»
۱۲. «حزب باید بین فرقه و حکومت نقش حکم را بازی می‌کرد.»<sup>۱</sup>
- ملکی در برخورد با فرقه دمکرات و رهبر آن پیشه‌وری جامه عوض می‌کند و از ملکی دانشجوی علوم اجتماعی به زعم خود و ملکی متفکر سیاسی به زعم ما بیرون می‌آید، جامه راست‌ترین جناح حکومت را می‌پوشد و چون ژورنالیست‌های منحنی روزنامه‌های قلم به مزد حکومت تحاشی می‌کند و از جاده عدالت خارج می‌شود. به راستی چرا؟ چرا ملکی در برخورد با فرقه آن ملکی نیست که ما دوست داریم که حتی بعدها از خود انتقاد می‌کند. در برخورد با حزب توده هم که به تمامی حق با او بود، باید انعطاف بیشتری به خرج می‌داد.
- برخورد ملکی با فرقه سه محور دارد:
۱. رد اعتبار پیشه‌وری به حق بود.
  ۲. فرقه دمکرات تجزیه طلب و ابزار زیاده‌خواهی شوروی بود.
  ۳. رهبران فرقه مشتکی دزد و رشوه‌خوار و بی‌ناموس و خانم‌باز بودند.

### رد اعتبارنامه پیشه‌وری

انتخابات مجلس چهاردهم درحالی برگزار شد که ایران از سه سوی در اشغال متفقین بود. انگلیس و شوروی و امریکا در این انتخابات به چند دلیل دخیل بودند:

۱. متفقین سعی داشتند در مناطق اشغالی کسانی را به مجلس بفرستند که هوادار رابطهٔ حسنه با آنها باشند.
۲. شاه و دربار سعی داشتند نیروهایی را به مجلس بیاورند که هوادار تثبیت دیکتاتوری باشند.
۳. فتودال‌ها و مالکان بزرگ ارضی که سعی داشتند در مناطق نفوذ خود، خود یا اعوان و انصارشان به مجلس راه یابند.
۴. احزاب، از حزب توده گرفته تا احزاب ملی و مذهبی که می‌کوشند به مجلس راه یابند.

به این ترتیب، مجلس چهاردهم در حالی تشکیل می‌شد که همه چیز در تشکیل آن دخیل بود. جز دو عنصر: ۱. شعور و حضور آگاهانهٔ مردم، ۲. دمکراسی به عنوان احترام به حقوق انتخاب‌شوندگان و انتخاب‌کنندگان به عنوان قاعدهٔ بازی.

به راستی خنده‌دار است در جامعه‌ای فقیر و مرعوب و سرکوب شده و بی‌خبر از انتخاب و مجلس و دمکراسی باسابقهٔ بیست سال سرکوب پهلوی اول و چند صد سال حکومت فردی پدران تاجدار ما، عده‌ای بیایند و بگویند انتخابات به تمامی درست بود، جز تبریز.

## در تبریز چه گذشت

در تبریز دوازده نامزد انتخابی بود و نه کرسی، و از میان این دوازده نفر، سه نفر کاندیدای حزب توده و اتحادیه‌های کارگری بودند.

استاندار آذربایجان سرلشکر مقدم بود. ژنرال فاشیست و نوکر دربار که تلاش می‌کرد فئودال‌ها و نوکران شاه به مجلس راه یابند، پس دستکاری در انتخابات شروع شد.

۱. هیئت نظارت از فئودال‌ها و نوکران شاه تعیین شدند نه از معتمدان واقعی مردم، پس می‌توانستند در ساعت رأی‌گیری، محل رأی‌گیری و شمارش اعمال نظر کنند.

۲. حوزه‌ها عمدتاً در مکان‌هایی تعیین شد که دور از دسترس زحمتکشان و کارگران و روستاییان باشد.

۳. ساعت انتخابات به گونه‌ای تعیین شد تا رأس ساعت شش انتخابات تمام شود و کارگران فرصت شرکت نداشته باشند.

در مقابل این اعمال نفوذ کنسول روس دو کار انجام داد:

۱. سرلشکر مقدم را از کار برکنار کرد که این کار دیر انجام شد.

۲. کامیون‌های ارتش شوروی برای شرکت کارگران در انتخابات به کار

گرفته شد.

اگر قرار است مست بگیرند، به قول معروف در شهر هر آن‌که هست گیرند. اگر دخالت کنسول روس باعث ابطال انتخابات می‌شود، دخالت سرلشکر مقدم هم که پست حکومتی دارد، به همین منوال است. اما چرا ملکی بر این واقعیت‌ها چشم می‌بندد.

ملکی در نوشته‌اش مسئله حق را مطرح می‌کند و می‌گوید پیشه‌وری به حق رد اعتبار شد، اما نمی‌گوید کدام حق. در این خصوص سه نوع حق مطرح است: ۱. حق قانونی و حقوقی، ۲. حق اخلاقی، ۳. حق تاریخی.



از حق قانونی شروع کنیم. اگر به راستی این انتخابات از اصل و اساس انتخاباتی دمکراتیک بود، پیشه‌وری با... ۶۰۰۰۰ عضو و هوادار سازمان ایالتی حزب توده و تمامی کارگران اتحادیه‌های کارگری تبریز و مردمی که در تمامی این سال‌ها او را می‌شناختند و هواداران و اعضای حزب کمونیست ایران بودند، انتخاب می‌شد. کدامیک از این دوازده نفر پایگاه توده‌ای پیشه‌وری را داشت. که پیشینه‌ای داشت مبتنی بر سال‌ها مبارزه و زندان و کار توده‌ای و تشکیلاتی و حمایت دو جریان بزرگ سیاسی جامعه، حزب توده و اتحادیه‌های کارگری.

در خصوص حق اخلاقی باید گفت پیشه‌وری تقلبی نکرده بود که اخلاقاً خود را محق نداند، آن‌هم در انتخاباتی که از ابتدا تا انتها بر اعمال نفوذ دولتی‌ها و فئودال‌ها و انگلیسی‌ها استوار بود.

می‌رسیم به حق تاریخی. اگر منصفانه نگاه کنیم، از میان تمامی نمایندگان مجلس چهاردهم از سیدضیا تا دکتر مصدق و چند نماینده حزب توده، کدامیک به اندازه پیشه‌وری برای بهروزی مردم خود از جان و مال و ناموس مایه گذاشته بودند: ده سال زندان رضاشاه و فعالیت مبارزاتی در باکو، رنج‌های انقلاب جنگل و پیکار در روزنامه حقیقت. از سیدضیا در رأس اکثریت مجلس می‌گذریم که عامل کودتای ۱۲۹۹ بود و در وابستگی غلام‌خان‌زاد ارتجاع انگلیس بود و یکی از مسببین تیره‌روزی این مردم. اما شخصیت ممتازی چون دکتر مصدق تا آن زمان چه کرده بود؟ از ابتدا تا سال ۱۳۲۴، یعنی تشکیل مجلس چهاردهم، کدامیک تلاش بیشتری برای بهروزی مردم کرده بودند؟

آیا در مجلس چهاردهم سیدضیا به راستی حق تاریخی داشت و پیشه‌وری نداشت. ملکی در زمان نوشتن مقاله یاد شده نگاهش به کجای تاریخ بوده است.

## فرقه دمکرات

از نظر خلیل ملکی، بررسی فرقه دمکرات به دو شکل ممکن است.

۱. بررسی منطقه‌ای جغرافیایی به نام آذربایجان، شامل کوه و دشت و رودخانه، واقع در شمال غربی ایران، هم‌مرز آذربایجان شوروی، که مثنی خائن و بی‌وطن و تجزیه‌طلب می‌خواهند آن را از مام وطن جدا کنند و به اربابان شان بدهند.

۲. منطقه‌ای به نام آذربایجان وجود دارد با حدود ۷-۶ میلیون نفر مردم ترک‌زبان (کمتر یا بیشترش فرقی نمی‌کند)، وارث یک انقلاب (مشروطه) و یک قیام (قیام خیابانی) با صدها هزار کارگر آزاده در آن سوی مرز، با آگاهی‌های ملی و سوسیالیستی زیر فشار بیست ساله یک دیکتاتور که در این بیست سال هم ستم اقتصادی و هم ستم ملی را تحمل کرده است. فرقه دمکرات می‌خواهد روز بعد از فرار دیکتاتور حقوق معوقه خود را بگیرد و از بدشانسی او در همسایگی اش کشوری است که خود را بخش جنوبی آن می‌داند و به دنبال نیمه شمالی خود است. بدتر از این، در اشغال یک کشور قدرتمند سوسیالیست است به نام شوروی.

## فرقه دمکرات به مثابه ضرورتی عینی

بر بستر مناسب شرایط عینی و ذهنی، ابتدا جمعیت آذربایجان به مدیریت شبستری شکل گرفت، و بعد اتحادیه مهاجرین تشکیل شد و در آخر حزب توده و اتحادیه‌های کارگری.

پیشه‌وری با سال‌ها سابقه در حزب کمونیست و ده سال زندان رضاخان، به ناگاه تمامی درها را به روی خود بسته دید. از مجلس

چہاردم و حزب تودہ ناجوانمردانہ اخراج شد و روزنامہ آذیر او نیز تعطیل شد.

پس برای او تنها راہ آذربایجان بود. او بہ آذربایجان رفت و فرقہ دمکرات را با کمک پادگان مسئول ایالتی حزب تودہ و شبستری مسئول جمعیت آذربایجان تشکیل داد.

در کتاب دیگری بہ تفصیل در تاریخچہ فرقہ دمکرات نوشتہ ام. اما برای این کہ ببینم ملکی تا چہ اندازہ بہ راستی سخن می گوید، و ببینم مثنی دزد رشوہ خوار و بی ناموس چگونہ فرقہ را تشکیل دادہ اند، نگاہ می کنیم بہ کتاب دکتر جہانشاہلو، ما و بیگانگان، کہ درباره تک تک اعضای کابینہ حکومت ملی آذربایجان چہ می گوید. او کتابش را زمانی نوشتہ کہ سلطنت طلب و بہ قول کیانوری ساواکی شدہ است:

۱. «پیشہ وری، دبیر یکم فرقہ، باشی وزیر حکومت ملی، مردی درستکار و پرتلاش و یک نویسنده باسواد. من از او ضعف مالی ندیدم.»
۲. دکتر سلام اللہ جاوید، پزشک، از اعضای سابق فرقہ عدالت و حزب کمونیست، در زمان رضاشاہ زندان و تبعید شد.»
۳. «دکتر الہامی، وزیر دارایی، پدرش از کارکنان وزارت امور خارجه و شهردار تبریز بود، مردی کاردان و پرتلاش.»
۴. «رسولی، وزیر اقتصاد، مردی پرتلاش و در کار خود آگاہ، از او هیچگونہ کار نادرست دیدہ و شنیدہ نشد.»
۵. «دکتر اورنگی، وزیر بہداری، رئیس سابق بہداری آذربایجان، مردی باسواد، پرتلاش و نیک نفس.»
۶. «دکتر مہتاش، وزیر کشاورزی، دندان پزشک و مسئول سابق کشاورزی و دامداری آذربایجان مردی باسواد و کاردان.»

۷. «آقای عظیم، وزیر دادگستری، از داوران سابق دادگستری، مردی پرتلاش پاک‌دامن و نیکوکار.»
۸. «جعفر کاویان، وزیر جنگ، از اعضای سابق حزب کمونیست ایران، زندانی سابق.»
۹. «محمد بی‌ریا، وزیر فرهنگ، شاعر، مسئول اتحادیه‌های کارگری آذربایجان.»
۱۰. «آقای کبیری، وزیر پست و تلگراف، کارمند عالی‌رتبه وزارت پست و تلگراف، از خانواده‌های سرشناس تبریز، نوۀ سیدکبیر و خواهرزاده صمدخان معروف، مردی مبادی آداب و کردان.»
۱۱. «زین‌العابدین قیامی، از انقلابیون مشروطه، نماینده‌اول مجلس از مبارزان نزدیک شیخ محمد خیابانی و قیام معروف خیابانی، کارمند بلندپایه وزارت کشور، استاندار سابق آذربایجان، عضو حزب توده.»
۱۲. «فریدون ابراهیمی، دادستان آذربایجان، عضو حزب توده، حقوقدان، مردی پاک‌دامن و مؤمن به حزب، مسئول روزنامه آذربایجان.»<sup>۱</sup>
۱۳. «تیمسار سرتیپ عبدالرضا آذر، رئیس ستاد ارتش فرقه، از افسران پاک‌دامن ارتش، عضو سازمان افسران حزب توده، از شرکت‌کنندگان در قیام خراسان.
- می‌توان این فهرست را ادامه داده و نشان داد که یک نهضت را با چند آدم اخراجی و بی‌ناموس ارزیابی نمی‌کنند.»<sup>۲</sup>
- ملکی یک نکته را فراموش کرده که بیش از ۲۰۰،۰۰۰ کشته و

---

۱. همان.

۲. نادر پیمانی (به کوشش)، ما و بیگانگان (خاطرات سیاسی دکتر نصرت‌الله جهانشاهلوفشار، تهران: انتشارات سمرقند، چاپ دوم، ۱۳۸۸.

۸۰۴۰۰۰ تبعیدی و هزاران نفر زندانی که کارنامه فرقه دمکرات را تشکیل می‌دهد، نیاز به ارزیابی جدی‌تری دارد. ارادل و اوباش انقلاب نمی‌کنند، کشته نمی‌شوند، به زندان نمی‌افتند و تبعید نمی‌شوند. اگر چنین بود، که نیست، ما باید کارنامه دیگری از فرقه داشتیم. نگاه کنیم به فهرست اعدام شدگان و دنبال آدم‌های معلوم‌الحال آقای ملکی بگردیم.

## ملکی و جبهه ملی

نظر ملکی درباره جبهه ملی به این شرح بوده است:

۱. اهمیت جبهه ملی که از مجموع نیروهای گوناگون اجتماعی پدید آمده در این واقعیت است که به نیروی نفت ایران تکیه می‌کند و خواست‌های طبقات محروم را مطرح می‌سازد.

۲. بدون این‌که به مترقی بودن یا عقب‌مانده بودن تمام توده‌های متناسب به جبهه ملی نظر داشته باشیم و بدون این‌که نقشه‌ها و مقاصد بالفعل جبهه را برای رسیدن به اصلاحات اجتماعی مکفی بدانم و با وجود تمام این‌ها، جبهه ملی را مترقی‌ترین نیروی موجود در جامعه می‌دانم.

۳. ادامه پیشروی جبهه ملی منوط به داشتن برنامه‌ای برای پیشرفت اقتصادی و عدالت اجتماعی است.

۴. برای این‌که مبارزه جبهه ملی مؤثر واقع شود، باید عناصر تشکل‌دهنده جبهه وظایف خود را آن‌طور که باید و شاید تشخیص دهند و نقشه و برنامه و نیروی لازم برای انجام آن وظایف را تهیه کنند.

۵. آنچه حتمی و ضروری است این است که جبهه ملی باید مکانیسم یا دستگاهی را به وجود آورد که این دستگاه قادر باشد از نیروی مادی و معنوی و اجتماعی میلیون‌ها نفر استفاده کند.

۶. جریان تاریخ نشان داد که بهبود سرنوشت میلیون‌ها انسان نه فقط با حسن‌نیت عده‌ای معدود که با شرکت و اراده خود همان میلیون‌ها نفر امکان‌پذیر است... فکر و نیروی مردم باید در سازمان‌های وسیع سیاسی متجلی گردد.

۷. تدوین یک مکتب اجتماعی خاص برای مرحله کنونی تکامل ایران.  
 ۸. در صورتی که جبهه ملی بخواهد وظایف و مسائلی را که تاریخ در دستور کار او قرار داده است به انجام برساند، ادامه کار به روال گذشته قابل ادامه نخواهد بود. برای این‌کار برنامه و نقشه و اصولی محکم لازم است.  
 ۹. احزاب عضو جبهه ملی باید وظایف اجتماعی را تشخیص دهند و نقشه و برنامه و نیروی لازم را برای انجام آن وظایف تهیه کنند.

۱۰. متشکل کردن نیروهای هوادار جبهه ملی در حزب یا سازمان مناسب.

۱۱. جبهه ملی باید هدف اجتماعی اصلاحات را مشخص کند.

باید حکومت حزبی پارلمانی به معنای حقیقی به وجود بیاید.

باید برای تمام شئون کشوری و اجتماعی برنامه منظم و مشروعی تنظیم شود.

باید هیئت توده‌ای به وجود آید که مهم‌ترین وظیفه جبهه ملی است.  
 هیئت توده‌ای عبارت است از شرکت تمام افراد ملت مطابق لیاقت و استعداد خود در فرایندهای اجتماعی، به گونه‌ای که ترکیب منطقی از فرد و جامعه به وجود آید هیئتی که در آن جامعه فدای فرد نشود، و ضمناً فراموش نشود که جامعه فی‌حد ذاته وجود ندارد بلکه از همه افراد به وجود آمده باشد.<sup>۱</sup>

---

۱. نقل از خلیل ملکی، برخورد عقاید و آراء، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۴.

## جبهه ملی اول

ملکی از ۱۳۲۹ در جریان ملی شدن صنعت نفت به میدان آمد. او ابتدا در روزنامه شاهد ارگان جریان دکتر بقایی، بعد در حزب زحمتکشان ملت ایران، و بعد از انشعاب در نیروی سوم، یکی از پی‌گیرترین جریان‌های نهضت ملی نفت فعال بود.

ملکی در این نبرد تاریخی مردم با استعمار با تشخیص درست ماهیت این مبارزه در کنار دکتر مصدق قرار گرفت. او سعی کرد به حزب توده بفهماند که جدا از موجه بودن یا نبودن تک تک عناصر شرکت‌کننده در جبهه ملی، آنچه مهم است ماهیت کلی جبهه و سمت و سوی این مبارزه است. حزب توده با بررسی نوزده عضو نخستین و مؤسس جبهه ملی به این نتیجه رسید که جبهه ملی جریانی امریکایی است و داستان نفت، داستان سهم کردن امریکا در این غارت منابع ملی است، پس با تمام نیرو در پشت این تحلیل قرار گرفت. حزب توده با فشارهای خیابانی و کارگری سعی کرد دولت دکتر مصدق را تضعیف کند.

ملکی در این مقطع ضمن حمایت همه جانبه از نهضت ملی بر نکته‌ای اساسی تأکید می‌ورزد و به رهبران جبهه ملی توجه می‌دهد که رهبری فردی و حسن نیت فردی در کوتاه مدت ممکن است کارساز باشد ولی در بلند مدت جبهه به دو امر نیازمند است: ۱. تشکیلات، ۲. برنامه. جبهه ملی تا آخر از این دو ضعف مهم رنج برد و نتوانست بر آن فائق آید و این آگاهی دومین نکته مثبت در کارنامه ملکی است.

## جبهه ملی دوم

کودتای بیست و هشتم مرداد ۱۳۳۲ بساط جبهه ملی و حکومت آن را

برچید. دکتر مصدق رهبر جبهه دستگیر، زندانی و تبعید شد. دکتر فاطمی اعدام شد و بقیه زندانی و تبعید شدند. بگير و ببندها تا سال ۱۳۳۹ ادامه یافت. اما در ۱۳۳۹ حکومت دچار بحران شد. امریکایی‌ها مسئله رفرم ارضی و اصلاح ادارات را در دستور کار قرار دادند، و شاه به این علت تحت فشار قرار گرفت.

شکاف درون حاکمیت فضای سیاسی را به طور نسبی باز کرد. اگر ملکی از ۱۳۱۶ تا ۱۳۲۶ (از عضویت در ۵۳ نفر تا انشعاب از حزب توده) به اصطلاح کمونیست بود، از ۱۳۲۶ تا ۱۳۳۲ سوسیالیست بود. اما از ۱۳۳۲ به بعد تا تشکیل جبهه ملی دوم به یک رفرمیست تبدیل شده بود. از انقلاب و سرنگونی حکومت چشم پوشیده بود و در پی آن بود که با حمایت از جناح لیبرال حکومت بر ضد جناح مرتجع و فئودال حکومت مبارزه کند. این نگاه به نوشتن مقالاتی انجامید و اسداله علم وزیر دربار و مشاور شاه متوجه این نکته شد و ملکی را به دیدن شاه برد. شاه که شدیداً از دو سو تحت فشار بود، از سوی امریکا برای رفرم و از سوی جناح انگلیسی و فئودال حکومت برای رفرم نکردن و به دنبال آن بود تا به کمک جبهه ملی این مرحله را به سلامت پشت سرگذارد. به همین دلیل، شاه از ملکی خواست تا با سران جبهه ملی وارد مذاکره شود و اگر آن‌ها به دو شرط عمل کنند، نخست‌وزیری به جبهه ملی واگذار شود. جبهه ملی دوم حاصل این دوران از آزادی‌های نسبی است. اما جبهه ملی دو شرط شاه را نپذیرفت و وارد حکومت نشد. شاه از جبهه ملی می‌خواست: ۱. به سلطنت وفادار باشند؛ ۲. با حزب توده مرزبندی کنند. در این جبهه ملکی پذیرفته نشد، به این دلیل که بخش منشعب حزب سوسیالیست در رهبری جبهه بود. و دکتر حجازی و خنجی از رهبران منشعب، ملکی را عامل رژیم می‌دانستند.



کودتا برای هواداران نهضت ملی غیرمنتظره بود و این برمی‌گشت به ارزیابی این نیروها از وضعیت جنبش. پس همه به دنبال علل شکست بودند. در مرحله نخست همه از بی‌عملی رهبران شکایت داشتند و این بی‌عملی فقط به حزب توده مربوط نمی‌شد. نیروی سوم به رهبری ملکی نیز روز قبل از کودتا نیروهای خود را مرخص کرده بود و دستور داده بود از شهر خارج شوند. هرچند آنان به تقاضای دکتر مصدق عمل کرده بودند تا روز بیست و هشتم مرداد باعث تنش و درگیری نشوند. اما این حرف دیگر از یک رهبر شکست خورده سخن معقول و قابل قبولی نبود. مصدق گفت شما بروید خودتان را در چاه بیندازید، شما چرا انداختید؟ هرچند ملکی در یکی از بحث‌های تند خود با دکتر مصدق که در مورد انحلال مجلس بود، گفت: «آقای دکتر ما با شما تا آخر خواهیم ماند، اگر آخر جهنم باشد.» پس معترضان به حافظه خود مراجعه کردند و دو نکته منفی یافتند:

۱. ملاقات ملکی با شاه قبل از کودتا؛ ۲. گرفتن کمک مالی از تولید

حضرت معصومه در قم.

این دو نکته در آن جو شکست، پایه‌های رابطه با حکومت و سازش قرار گرفت و منجر به انشعاب شد. ملکی بعد از آزادی از زندان در ۱۳۳۴، آن‌طور که اسناد ساواک نشان می‌دهد، به توافقی ضمنی با فرمانداری نظامی رسید یا حداقل برداشت فرمانداری نظامی بر این بود که ملکی می‌تواند کارزاری ایدئولوژیک بر ضد حزب توده برپا کند. اما حکومت از آزاد گذاشتن نسبی ملکی در انتشار نشریه نبرد زندگی و بعدها علم و زندگی منظور دیگری نیز داشت. چماق کردن ملکی بر سر دیگر نیروها که فعالیت‌های شان غیرقانونی شده بود. حکومت با فعالیت

ملکی می‌توانست ژست دمکراتیک بگیرد و ادعا کند که مخالفان نیز فعال‌اند و نشریه و نشست‌های حزبی دارند.

ملکی نیز از این توافق در پی آن بود که به قول کاتوزیان چراغ مبارزه خاموش نشود و برای روز مبادا روشن باشد. این طبیعت هر بده بستان سیاسی است. اما باید دید در فرجام نهایی برنده کیست و بازنده کیست. برنده ملکی نبود، چون در سرکوب حزب توده و جبهه ملی و دیگر احزاب، فعالیت ملکی، نوعی فعالیت حکومتی یا حکومت‌ساخته به نظر می‌آمد و این واکنش جامعه سیاسی در اسناد ساواک به کرات دیده شده است. (به این موضوع در بخش زندگی ملکی از نگاه ساواک به آن خواهیم رسید.) پس ملکی در چنین جوی به رهبری جبهه ملی دوم راه نیافت.

### جبهه ملی سوم

ملکی در نامه‌هایی به دکتر مصدق از بی‌عملی جبهه ملی در جریان رفرم ارضی شاه و راه ندادن او به جبهه ملی دوم شکایت می‌برد. او از دکتر مصدق می‌خواهد در این زمینه دخالت کند. مصدق ضمن تأیید ملکی از او می‌خواهد که در تشکیل جبهه ملی سوم پیش‌قدم شود. و ملکی هم در این زمینه فعال می‌شود. اما از آن‌جا که حکومت به سوی تحکیم هرچه بیشتر دیکتاتوری پیش می‌رفت و در درون یکپارچه شده بود، در برنامه‌اش حضور هیچ اپوزیسیونی حتی ملکی را نمی‌پذیرفت و فعال شدن جبهه ملی سوم را تاب نمی‌آورد. ملکی بار دیگر دستگیر شد. همان‌طور که دادستان در اذعان‌نامه‌اش اعلام کرد: «آقای ملکی دیگر به وجود شما نیازی نیست.»

## ملکی و نیروی سوم

ملکی همواره بر این دیدگاه تأکید داشت که:

۱. آن‌طور که تبلیغ می‌شود، دنیا به دو صف متخاصم تقسیم شده است که یک صف آن امپریالیسم و کاپیتالیسم با پیشوایی امریکا و صف دیگر سوسیالیسم با پیشوایی شوروی است.
۲. مستقل از نیروی امریکا و شوروی، نیروهای دیگری هم در اروپا، آسیا و بالکان وجود دارند.

۳. ما باید از لحاظ سیاست خارجی، آن‌گونه نهضت‌ها و جریان‌های جهانی را جست‌وجو و تقویت کنیم که آزادی و استقلال و حکومت مردم بر مردم را در عمل نه در حرف محترم می‌شمارند.

## ملکی و استقلال از دو بلوک

### ۱. جنبش غیرمتعهدها

در دهه ۱۳۲۰ به بعد در جنبش سیاسی ایران به خصوص جنبش چپ، که حزب توده طلایه‌دار آن بود، جهان به دو اردوگاه تقسیم می‌شد. اردوگاه انقلاب، بلوک ارتجاع. اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی و دوست و طرفدار شوروی در اردوگاه انقلاب بودند، و در اردوگاه ارتجاع که اردوگاه ضدانقلاب جهانی بود، امریکا و انگلیس و کشورهای تحت سلطه آن‌ها قرار داشتند. پس هر تعدی بررسی می‌شد و پیروزی یا شکست در هر اردوگاه به حساب تمامی کشورهای عضو این اردوگاه‌ها گذاشته می‌شد.

حزب توده دلخوش بود که اگر فرقه دمکرات در ایران شکست خورد،

فی‌المثل در چین کمونیست‌ها پیروز شدند. پس این باخت به آن برد بزرگ به در! در احزاب ملّی نیز جریان به شکل دیگری با همین ماهیت عمل می‌کرد. آن‌ها نیز پیروزی و شکست خود را در گرو قرار گرفتن در اردوگاه امریکایی می‌دیدند.

اما ملکی بر این باور نبود و جهان را نه دو قطبی که سه قطبی می‌دید. ملکی بر این باور بود که در بین دو قطب قدرتمند و بزرگ امریکا و شوروی، کشورهای دیگری هستند، مثل هندوستان یا کشورهای اروپا که در این تقسیم‌بندی نمی‌گنجنند. و می‌توانند سیاست مستقلی از این دو اردوگاه داشته باشند و پیش‌بینی می‌کرد که این قطب نیروی قدرتمندی خواهد شد. پیش‌بینی بزرگ ملکی جنبش غیرمتعهدها بود.

## ۲. سوسیالیسم ملّی

ملکی در جنبش کمونیستی هم این باور را داشت. ملکی کمونیست بودن را برابر با زیر سلطه شوروی بودن یا تحت امر کمیته‌ترین بودن یا کمینفرم بودن نمی‌دانست. او پیش‌بینی می‌کرد به زودی احزاب کمونیست دیگر کشورها به علّت منفعت‌طلبی روس‌ها از مدار کمیته‌ترین خارج خواهند شد و بلوک قدرتمندی را تشکیل خواهند داد. خروج مارشال تیتو از کمیته‌ترین و رشد تیتوئیسم یکی دیگر از پیش‌بینی‌های ملکی بود.

این باور در آن سال‌ها که شوروی تعیین‌کننده کمونیست بودن یا نبودن احزاب بود. حرفی بزرگ و پرخطری بود و ملکی مرد حرف‌های بزرگ و کارهای پرخطر بود.

نگاه کنیم به خاطرات ایرج اسکندری در تشکیل حزب توده. اسکندری می‌گوید: برای ما امکان تشکیل حزب کمونیست نبود،

به خاطر آن‌که زمان جنگ بود و ما نمی‌توانستیم از کمیترین مجوز تشکیل حزب کمونیست را بگیریم و بدون داشتن این مجوز تشکیل حزب کمونیست ممکن نبود.

## انشعاب در نیروی سوم

ملکی در شانزدهم شهریور ۱۳۳۲ خود را تسلیم فرمانداری نظامی کرد و پس از مدتی به زندان فلک‌الافلاک در خرم‌آباد فرستاده شد.

حزب نیروی سوم مخفی شد و کمیته‌های حزبی فعالیت زیرزمینی را شروع کردند. چیزی نگذشت که حزب دو شقه شد. جناحی به رهبری دکتر محمدعلی خنجی و دکتر مسعود حجازی حزب و رهبری حزب ملکی را به چالش کشیدند. خنجی و حجازی بر این باور بودند که حزب و در رأس آن ملکی دچار اشتباهات اساسی شده است و باید پاسخگو باشد. در ادامه این بحث، دکتر حجازی اعلام کرد ملکی با حکومت سازش کرده است و این سازش خیانت نام دارد. منتقدان بر دو نکته تأکید داشتند:

۱. ملاقات ملکی با شاه چند ماه قبل از کودتا
  ۲. قبول کمک مالی به حزب از جانب تولیت حضرت معصومه در قم
- این کش مکش در حالی که ملکی در زندان بود، سرانجام به انشعاب کشیده شد و جناح خنجی - حجازی از نیروی سوم جدا شدند.
- انشعاب را دو نفر تجزیه و تحلیل کردند، خلیل ملکی و نیز دکتر محمدعلی کاتوزیان در مقدمه کتاب خاطرات سیاسی ملکی.
- ملکی در نامه‌اش به دکتر مصدق در اسفند ۱۳۴۱ چنین می‌نویسد:
- «ماه‌ها پیش از کودتای بیست و هشتم مرداد از طرف ارگان‌های دولتی

به وسیله مأمورینی که در حزب توده داشتند، گزارشی از وضع داخلی حزب توده تهیه شده بود که رئیس شهربانی وقت آن جناب [مصدق] قسمت مربوط به حزب زحمتکشان ملت ایران (نیروی سوم) را به این جانب نشان داد، به موجب همین گزارش رهبری حزب توده تصمیم می‌گیرد که سه گروه از عمال خود را به حزب نیروی سوم بفرستد:

۱. گروهی به عنوان سمپاتیزان

۲. گروهی به عنوان عضو ساده

۳. و عده‌ای از افراد برجسته ولی ناشناس...

وظیفه عمده این سه گروه این بود که در داخل حزب، جناح ضددربار، جمهوری‌خواه، و دیگری جناح درباری، که خلیل ملکی را به‌طور تصنعی و با بوق و کرنا در رأس جناح درباری معرفی کنند و با ایجاد برخورد و اصطکاک و بی‌آبرو کردن جناح درباری ساختگی، نیروی سوم را به عنوان یک حزب در حال رشد از نظر کمی و کیفی از هم بپاشند...

سرلشکر دادستان در مقابل تبعید من به فلک‌الافلاک دست جناح ظاهراً جمهوری‌خواه را در نیروی سوم کاملاً باز گذاشته بود تا با تبلیغات علیه جناح موهوم درباری، و خرابکاری در حزب، مبارزان حزبی را نومید و دلسرد کنند و به مقصد اصلی خود که متلاشی ساختن نیروی سوم بود، برسند... به هر صورت پس از آزاد شدن من از زندان جلساتی برای رسیدگی به این خیانت تشکیل دادیم و ۱۱ نفر از حزب اخراج شدند.<sup>۱</sup> کاتوزیان ملاقات ملکی با شاه و گرفتن کمک از تولیت حضرت معصومه در قم را با اطلاع و موافقت کمیته مرکزی می‌داند. به همین دلیل، انتقادی را به ملکی وارد نمی‌کند، ضمن آن‌که ملکی در ملاقاتش با شاه

۱. خاطرات سیاسی خلیل ملکی.

مجوز دکترا مصدق را ہم داشته است. پس می ماند نفوذی بودن حجازی و خنجی از جانب حزب توده یا حکومت. کاتوزیان سه علت می شمارد:

۱. نقش مخرب حجازی و خنجی در جریان جبهه ملی دوم که ہم باعث شکست جبهه ملی شد و ہم مانع ورود ملکی به شورای رھبری جبهه ملی.

۲. ملکی از قبل نسبت به حجازی بدبینی هایی داشت و خنجی را آلت دست حجازی می دانست.

۳. خنجی آدمی باھوش، حساس، در عین حال خودخواه بود و در زندگی شخصی هم ناموفق و گرفتار فشارهای روانی بود. پس به آسانی تحت تاثیر قرار می گرفت و مسائل ساده را پیچیده می دید.

به دلایلی که در پی می آید، نه تحلیل ملکی از انشعاب قانع کننده به نظر می رسد و نه تحلیل کاتوزیان.

ملکی بر این باور است که حزب توده درصدد بود تا در نیروی سوم نفوذ کند و با شقه کردن حزب به دو جناح جمهوری خواه و سلطنت طلب، ملکی را در رأس جناح سلطنت طلب قرار دهد و حزب را متلاشی کند.

در این که حزب توده درصدد نفوذ در گروه ها و سازمان های رقیب بود و تلاش می کرد با نفاق در آن ها باعث متلاشی شدن آن ها شود، شکی نیست. این شیوه خاص حزب توده بود. اما اگر خنجی و حجازی از عوامل حزب توده بودند، چه دلیلی داشت که سرلشکر دادستان آن ها را آزاد بگذارد، ملکی را تبعید کند و در غیاب ملکی دست آن ها را باز بگذارد تا ملاقات ملکی با شاه را پیراهن عثمان کنند برای متلاشی کردن حزب نیروی سوم؟ پس این دو یا از عوامل نفوذی حزب توده بودند یا حکومت. در هر دو صورت، چگونه می توانستند به رھبری جبهه ملی دوم برسند؟

چرا این دو توانستند جبهه ملی دوم را متقاعد کنند تا ملکی را در شورای رهبری نپذیرند؟ پس چیزی بیشتر از نفوذ و خرابکاری در کار است، که به آن خواهیم رسید.

اما کاتوزیان، خنجی را آدم درستی می‌داند که به علت گرفتاری‌های خانوادگی دچار وسواس فکری است و آلت دست حجازی شده است، و چون در جبهه ملی دوم این دو بر ضد ملکی موضع گرفته‌اند و جبهه ملی دوم را با شکست مواجه کرده‌اند، پس این سؤال را باقی می‌گذارد که حجازی عامل نفوذی است، اما نفوذی کدام جریان، حزب توده یا حکومت؟ این شیوه تحلیل ما را به جایی نمی‌رساند. پس باید تحلیل را از جایی دیگر شروع کرد، از کودتا.

### کودتا ریشه انشعاب

در روز بیست و هفتم مرداد ملکی به تقاضای دکتر مصدق (تقاضای تلفنی نه کتبی) نیروهای حزب را مرخص می‌کند تا از شهر خارج شوند. نیرویی که به اعتراف کاتوزیان به چند هزار نفر می‌رسید. فردای آن روز کودتا می‌شود. در اوج ناباوری نیروهای ملی و دولت دکتر مصدق سرنگون می‌شوند. حزب نیروی سوم بدون آن‌که یک ریگ به سوی کودتاگران پرتاب کند تار و مار شد. طبیعت هر شکستی پرسش است و تمامی انشعاب‌ها درست ریشه در همین شکست‌های غیرمنتظره دارد. اگر حزبی با پرنسب‌های لازم بتواند در بحثی اقناعی و دمکراتیک به هواداران بقبولاند که شکست اجتناب‌ناپذیر بوده و اگر نبوده، آیا حزب اقدامات لازم را به سهم خود انجام داده یا چرا انجام نداده است، و به انتقاد سازنده از خود بپردازد، می‌تواند بحران شکست را بدون انشعاب پشت سر بگذارد، وگرنه انشعاب حتمی است.



مغز متفکر نیروی سوم در فلک الافلاک به سر می‌برد. حزب بدون هیچ تحلیلی و بدون هیچ تدارک و آمادگی نسبت به کودتا با کودتا مواجه شده بود و بدتر از همه در روز بیست و هفتم مرداد نیروهایش را طبق یک فرمان حزبی مرخص کرده بود. چرا؟ ملکی می‌گوید مصدق خواسته بود، چگونه، با تلفن، تلفن مدرک قابل قبولی نیست. گیرم که آدمی مثل کاتوزیان بر این باور باشد ملکی در تمامی عمرش دروغ نگفته است این مسئله‌ای شخصی است و اعتبار حقوقی ندارد.

به فرض که همه بپذیرند مصدق چنین گفته است، مگر حزب نیروی سوم حیاط خلوت دکتر مصدق بوده است؟ پس ملکی چه کاره بوده است؟ تحلیل ملکی از اوضاع چه بوده است؟ چرا حزب تحلیل روز نداشت؟ چرا حزب هیچ آمادگی در برابر کودتا نداشت؟ چرا حزب چنین اتفاقی را پیش‌بینی نکرده بود؟

این سؤال‌ها را کنار بگذاریم و بپردازیم به دو پرسش دیگر:

۱. چرا شاه با ملکی ملاقات کرد؟ شاه در ملکی چه دیده بود؟ در آن ملاقات چه قرار و مداری گذاشته شد؟ از کجا معلوم شاه ملکی را نخریده باشد.

۲. دلیل کمک مالی تولیت قم به نیروی سوم چه بود؟ مگر حزب نیروی سوم یک حزب سوسیالیست نبود؟ این کمک چه موضوعیتی داشت؟ تولیت قم در ملکی و نیروی سوم چه دیده بود؟

پس نه شاه خواب‌نما شده بود و نه نایب‌التولیه حضرت معصومه که یکی بی دلیل با او ملاقات کند و دیگری بی دلیل به او پول بدهد. نه توضیح آن روز ملکی قابل قبول است نه توجیه امروز کاتوزیان. متأسفانه هیچ‌کدام در این دو مورد توضیح قانع‌کننده‌ای نداده‌اند و نگفته‌اند چرا این ملاقات

صورت گرفت و چرا آن کمک مالی به شخص ملکی و حزب او داده شد. آن دو نهاد در پی چه بودند و از ملکی و حزب او چه می‌خواستند؟

## ملکی به روایت اسناد ساواک

### چند نکته در بازجویی ملکی

ملکی به دنبال احضارش توسط فرمانداری نظامی تهران خود را در تاریخ شانزدهم شهریور ۱۳۳۲ به سرتیپ دادستان معرفی کرد و در تاریخ بیست و پنجم شهریور بازجویی شد. ملکی در حین بازجویی درخصوص شاه، دکتر مصدق و حزب توده نکات مهمی را بیان می‌کند.

۱. وقایع اخیر بر ضدشاه مواضع او نیست، و او دربار و شاه را قانونی و مقام سلطنت را برای استقلال و تمامیت ارضی ایران ضروری می‌داند.  
۲. دکتر مصدق سمبل مبارزات ضد استعماری نهضت ملی است و به رغم تمامی انتقادات از او پشتیبانی می‌کند.  
۳. در کشور خطری بالاتر و خطرناک‌تر از حزب توده به عنوان عامل بیگانه نیست.

۴. تمامی تلاش او برای جلوگیری از بیشتر شدن شکاف بین دربار و دولت دکتر مصدق بوده است.

به نظر می‌رسد این چهار موضوع جزء بنیان فکری ملکی است و ربطی به دستگیری و تخفیف جرم ندارد. ملکی در ملاقات دهه ۱۳۴۰ با شاه نیز بر همین نکات تأکید داشته است. همان طور که پیشتر گفته شد، شاه از ملکی می‌خواهد تا جبهه ملی را متقاعد کند با اعلام موضع درباره آن دو موضوع پُست نخست‌وزیری را از آن خود کند: وفاداری به مقام سلطنت، و مرزبندی با حزب توده.

ثبت رخدادهای مربوط به ملکی، نیروی سوم و مسائل پیرامون آن در اسناد ساواک:

- نخستین سند مربوط به تاریخ ۱۳۲۸/۱۰/۱۸، نامه وزیر فرهنگ به وزیر جنگ راجع به سوابق ملکی است.
- سوم مهر ۱۳۳۱. علت انشعاب ملکی از بقایی از زبان جلال آل احمد: ملکی تصمیم داشت خط مشی حزب را طبق سیاست شوروی و علیه امریکا و انگلیس پیش ببرد که بقایی نپذیرفت و انشعاب شد (که این موضوعی است نادرست).
- نهم شهریور ۱۳۳۲. دستور انحلال حزب نیروی سوم توسط سرتیپ دادستان زندان نظامی تهران صادر می شود.
- نامه همسر ملکی به فرمانداری نظامی مبنی بر این که حزب توده تصمیم دارد ملکی را در زندان فلک الافلاک بکشد.
- بیست و پنجم شهریور ۱۳۳۲. بازجویی از ملکی.
- ۱۳۳۲/۱۲/۹. خبر آزادی ملکی در مجله روشنفکر منتشر می شود. هواداران نیروی سوم اظهار می دارند که اگر ملکی بعد از آزادی از دولت فعلی حمایت کند از او پشتیبانی نخواهند کرد. در عوض، عناصر ضدکمونیست اظهار می دارند اگر ملکی بعد از آزادی با حزب توده مبارزه کند با او همکاری می کنند.
- بیست و ششم تیر ۱۳۳۳. حوزه های خبری نیروی سوم به دستور ملکی به هدف مبارزه با حزب توده فعال می شود.
- ۱۳۳۶/۲/۵. در پاره ای از محافل شایع می شود که تیمسار بختیار از خلیل ملکی برای تشکیل حزب دعوت کرده است.
- ۱۳۳۶/۶/۲۶. بقایی در محل حزب زحمتکشان گفت ملکی از دربار ۶۰،۰۰۰ تومان پول گرفته است.

- نهم آبان ۱۳۳۶. ریاحی عضو هیئت تحریریه کیهان می‌گوید، ساواک به خلیل ملکی تکلیف کرده است حزب جدیدی تأسیس کند. ملکی با بقایی تماس گرفته است اما بقایی همکاری با سازمان‌های انتظامی را رد کرده است.
- هفدهم آذر ۱۳۳۶. در محافل مطبوعاتی شایع می‌شود که خلیل ملکی در امور تبلیغاتی دربار با علاء وزیر دربار و شعاع امینی شفا همکاری دارد.
- ۱۳۳۷/۲/۳۱. خلیل ملکی در یک ملاقات گفت: وضع ناهنجار کنونی نتیجه خیانت رهبران حزب توده و اشتباه دکتر مصدق است. ما معتقدیم با وسایل مسالمت‌آمیز می‌توان جامعه را اصلاح کرد و به حکومت رسید.
- پانزدهم بهمن ۱۳۳۷. برگزاری جلسات بحث و انتقاد عمومی در محل همیشگی حزب تشکیل می‌شود.
- اول خرداد ۱۳۳۸. برگزاری جشن سالگرد تأسیس حزب نیروی سوم در تاریخ ۱۳۳۸/۲/۲۶.
- بیست و پنجم اسفند ۱۳۳۸. نشریه علم و زندگی ارگان نیروی سوم منتشر می‌شود.
- ۱۳۳۹/۷/۲۳. عباس عاقلی‌زاده دانشجوی سال دوم دانشکده حقوق و محمدباقر اسحاقی حین حمل اعلامیه‌های سازمان دانشجویان جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران و بیانیه این جامعه دستگیر می‌شوند. این دو اظهار داشتند که ارسال این اعلامیه‌ها به دستور خلیل ملکی بوده است. خلیل ملکی اظهارات این دو تن را تأیید کرد و اضافه کرد در زمانی که عناصر حزب منحل توده در دانشگاه فعال‌اند، منطقی نیست از

فعالیت نیروی سوم جلوگیری شود که با حزب توده مبارزه می‌کند. از طرفی چون بیانیه‌ها تحریک‌آمیز نبود، این دو نفر با سپردن تعهد آزاد شدند.

● دوم آذر ۱۳۳۹. خلیل ملکی در جلسه کمیته کارمندی حزب که در منزلش تشکیل شد، گفت: روی این نشریه (نشریه آینده روشن) با دستگاه توافق شده است. اما سرهنگ جوانی را که چیزی نمی‌فهمد آن‌جا آورده‌اند و او خود شیرینی می‌کند، از جمله تمام مطالب را سانسور می‌کند و از ۴۰۰۰ نسخه ۲۰۰۰ نسخه را توقیف کرد. قریباً با بختیار (سپهبد بختیار رئیس ساواک) ملاقات می‌کنم و موضوع این سرهنگ را حل خواهیم کرد.

خلیل ملکی گفت: «چند روز پیش با نخست‌وزیر ملاقاتی داشتم، حتی ایشان هم فهمید که بین رجال نهضت هماهنگی وجود ندارد. زیرا می‌گفت که برنامه این‌ها چیست و نمی‌دانند که چکار می‌خواهند بکنند. این مرد (نخست‌وزیر) واقعاً مثل ژنرال گورسل حالا فهمیده که از دو حزب سابق معجزه‌ای نمی‌بیند و ناچار به فکر حزب نیروی سوم افتاده است.»

● هشتم آذر ۱۳۳۹. بین اعضای حزب ایران و نهضت مقاومت شایع است که آقای خلیل ملکی با دستگاه انتظامی کشور زدو بند دارد و سر حزب نیروی سوم و سایر احزاب کلاه می‌گذارد.

● بیست و ششم آذر ۱۳۳۹. خلیل ملکی در جلسه کمیته کارمندی حزب گفت: هدف ما تربیت کادری است که در صورت تغییر اوضاع (منظور تغییر نخست‌وزیر است)، هر دسته‌ای که روی کار بیاید ناگزیر از همکاری با آن‌ها خواهد بود.

● ششم دی ۱۳۳۹. سخنرانی ملکی در جلسه کمیته کارمندی: مهندس شریف امامی با من صریحاً می‌گفت که من به شاه گفته‌ام مسئول مملکت بنده هستم ولی او گفت: مدیر مملکت من هستم.

خلیل ملکی گفت: در نامه‌ای که به الهیار صالح نوشته‌ام، کاشان را فدای ایران کن و از دودلی پرهیز کن.

● ۱۳۴۰/۱/۱۶. تشکیل جلسه مشورتی جامعه سوسیالیست‌ها

به جای کنگره و تصویب برنامه جامعه در چهار ماده و یک تبصره:

۱. به وجود آوردن حکومت ملی

۲. از بین بردن اختلاف طبقاتی

۳. واژگون کردن رسوم فئودالی

۴. استفاده از پارلمان و فرستادن نماینده به مجلس و داشتن فردی

در هیئت دولت

● ششم تیر ۱۳۴۰. نطق خلیل ملکی در جامعه سوسیالیست‌ها: ایران

در آستانه یک انقلاب است و این عصیان تبدیل به یک انقلاب خواهد شد، اما نخواهیم گذاشت که ایران تبدیل به لائوس شود. ایران باید مستقل از دو بلوک باشد و جامعه سوسیالیست‌ها باید رهبری ایران را در دست گیرد.

● سوم مرداد ۱۳۴۰. بیانیه مفصل جامعه سوسیالیست‌ها: در صفحه

۲۲ این بیانیه چنین آمده است: «در دنیای امروز امکان‌پذیر است، به همین مناسبت جامعه سوسیالیست‌ها معتقد است که در چارچوب قانون اساسی حاضر می‌توان مراحل اولیه رشد و توسعه اقتصادی و اجتماعی را که سالیان نسبتاً دراز طول خواهد کشید به انجام رساند. بنابراین، ما قانون اساسی را محترم می‌شماریم.

طبقات حاکم ایران و هیئت حاکمه آن در یک تقسیم‌بندی کلی به دو

جناح تقسیم می‌شود:

جناح فاسد و رشوه‌خوار و جناحی که حس مسئولیت اجتماعی دارد.

افراد جناح دوم به این حقیقت اعتراف دارند که نمی‌توان مملکت را با فساد و پوسیدگی موجود اداره کرد. سرانجام باید یک رفرم اجتماعی و اقتصادی جدی به وجود آید تا بتوان در کشاکش مبارزات جهانی دنیای امروز موجودیت و استقلال کشور را حفظ کرد و روش «جامعه سوسیالیست‌ها تأیید این جناح طبقه حاکمه در مورد مبارزه با فساد و پوسیدگی است. در شأن یک کشور مشروطه است که نخست‌وزیر و وزیران و رجال آن مردان مسئول در برابر مجلس شورای ملی باشند نه چاکر و غلام. در یک کشور مشروطه قدرت شاه در ملت است نه از این یا آن فرد. اگر نخست‌وزیر و وزرا و رجال در برابر مجالس ملی مسئول باشند بر استحکام قانون اساسی افزوده می‌شود.»

● هیجدهم شهریور ۱۳۴۰. در یکی از حوزه‌های حزب زحمتکشان دکتر بقایی، رضامحمدی ضمن سخنرانی حملات بسیار شدیدی به خلیل ملکی کرد و اظهار داشت خلیل ملکی پول‌هایی از مقامات بالاتر برای برهم زدن احزاب و جمعیت‌ها گرفته است.

● دهم بهمن ۱۳۴۰. ملکی در جلسه جامعه سوسیالیست‌ها ضمن حمله شدید به سازمان امنیت و شاه و جبهه ملی از دکتر علی امینی حمایت کرد.

● بیست و نهم اردیبهشت ۱۳۴۱. در تاریخ ۱۳۴۱/۲/۲۸ عده‌ای از افراد جبهه ملی در منزل دکتر صدیقی جمع شده بودند. طرفداران ملکی اعلامیه‌هایی پخش کردند. یکی از حاضرین گفت: «خلیل ملکی خائن است. دکتر صدیقی پرسید آیا دلیل و مدرکی داری و او گفت: دکتر مصدق گفته است ملکی از زیر می‌زند و دکتر صدیقی گفت: من چنین حرفی از ایشان نشنیده‌ام.»

● ششم خرداد ۱۳۴۱. دعوت ملکی به اروپا از طرف تتودور کورنر فونديشن برای کنفرانس بین‌المللی و همکاری اقتصادی و دوستی.

● ۱۳۴۱/۶/۱۰. «کامکار کارگر ساختمانی از اعضای جامعهٔ سوسیالیست‌ها می‌گوید: ما می‌دانیم که خلیل ملکی با تیمسار علوی مربوط بوده و اگر چنانچه یکی از افراد باند خودش گرفتار سازمان امنیت شود فوراً وسیله آزادی‌اش را فراهم می‌کند. ولی من مدت ۶ ماه زندانی بودم و او بازداشت مرا نادیده گرفت.»

● شانزدهم مهر ۱۳۴۱. «ملکی در این جلسه گفت: بعضی‌های می‌گویند این اصلاحات ارضی به درد نمی‌خورد، من می‌گویم نه شاه مایل بود این کار انجام بگیرد و نه دولت بلکه ضرورت ایجاب می‌کند که این کار را انجام دهند و بعد هم می‌توان کارهایی انجام داد و اگر نواقصی مشاهده می‌شود باید رفت و با دهقانان تماس گرفت و نواقص کار را برطرف کرد. شما باید پیش دهقانان بروید صندوق تعاون ایجاد کنید، در بین دهقانان نفوذ کنید، این را می‌گویند سوسیالیست بودن... اختلاف سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها بر سر این است که ما سوسیالیست‌ها معتقدیم که در کشورهای سرمایه‌داری نباید سابتاژ [خرابکاری] کرد بلکه بایستی تولیدات را بالا برد و کارگر و اجتماع عقب مانده را به یک اجتماع پیشرفته و توسعه یافته تبدیل کرد ولی کمونیست‌ها برعکس معتقدند برای تغییر جامعه می‌بایست رژیم را نابود [کرد] و جامعه دیگری به وجود آورد...»

روزنامه مردم ([ارگان] حزب توده) می‌نویسد که ملکی با دربار شاه همکاری می‌نماید و قانون اصلاحات ارضی را ملکی نوشته است. پس اگر این موضوع صحت دارد، چرا به انتقاداتی که در مجله فردوسی می‌کنم



توجّهی نمی‌شود. و یکی از اعضای مؤثر دولتی به من می‌گفت: زمانی‌که شاه به هندوستان مسافرت نمود من مقاله‌ای در مجله علم و زندگی نوشته بودم و شاه خوانده و خوشش آمده بود.»

● ۱۳۴۱/۷/۳۰. شکرالله پاک‌نژاد مسئول کمیته دانشجویی دانشکده حقوق جبهه ملی گفت: «جبهه ملی در نظر دارد خلیل ملکی را به عضویت شورای مرکزی جبهه ملی بپذیرد. اما اکثر دانشجویان وابسته به جبهه ملی خصوصاً افراد عضو حزب ملت ایران با این عمل مخالف بودند و نسبت به این عمل مبارزاتی را شروع خواهیم کرد.»

● ۱۳۴۱/۹/۲۹. «ملکی ضمن شرحی از برنامه‌های عمران اسرائیل از تزیلی‌های امور اسرائیل که مطابق یک سیستم سوسیالیستی عمل می‌نماید، دفاع و آن‌را تأیید نمود.»

● یازدهم دی ۱۳۴۱. خلیل ملکی اظهار داشت: «در حال حاضر عملیات جبهه ملی را به جز خیانت نمی‌داند.»

● دوازدهم دی ۱۳۴۱. خلیل ملکی گفت: «در هیچ جای دنیا سوسیالیسم به معنای واقعی وجود ندارد. ولی می‌توان امیدوار بود که در آینده خروشچف و جانشین وی سوسیالیسم را در شوروی اجرا کند. سؤال شد چرا جلسات حزب نیروی سوم آزادانه تشکیل می‌گردد ولی جبهه ملی نمی‌تواند جلسات خود را برگزار کند. ملکی گفت: این طور نیست. جبهه ملی چند روز پیش اولین کنگره خود را با اجازه رئیس ساواک تشکیل داد.»

● شانزدهم دی ۱۳۴۱. «خلیل ملکی ضمن انتقاد شدید علیه جبهه ملی اظهار کرد که دکتر مصدق نیز این پیشنهاد ما را به جبهه ملی نموده است. سپس در مورد کنگره جبهه ملی اظهار داشت که انتخاب

غلامرضا تختی و چند نفر از ورزشکاران در کنگره جبهه ملی جز برای تبلیغ چیزی دیگر نیست، چون تختی و امثال وی محبوبیت ورزشی دارند ولی سیاستمدار نیستند، و مغز تختی‌ها بویی از سیاست نبرده است و این می‌رساند که رهبران جبهه ملی علناً خیانت می‌کنند.»

● ۱۳۴۱/۱۰/۳۰. «خلیل ملکی شرکت در رفتارندم را تحریم نمود و اظهار داشت این طرح‌ها برای حفظ هیئت حاکمه ایران می‌باشد و ما با کلیه مواد شش‌گانه مخالف هستیم.»

● ۱۳۴۱/۱۰/۳۰. خلیل ملکی گفت: متأسفانه هیئت حاکمه و در رأس آن‌ها شاه ابتکار عملیات را از جبهه ملی گرفته [است]. ضرورت حفظ رژیم ایجاب می‌کرد که فئودالیت به بورژوازی مدرن بشود. ... در زمان حکومت این شاه با عجله به دنبال من فرستاد که نزد او بروم و به سران جبهه ملی هم اطلاع بدهم با او ملاقات کنند. آن وقت‌ها شوروی مرتب به شاه حمله می‌کرد و موقعیت بین‌المللی طوری بود که جبهه ملی می‌توانست امتیازات مهمی بگیرد. نرفتند و آن فرصت از دست رفت. ...

دیگر به جبهه ملی احتیاجی نیست. حتی خود من که یک‌وقتی نمره تلفن مستقیم سپهبد بختیار را داشتم و گاه و بیگاه با او صحبت می‌کردم حالا اگر بخواهم با رئیس سازمان امنیت صحبت کنم به من راه نمی‌دهند.»

● سیزدهم بهمن ۱۳۴۱. ملکی گفت: «رهبران جبهه ملی با ندانم‌کاری‌های خود برای مدت طولانی نهضت ملی را لجن‌مال کردند و هرچه به وسیله نامه و یا تماس آن‌ها را راهنمایی کردم که باید پیش قدم در امر اصلاحات ارضی باشند و نظر دهقانان و زارعین را به خود جلب نمایند، گوش نکردند بلکه حزب نیروی سوم را متهم به همکاری و سازش با امپریالیست نمودند. در صورتی که شاه به نوشته‌های ما عمل نمود و توانست نظر دهقان و کارگر را نسبت به خود و هیئت حاکمه جلب کند.»

● ۱۳۴۱/۱۱/۱۳. خلیل ملکی در جلسہ بحث و انتقاد جامعہ سوسیالیست‌ها گفت: «جبهہ ملی دارای رہبران اہمال‌کاری است کہ عدہ زیادی از آن‌ها را نمی‌توان خائن محسوب نکرد. آنان بہترین فرصت‌های تاریخ را از دست دادند. ... دکتر سنجابی در مجلہ‌ای نوشتہ است کہ برای رسیدن بہ حکومت مبارزہ نمی‌کنیم. پس مبارزہ‌اش برای چیست؟ ... من راہ را نشان دادم، حتی بہ آقای مصدق، ولی عمل نشد و ہم شکست خوردند. از پیشنہادات من، شاہ و دستگاہ حکومت بهره‌برداری کامل کردند. ... من عدہ زیادی از جوانان را از کمونیسم نجات دادم ولی ہنوز بہ من تہمت می‌زنند و حتی می‌گویند نطق‌های اخیر شاہ را من می‌نویسم.»

● بیستم بہمن ۱۳۴۱. عباس عاقلی‌زادہ در همان جلسہ جامعہ گفت: «بعد از رفتن ملکی (بہ اروپا) ما دچار مشکلاتی خواہیم شد... از این پس دیگر در چاپ اعلامیہ باید محتاط باشیم، چون دیگر کسی مثل آقای ملکی نیست کہ ما را از چنگ سازمان امنیت نجات بدهد.»

● ۱۳۴۲/۳/۲۳. در جلسہ ۱۹ خرداد ۱۳۴۲ حزب نیروی سوم در مورد تظاهرات پانزدہم خرداد چنین اظہارنظر شد: «جنبش از حالت ارتجاعی خارج شدہ و بہ صورت یک انقلاب سیاسی درآمده، شکی نیست کہ این جنبش ریشہ‌ای کاملاً ارتجاعی دارد ولی از آن‌جا کہ شعارها تماماً برعلیہ مقامات عالیہ کشور است مورد تأیید نیروی سوم می‌باشد... خرابکاری‌های اخیر بہ دست دولت صورت گرفته است برای لکہ‌دار کردن روحانیت.

اوامر ملوکانہ شرف صدور یافت، تمام این افراد دستگیر و تسلیم دادگاہ شدند.»

● ۱۳۴۲/۴/۳۰. اعلامیہ جامعہ سوسیالیست‌ها بہ مناسبت سی‌ام تیر:

«به شرف عرض رسید، اوامر ملوکانه شرف صدور یافت: این‌ها را تعقیب قانونی کنید به عنوان افترا و غیره.»

● ۱۳۴۲/۷/۸. «اعلامیه جامعه درباره انتخابات به عرض شاه رسید. اوامر ملوکانه شرف صدور یافت، این دفعه دیگر شوخی نیست این اشخاص تسلیم دادگاه شوند.»

● سی‌ام شهریور ۱۳۴۲. «در جلسه ۱۳۴۲/۶/۱۹ جامعه سوسیالیست‌ها پیرامون واقعه پانزدهم خرداد بحث و گفت‌وگو شد. ضمن حمله به مقامات عالی‌رتبه کشور حادثه مذکور به عنوان یک انقلاب سیاسی مورد تأیید قرار گرفت، به دفتر ویژه اطلاعات (دفتر اطلاعاتی شاه) منعکس شد. مقرر شد تمام این افراد دستگیر و تسلیم دادگاه شوند.»

● ۱۳۴۲/۷/۱۸. دستگیری چهار نفر از اعضای جامعه و بازجویی و آزادی آن‌ها.

● ۱۳۴۳/۲/۱۰. نامه دکتر مصدق به شورای جبهه ملی مبنی بر پذیرش خلیل ملکی و افرادش در شورای جدید.

● ۱۳۴۳/۲/۱۷. نظر جامعه بر این است که هر جمعیتی که باعث تضعیف دیکتاتوری شود جامعه با آن موافق است، بدین ترتیب با روحانیون به استثنای آن بخش ارتجاعی آن، موافق است.»

● ۱۳۴۳/۲/۲۶. اعلامیه جامعه سوسیالیست‌ها پیرامون سالروز پانزدهم خرداد: دستور داده شد عباس عاقلی‌زاده و منوچهر صفا دستگیر شوند.

● یازدهم خرداد ۱۳۴۳. سفر ملکی به اروپا و نامه اعتراضی ملکی به رهبران شوروی.

● پانزدهم خرداد ۱۳۴۳. نامه سرگشاده کمیته مرکزی جامعه سوسیالیست‌های ایران در اروپا به کمیته مرکزی حزب توده. این نامه

در جواب نامه کمیته مرکزی حزب توده ۱۳۴۳/۲/۱۵ صادر شده است. در این نامه اتحاد جامعه سوسیالیست‌ها با اعضای حزب توده مورد تأیید قرار گرفته است. اما رهبران و کمیته مرکزی حزب از این وحدت کنار گذاشته شده است و آنرا منوط به انتقاد از گذشته حزب کرده است.

● بیست و سوم خرداد ۱۳۴۳. نامه دکتر مصدق به هیئت اجراییه جبهه ملی و اعتراض آن‌ها به علت نپذیرفتن جامعه سوسیالیستی و حزب توده به جبهه.

● ۱۳۴۳/۵/۲۶. «در جلسه ۱۳۴۳/۵/۲۵ ملکی در مورد سؤال نظرتان نسبت به جبهه واحد چیست؟ گفت: بسیار خوشبین هستم ولی نباید آلت دست روحانیون قرار گیریم. اول این‌که نمی‌توان به این زودی به آن‌ها اطمینان داشت دوم آن‌که اصول سوسیالیسم با ارتجاع مغایرت دارد. و بعد سؤال شد نظرتان راجع به تقاضای توده‌ای‌های مقیم اروپا برای همکاری چیست؟ ملکی گفت: ما فعلاً با شوروی به آن معنی اختلافاتی که سابق داشتیم، نداریم. زیرا آن‌ها مقدار زیادی از انتقادات ما را پذیرفته‌اند... همکاری ما توده‌ای‌ها با توجه به این‌که آن‌ها اصول را پذیرفته‌اند حتمی است و من توده‌ای‌ها را منزه‌تر از روحانیون می‌دانم و همچنین منکر مترقی بودن افکار آن‌ها نمی‌شوم.»

### گزارش محرمانه پیرامون خلیل ملکی

● ۱۳۴۳/۷/۱۱. پس از قیام ملی بیست و هشتم مرداد، ملکی پس از مدتی بازداشت در زندان فلک‌الافلاک، به تهران بازگشت و در شرایطی که دیگر احزاب و گروه‌های طرفدار دکتر مصدق هیچ‌گونه امکانی برای فعالیت علنی نداشتند، فعالیت‌های سیاسی خود را با انتشار نشریه نبرد زندگی و

سپس علم و زندگی به صورت نیمه علنی دنبال کرد و در محل دفتر نشریه تقریباً همه روزه جلساتی با شرکت جمعی از طرفداران خویش تشکیل داد. همین امر بدبینی و سوءظن دیگر عناصر وابسته به جبهه ملی را نسبت به خلیل ملکی برمی‌انگیخت. همین موضوع به مخالفان ملکی امکان می‌داد تا در محافل مختلف به تبلیغات دامنه‌داری بر ضد او دست زنند و او را که به زعم آنان در شرایط اختناق مشغول فعالیت بود، از ایادی هیئت حاکمه قلمداد کنند و او را منتسب به مقامات مسئول مملکتی بدانند.

سرانجام در تیر ۱۳۳۹ در آستانه آغاز انتخابات دوره بیستم مجلس، جبهه ملی تجدید فعالیت خود را اعلام داشت. خلیل ملکی می‌کوشید با حمایت و پشتیبانی همه جانبه از جبهه ملی به عضویت شورای مرکزی جبهه ملی پذیرفته شود. ولی از آن‌جا که خلیل ملکی در شورای مرکزی جبهه ملی مخالفانی داشت و او را فرد خائنی می‌شمردند، عضویت او در شورای مرکزی جبهه ملی تصویب نشد.

در زمستان ۱۳۴۰ بنا به تصمیم کنگره منعقد از رهبران حزب نیروی سوم، سازمان سیاسی جدیدی به نام جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران تشکیل و از طبقات مختلف مردم دعوت شد که در این جامعه گرد هم آیند. با این‌که مرامنامه این جامعه ظاهراً مترقیانه بود و باید عناصر روشنفکر و ترقی‌خواه از آن استقبال کنند، اما به این علت که رهبر جامعه در مظان اتهام همکاری پنهانی با پاره‌ای از مقامات و مسئولان امور و حتی برخی از مقامات خارجی قرار داشت، لذا در عمل از جامعه مذکور پشتیبانی نشد.

● پنجم آبان ۱۳۴۳. «اخیراً جامعه سوسیالیست‌ها دستوراتی به قرار

زیر به افراد خود داده است:

۱. در صورت احضار به سازمان امنیت، عضویت خود را انکار نکنند. اما فعالیت تشکیلات را منکر شوند.
۲. از وجود جبهه ملی سوم اظهار بی اطلاعی کنند.
۳. تماس با افراد غیر حزبی و مبتدی قطع شود.
۴. افراد حزبی یا غیر حزبی اگر اوراق حزبی را پس ندهند عامل سازمان امنیت اند.
۵. رفقا رحمانی و حسین تحویلدار و دکتر غروی کاملاً مواظب خود و اطرافیان خود باشند.»

● بیست و هشتم آبان ۱۳۴۳. «خلیل ملکی به پزشک پور رهبر حزب پان ایرانیست گفت: دکتر مصدق دستور داده اند که کمیته دوم جبهه ملی مستقل شود و مشغول تدارک و تشکیل جلسه ملی سوم هستند که رهبری آن با من است. ملکی گفت: توصیه هایی که دکتر مصدق کرد این خاصیت را دارد که لکه هایی را که به ما چسبانده اند پاک کرد و درجه خوبی در اجتماع پیدا نمایم تا بتوانیم مجدداً رهبری را به عهده بگیریم.»

● ۱۳۴۳/۱۱/۵. تعطیلی حوزه های جامعه به علت ترور حسنعلی منصور نخست وزیر. این ترور توسط فداییان اسلام صورت گرفت (۱۳۴۳/۱۱/۱).

● ۱۳۴۴/۱/۱۸. نامه آلبرت کارتی دبیر کل سوسیالیست های بین المللی و تشکر برای ارسال فهرست زندانیان سیاسی در ایران.

● ۱۳۴۴/۲/۴. گزارش ساواک به رئیس ساواک: «خلیل ملکی را اغلب دستجات سیاسی و حتی عده ای از اعضای جامعه سوسیالیست ها، وابسته به دولت می دانند و بدین جهت در بین این عده چندان وجهه ای ندارد.»

● یکم تیر ۱۳۴۴. در جلسه روز دوشنبه هیئت اجراییه به ملکی پیشنهاد کرد که جامعه مجدداً دفتر خود را باز کند و به فعالیت علنی

بپردازد اما با دستگاه مماشات کنند و بهانه‌ای به دستگاه ندهند، و اصولاً کار غلطی بوده است که بعد از پانزدهم خرداد دفتر را تعطیل کرده‌اند.

● دوازدهم تیر ۱۳۴۴. ترجمه و انتشار مقاله کامیلر یانک استاد زبان فارسی در دانشگاه پرینستون در مورد سیاست امریکا در ایران بعد از جنگ دوم جهانی.

● ۱۳۴۴/۵/۲۷. دستگیری خلیل ملکی.

● بیست و چهارم شهریور ۱۳۴۴. گزارش ساواک به خاطر دستگیری ملکی به اتهام اقدام بر ضد امنیت داخلی مملکت.

گزارش کار: «نامبرده پس از بازگشت از اروپا، افراد جامعه سوسیالیست‌ها را جمع و ضمن رهبری آن‌ها و تشکیل جلسات به فعالیت‌های خلاف قانون و علیه امنیت کشور و دولت پرداخته، مشارالیه در سمت رهبری جامعه سوسیالیست‌ها با روحانیون مخالف، افراد وابسته به جبهه ملی و نهضت آزادی و برخی از مالکین بزرگ مخالف با اصلاحات عمومی کشور دست اتحاد و ائتلاف داده و ضمن رابطه با گروه‌های سوسیالیست ایرانی در اروپا، این گروه را در فعالیت علیه رژیم کنونی رهبری کرده... به همین خاطر ۱۳۴۴/۵/۲۷ دستگیر و تحویل زندان قزل‌قلعه شد...

ملکی پس از رهایی از زندان فلک‌الافلاک... به دستگاه‌های انتظامی که در آن زمان مبارزه با حزب منحل‌شده و ریشه‌کن ساختن این حزب را وجهه همت خود قرار داده بود، نزدیک شد و پیشنهاد مبارزه عقیدتی و تئوریکی با حزب توده را داد و دستگاه هم این پیشنهاد را پذیرفت.»

● مرداد ۱۳۴۴. ملاقات آلبرت کارتی دبیر کل بین‌الملل

سوسیالیست‌ها در تهران با ملکی.



- بیست و یکم شهریور ۱۳۴۴. ملاقات فرانسیس سوله و همسرش از حزب سوسیالیست متحده فرانسه با ملکی در ایران.
- بیست و پنجم مرداد ۱۳۴۴. ملاقات خلیل ملکی با دکتر امینی.
- بیست و ششم مرداد ۱۳۴۴. دستور دستگیری خلیل ملکی و دوازده نفر دیگر.
- بیست و هفتم مرداد ۱۳۴۴. تهیه کیفرخواست ملکی از جانب ساواک:
  ۱. همکاری در جهت ایجاد جبهه ملی سوم
  ۲. ترجمه و انتشار مقاله تحریک‌آمیز یک فرد امریکایی (کامیلر یانک)
  ۳. تشکیل هسته برانداز در جنب جامعه سوسیالیست‌ها که علیجان شانس به آن اقرار کرده است.
- شانزدهم شهریور ۱۳۴۴. نامه دکتر برونو پیترمان رئیس سوسیالیست بین‌المللی از وین به دفتر مخصوص شاه درباره توقیف ملکی. ساواک طی جوابیه‌ای به پیترمان، او را متهم کرد گرایش‌های کمونیستی از نوع چینی دارد و با اصلاحات مخالف است.
- بیستم شهریور ۱۳۴۴. نامه رهبر حزب سوسیالیست سوئیس به سفارت شاهنشاهی و اعتراض به بازداشت ملکی.
- بیست و دوم آبان ۱۳۴۴. نامه وجیه ابوریش نایب رییس سازمان دانشجویان حزب در امریکا و کانادا به وزارت امور خارجه و اعتراض به دستگیری ملکی.
- ۲۳/۱۰/۱۳۴۴. خلیل ملکی در ملاقاتش گفت: «کوشش می‌شود وصله کمونیست چین به من بچسبانند و ظاهراً این مسئله را به شخص اول مملکت نیز بقبولانند. باید اقدامی کرد که به طریقی حقایق به شرف عرض برسد.»

● ۱۳۴۴/۱۱/۱۲. رضا افراشید عضو جامعه سوسیالیست‌ها گفت: «... به همه اعضای جامعه ثابت شده است که ملکی یک خائن بیش نیست و مدت پانزده سال نیروهای روشنفکر را به لطائف‌الحیل نگه داشته، تا کنون نیز هیچ‌گونه عمل مثبتی انجام نیافته.»

● ۱۳۴۴/۱۱/۲۵. ملکی در ملاقات با اعضای جامعه سوسیالیست‌ها گفت: «در سرتاسر دنیا می‌دانند که من نه کمونیست هستم و نه دست راستی مرتجع یا مذهبی متعصب... من اطلاع دارم که ساواک در جریان اقدامات سه سال اخیر روی هم رفته از جناح‌های دیگر هیئت حاکمه مترقی‌تر و پشتیبان به اصطلاح انقلاب بوده و معلوم نیست که کدام مغز متفکری و ادارشان کرده‌اند که ملکی را زندانی و محاکمه نمایند... باید به شرف عرض برسد که در مورد ملکی پرونده‌سازی شده است.»

● ۱۳۴۴/۱۱/۲۵. «شاهنشاه در جواب فرانسویس یوناس رییس جمهور اتریش گفت: ملکی یک سوسیالیست نوع اروپایی نیست، او کمونیست طرفدار چین است.»

● ۱۳۴۴/۱۱/۲۵. «امیر پیشداد مسئول جامعه سوسیالیست‌های ایران در اروپا نامه‌ای به جلال آل‌احمد نوشت نمی‌توانم در مورد ملکی در اروپا سروصدا راه بیندازم، زیرا به ضررمان تمام خواهد شد. جلال آل‌احمد به داریوش آشوری گفت، جامعه سوسیالیست‌ها در اروپا دنباله‌رو توده‌ای‌ها شده و دچار چپ‌زدگی گردیده‌اند و می‌ترسند که با دفاع از ملکی به دفاع از دست راستی‌ها متهم شوند.»

● ۱۳۴۴/۱۱/۲۵. «تصور می‌شود میرحسین سرشار و داریوش آشوری و علی شمس‌آوری و عده‌ای دیگر جامعه سوسیالیست‌ها را به عنوان یک سازمان جنبی مورد استفاده قرار داده و در خفا به موازات آن جلسات و

فعالیت‌های مخفی و جدا از جامعه سوسیالیست‌ها داشته و تدریجاً از داخل جامعه برای گروه زیرزمینی خود عضوگیری می‌کنند.»

● ۱۳۴۴/۱۲/۵. ملاقات آلبرت کارتی دبیر سوسیالیست‌های لندن با

منوچهر ظلی سفیر ایران در انگلیس و نگرانی نسبت به سلامت ملکی.

● ۱۳۴۴/۱۲/۶. اعتراض هفته‌نامه پیس نیوز لندن به محاکمه سری ملکی.

● ۱۳۴۴/۱۲/۱۶. اعتراض اعضای جامعه سوسیالیست‌ها به دفاع

ملکی در دادگاه [منظور تأیید شاه از جانب ملکی است].

● ۱۳۴۴/۱۲/۲۳. ملکی در ملاقات با خانواده‌اش گفت: «این صحبت

مال من نیست و جعلی است.»

● ۱۳۴۴/۱۲/۲۴. خلیل ملکی برای استخلاص خود از طریق

آل احمد به اسداله علم متوسل شده است تا نزد شاه و ساطت کند.

● ۱۳۴۴/۱۲/۲۸. ملکی به سه سال حبس، رضا شایان و علیجان شانسبی

۱۸ ماه و میرحسین سرشار به یک سال محکوم شدند.

● ۱۳۴۴/۱۲/۲۹. «حسین سرپولکی از اعضای جامعه سوسیالیست‌ها

به حسن رحمانی گفت: حس بدبینی عده‌ای از افراد جامعه

سوسیالیست‌ها نسبت به خلیل ملکی بیش از پیش افزایش یافته است.»

«مرکز سوسیالیست‌های اروپا در انگلستان از حزب سوسیال دمکرات

آلمان خواسته است در مورد خلیل ملکی با سفیرکبیر شاهنشاهی

تماس بگیرد.»

● ۱۳۴۵/۱/۱۹. خلیل ملکی در ملاقاتش با خانواده خود گفت: باید

همه جا اعلام و تبلیغ نمایند که مقدمه مدافعات (در اولین روز انتشار

جراید) اصلاً ساختگی بوده و گفتار او نبوده است.

● ۱۳۴۵/۱/۲۰. «ملکی در ملاقات با فضل‌الله نیک‌آیین و رضا افراشید

گفت: آقایان مانند زنان هشتاد ساله در گوشه خانه‌هایشان مارکسیست چینی هستند ولی در عمل هیچ چیز. شما با این بی‌تحرکی درست تئوری همان عده را در سازمان امنیت ثابت کردید که می‌گفتند اگر این چند نفر را بگیرند تمام آب‌ها از آسیاب خواهد افتاد. خلیل ملکی از عدم انتشار اعلامیه خیلی ناراحت و عصبانی بوده است.»

● هفتم آوریل ۶۶. نامه آلبرت کارتی به زاهدی سفیر ایران در انگلیس به خاطر محکومیت ملکی و بیماری او.

● ۱۳۴۵/۳/۱۸. تقاضای ملکی برای بازنشستگی به اداره آموزش و پرورش و مخالفت آموزش و پرورش با این تقاضا چون او در بازداشت بوده است.

● ۱۳۴۵/۵/۵. «تقاضای عفو برای خلیل ملکی به خاطر بیماری انفارکتوس قلبی و از بین رفتن بینایی او و درخواست‌های مکرر مراجع بین‌المللی برای آزادی او.»

● یازدهم آبان ۱۳۴۵. «به فرمان مطاع اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر نامبرده مورد عفو واقع و در تاریخ ۱۳۴۵/۸/۲۸ از زندان آزاد گردید.»

● یازدهم آبان ۴۵. در پاره‌ای از محافل شایع شده است که خلیل ملکی در صدد تشکیل حزب جدیدی به نام حزب ناسیونالیسم ایران است.

● ۱۳۴۵/۱۰/۲۸. خروج جامعه سوسیالیست‌ها از تشکیلات جبهه ملی در خارج از کشور.

جناحی از جبهه ملی به رهبری حسن ماسالی دبیر امور بین‌المللی درکادر کنگدراسیون دانشجویان خارج از کشور هنوز حاضر به همکاری با جامعه سوسیالیست‌ها نیستند و نسبت به خلیل ملکی و ساخت و پاخت او با دستگاه اعتماد ندارند.

● ۱۳۴۵/۱۰/۲۸. جمشید کامکار و میرحسین سرشار در نظر دارند با برپایی کنگرهٔ جامعه سوسیالیست‌ها، خلیل ملکی را به عنوان سازشکار مورد انتقاد قرار بدهند و از صدر جامعه برکنار کنند.

● ۱۳۴۶/۳/۱۵. خلیل ملکی در جواب علی نیرومند گفت: من شخصاً به فعالیت‌های زیرزمینی اعتقادی ندارم... چندی پیش نامه‌ای به وزیر دربار آقای علم نوشته‌ام و از ایشان خواسته‌ام به ما اجازهٔ فعالیت علنی بدهد. ولی رفقای کمیته مرکزی از این کار من رضایت ندارد.

● ۱۳۴۶/۴/۲۱. تماس ملکی با مدیرکل ادارهٔ سوم ساواک. در این تماس ملکی خواستار موارد زیر شد:

۱. رفع تبعات محکومیت از متهمین جامعه سوسیالیست‌ها و اعاده

سیاسی جامعه سوسیالیست‌ها

۲. اجازهٔ انتشار مجله علم و زندگی

۳. رفع مزاحمت ساواک از اعضای جامعه سوسیالیست‌ها

● بیست و ششم تیر ۱۳۴۶. «ملکی در جلسه‌ای در خانه‌اش گفت: مقامات بالای کشور ما خیلی لیبرال هستند و این سازمان امنیت است که دستجات مخالف را شدیداً کنترل می‌کند و هیچ‌گونه اجازه فعالیت نمی‌دهد و من نامه‌های متعددی به علم وزیر دربار نوشته‌ام که متأسفانه هیچ‌گونه پاسخ مثبت از طرف مقامات بالا داده نشده است.»

● ۱۳۴۶/۱۰/۲۵. ملاقات ساواک با ملکی. ملکی تقاضا دارد به او اجازه داده شود دو جلد کتاب اقتصاد شتاب زده و ملل فقیر او که توقیف شده است، منتشر شود. و «در این حال با توجه به این‌که در بین جوانان و طبقهٔ روشنفکر مملکت در حال حاضر نوعی خلاء فکری وجود دارد و احتمال گرایش‌های انحرافی و مضر، در افکار آنان می‌رود، مجله علم و زندگی او که

توسط ساواک توقیف شده» برای هدایت نسل جوان و مبارزه با افکار کمونیستی و همچنین قرار گرفتن در نقش انتقادی سازنده، مجدداً اجازه انتشار بیابد.»

● ششم خرداد ۱۳۴۷. ملاقات ملکی با وکیل امریکایی کارولاینر. دکتر باهری معاون وزارت دربار از سوی آقای علم به او تذکر داد مطالب خلاف واقع و نامطلوبی با وکیل امریکایی در میان نگذارد.

● ۱۶/۴/۱۳۴۷. کارولاینر بعد از بازگشت به امریکا گفت: «ایران یک کشور به تمام معنی پلیسی است. خلیل ملکی مطالبی درخصوص وضع اختناق و سانسور و اوضاع عمومی مملکت برایم بیان نمود.»

● ۲۷/۴/۱۳۴۷. «اظهارت کارولاینر به شرف عرض رسید. او امر شاهانه چنین شرف صدور یافت: از خلیل ملکی سؤال شود اگر صحت داشته باشد به علم وزیر دربار بگویید که او را از تمام مشاغلش خلع کنند... از خلیل ملکی سؤال شد نامبرده گفت: ... درباره حقوق بشر مقداری صحبت شد و من خودم را از لحاظ اجرای حقوق بشر در ایران به عنوان نمونه‌ای ذکر کرده و گفتم که تمام حقوق بشر و حتی کار کردن و زندگی کردن از من سلب شده است.»

● ۲۰/۷/۱۳۴۷. ملاقات ملکی با علم وزیر دربار. ملکی در این ملاقات خواست تا وسایل انتشار مجله علم و زندگی را فراهم سازد. علم از ملکی خواست وابستگی جامعه سوسیالیست‌ها را از نهضت ملی قطع کند و آرم جمعیت را نیز تغییر بدهد.

● ۳۰/۱۰/۱۳۴۷. همکاری ملکی با مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران. احسان نراقی رییس مؤسسه گفت: «آقای علم وزیر دربار گفت به فرموده شاهنشاه آریامهر مقرر است که خلیل ملکی در امور مطبوعاتی با مؤسسه همکاری نماید.»

● ۱۳۴۸/۴/۲۲. «در ۱۳۴۸/۴/۲۱، جنازه ملکی در مسجد فیروزآباد شهر ری دفن شد. ملکی وصیت کرده بود جنازه او در احمدآباد دفن شود اما دکتر غلامحسین مصدق در تهران نبود. در این مراسم حدود ۱۰۰ نفر از دوستان و همفکران وی شرکت داشتند.»

● ۱۳۴۸/۴/۲۵. «از تیمسار ریاست ساواک به ساواک تهران. در این زمینه با غلامحسین مصدق مذاکره شد... اظهار داشت چنین اجازهای به خانواده ملکی نخواهد داد.»

### نفوذ ساواک به خانه ملکی

ساواک به روایت اسناد بیست ساله‌اش (از ۱۳۲۸/۱۰/۱۸ تا ۱۳۴۸/۴/۳۰) به خصوصی‌ترین مذاکرات ملکی نفوذ کرده بود و او در خانه، محل کار، دفتر نشریه، خیابان، میهمانی‌ها و حتی زندان تحت نظر بوده است.

چه خوب بود مرکز بررسی اسناد تاریخی که ملکی به روایت اسناد ساواک را منتشر کرده است، برای ثبت در تاریخ نام یا نام‌های نفوذی‌های ساواک به خانه ملکی، و به حزب نیروی سوم و جامعه سوسیالیست‌ها را فاش می‌کرد.

در ملاقات‌های بین ملکی و دکتر امینی نخست‌وزیر سابق، بین ملکی و محمد درخشش وزیر فرهنگ سابق، بین ملکی و یک یا دو نفر از اعضای حزب، جاسوس حضور دارد.

آیا این حضور ساواک در شنود تلفنی بوده است، در منزل شنود کار گذاشته شده است، در تعقیب و مراقبت بوده است یا به شکل حضور فیزیکی بوده است؟ این موضوع بر ما به درستی معلوم نیست. آنچه مسلم

است ساواک از تمامی شیوه‌های نظارت و تعقیب و مراقبت سود می‌جسته است. ملکی به رغم هوشیاری‌اش و به رغم این‌که طبق چند سند ساواک می‌دانسته نفوذی یا نفوذی‌ها وجود دارند، موفق به شناسایی آن‌ها نمی‌شود. این شیوه مراقبت از آدم‌ها و جریان‌های سیاسی و به قول کارولاینر امریکایی، یک رژیم به تمام معنا پلیسی، چهره واقعی نظام‌های توتالیتراست. حکومت‌های فردی و بی‌قانون که نه به حریم شخصی احترام می‌گذارند و نه حریم حقوقی و اجتماعی افراد را محترم می‌شمارند.

### ملکی و بقایی

آشنایی و همکاری ملکی و دکتر مظفر بقایی به اواسط سال ۱۳۲۹ برمی‌گردد. واسطه این آشنایی جلال آل‌احمد است. آل‌احمد در خدمت و خیانت روشنفکران این آشنایی و همکاری را چنین روایت می‌کند: «آشنایی‌ام با ملکی در همین قضیه روزنامه شاهد بود که جدی‌تر شد. اواسط سال ۱۳۲۹ بود و من تازه با سیمین ازدواج کرده بودم و حقوق دو نفری‌مان کفاف معاش‌مان را نمی‌داد. و در جست‌وجوی کار دیگری بودم که سیدمیر صادقی پیدا شد با یک پیشنهاد<sup>۳</sup> که بیا و برای شاهد کارکن با ماهی ۳۰۰ تومان، جبهه ملی داشت روی کار می‌آمد و شاهد نیمه ارگانی بود و احتیاج هم که بود و شدم روزنامه‌نویس... یک روز رفتم سراغ ملکی که دکانی است و این جور است و مزدش نمی‌رسد اما دست کم تریبون که هست، پس چرا معطلید! که ملکی شروع کرد اول بی‌امضا مقاله‌ای داد و بعد یک روز مقاله‌اش آمد در باب «ملی کردن صنعت نفت» که سید و من دادیم چیدند. اما ستون‌های چیده شده مقاله هفته‌ای روی میز مطالعه موسوی ماند. چرا که قضیه جدی بود و مسائل جدی را خود دکتر بقایی



آخر شب که می آمد می دید. درست یادم نیست. اما گویا رزم آرا ترور شده بود و علاء سرکار بود مقدمات روی کار آمدن دکتر مصدق فراهم می شد. ولی دیدم شترسواری دولادولا نمی شود، این بود که به سیمین گفتم شبی لقمه نانی فراهم کرد و در خانه اجاره ای مان ملکی را با دکتر بقایی و زهری دعوت کردیم و بگومگو و خوش و بش و رسمی کردن ماجرای قلم زدن ملکی و فردایش 'ملی کردن صنعت نفت' در شاهد درآمد.

### دکتر بقایی که بود

بقایی در ۱۲۹۱ شمسی در کرمان به دنیا آمد. پدرش میرزا شهاب کرمانی مدیر مدرسه نصرت ملی در کرمان بود که در دوره چهارم به نمایندگی مجلس انتخاب شد. در همین زمان میرزا شهاب همراه شاهزاده سلیمان میرزای معروف حزب اجتماعیون ایران را تشکیل داد. بقایی پس از اتمام تحصیلات به فرانسه رفت و شروع به تحصیل کرد. اما در ۱۳۱۷ به دنبال قطع رابطه سیاسی ایران و فرانسه تحصیل اش را در نیمه رها کرد و به ایران بازگشت.

تز دکترایش «اخلاق ابن مسکویه» را دانشگاه تهران پذیرفت و با احراز دکترای فلسفه دانشیار دانشگاه شد. در ۱۳۲۷ به علت اعتراض به جو سیاسی موجود از دانشگاه خود را بازنشسته کرد.

مدتی رییس آموزش و پرورش کرمان شد. در همین سال ها به حزب دمکرات ایران پیوست که مؤسس آن قوام نخست وزیر بود. در دوره پانزدهم نماینده مجلس شد. بقایی در دوره های شانزدهم و هفدهم نیز به نمایندگی مجلس برگزیده شد.

بعد از ترور شاه در مجلس متحصن شد و با استیضاح دولت ساعد و

پیوستن مکی و حائری زاده و عبدالقدیر آزاد به او، از تصویب قرارداد الحاقی نفت جلوگیری کرد. در جریان استیضاح دولت ساعد، دکتر مصدق در نامه‌ای از مبارزات او تقدیر کرد. در دو ملاقات با دکتر مصدق برای نبود آزادی انتخابات، بقایی و مصدق در دربار متحصن شدند و این تحصن مقدمات تشکیل جبهه ملی شد.

### نهضت ملی نفت

در بحبوحه ماجرای نفت و فشار امریکایی‌ها برای تجدیدنظر قرارداد و فشار انگلیسی‌ها برای ابقای قرارداد، چند نفر خوش درخشیدند. دکتر بقایی و حسین مکی که به سرباز وطن معروف شد، از جمله این افراد بودند.

ملکی در چنین روزگاری به بقایی نزدیک شد. ملکی و بقایی جمع نقیضی بودند. ملکی مرد سازمان و تشکیلات و ایدئولوژی بود و فاقد یک رهبری مردمی و خیابانی بود. اما بقایی مرد کوچه و خیابان، متینگ و تظاهرات بود، به تشکیلات و سازمان و ایدئولوژی باوری نداشت. او مقاصدش را از طریق کوچه و خیابان و تظاهرات و متینگ و گروه‌های فشار پیش می‌برد. اما نهضت ملی نفت آن دو را به هم نزدیک کرد و اگر این نزدیکی با صمیمیت و سلامت قرین بود، این دو شخصیت متضاد می‌توانستند حزبی نیرومند را سازمان بدهند.

این نزدیکی دو پایه داشت، نخست مخالفت هر دو با حزب توده و دوم نهضت ملی. مخالفت با حزب توده که تا آخر عمر ادامه داشت. اما نهضت ملی پاشنه آشیل این وحدت بود.

ملکی سعی کرد نقاط اشتراک خود را با بقایی گسترش دهد. اما برای بقایی همان‌طور که خود می‌گفت، حزب برای او یک ابزار و یک پل بود.

گویا جایی گفته بود حزب برای او باغی است که مدتی در آن گردش می‌کند و بعد از آن بیرون می‌آید. به راستی بقایی از نظر شخصیت تک‌رو و جاه‌طلب بود و در چارچوب دیسیپلین حزبی نمی‌گنجید.

به هر روی، آن‌گونه که جلال آل‌احمد روایت می‌کند و روایت او روایتی صمیمانه است، او و ملکی هر دو برای فاصله گرفتن از سال‌های ۲۹-۱۳۲۶ (از انشعاب تا عزلت) به شاهد پناه بردند. حاصل این نزدیکی کتاب برخورد عقاید و آرا ملکی است که او در آن از مبارزه ایدئولوژیک خود با حزب توده و حمایت همه‌جانبه از ملی شدن صنعت نفت سخن می‌گوید.

### حزب زحمتکشان ملت ایران

نزدیکی ملکی به بقایی باعث شد که منشعبین حزب توده به روزنامه شاهد بیایند و مقدمات تشکیل حزب زحمتکشان ایران را آماده سازند. این حزب می‌توانست در نهضت ملی با حضور ملکی و دکتر بقایی سهمی ایفا کند و پایه یک حزب ملی و سوسیال دموکرات باشد.

انشعاب سال ۱۳۲۶ و برخورد ناجوانمردانه رادیو مسکو با انشعاب، در حالی که انشعاب‌کنندگان هنوز با اتحاد شوروی احساس دوستی و همبستگی داشتند، و لجن‌مال کردن آنان از جانب رهبری حزب توده، ملکی را به موضعی ضدتوده‌ای کشاند. آل‌احمد خود نیز در خدمت و خیانت‌اش به این امر اشاره دارد. «کسی که این تجربه‌ها را نکرده چه می‌داند معنی خبرسازی چیست، تا کینه‌توزی احتمالی ملکی را به‌عنوان یک عمل حیاتی برای بقای شخصیت خویش بپذیرد. من اگر از شر این بیماری گریختم (که تازه حتم ندارم) یکی به این علت که به این قلم پناه بردم.»

ملکی خود نیز بعدها در خاطراتش چنین می‌نویسد: «امروز که من

به گذشته نگاه می‌کنم و قضایا را بی‌حقد و حسد و کینه از مدنظر می‌گذرانم، آرزو می‌کنم که کاش ما هم دربارهٔ رژیم شوروی و هم درباره رهبری دنباله‌رو حزب توده حلیم بودن و واقع‌بینی بیشتری به‌کار می‌بردیم... مع‌ذلک امکان‌پذیر بود که ما در روش مبارزه با حزب توده که به ما تحمیل شده بود واقع‌بینی و خونسردی بیشتری از خود بروز می‌دادیم.»<sup>۱</sup> این موضع از سوی ملکی مبارزهٔ ایدئولوژیک ملکی در ارگان‌های حزبی بود و در کوچه و خیابان این وظیفه را بقایی و چاقوکشان حزب بر عهده داشتند.

بعدها ملکی از دکتر مصدق می‌خواهد که اجازه ندهد توده‌ای‌ها در نمایش‌های خیابانی آزاد باشند و وقتی دکتر مصدق از او می‌پرسد اگر جای توده‌ای‌ها در خیابان نیست در کجاست؟ ملکی می‌گوید در زندان. آیا ملکی در این‌گونه موضع‌گیری‌ها دچار خطا نشده است؟

### تشکیل حزب زحمتکشان

احمد ملکی مدیر روزنامه ستاره در تاریخچهٔ جبههٔ ملی<sup>۲</sup> که نورالدین کیانوری نیز در خاطرات خود از آن نقل کرده است، به جلسات باغ مهدی میراشرفی با حضور مسئولان سفارت امریکا اشاره و از تشکیل حزب زحمتکشان چنین یاد می‌کند:

... در آن هنگام آقای دکتر بقایی سازمان جوانان ناظر در امر

---

۱. خلیل ملکی، خاطرات سیاسی ملکی، با مقدمهٔ محمدعلی کاتوزیان، تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ دوم، ۱۳۶۸، ص ۳۰۸.

۲. احمد ملکی، تاریخچهٔ جبههٔ ملی، تهران: بی‌نا، چاپ دوم، ۱۳۳۲.

انتخابات را اداره می‌کردند، همان اوان فکر تشکیل یک حزب قوی به نام حزب زحمتکشان با کمک آقای خلیل ملکی تبریزی برای آقای بقایی ایجاد شد و شروع به پی‌ریزی حزب کرد... خلاصه دکتر بقایی ثابت کرد که اصلاح این امور فقط در سایه ایجاد یک حزب قوی و مترقی امکان‌پذیر است و حزب هم همه می‌دانند بدون پول محال است رشد و توسعه پیدا کند... همین ایام بود که فکر تأسیس حزب زحمتکشان ایران بنا بر پیشنهاد خلیل ملکی تبریزی توجه دکتر بقایی را جلب کرد و از توجه امریکایی‌ها نیز به‌لزوم تشکیل این حزب و تقویت آن در مقابل تبلیغات شدید کمونیست‌ها و توده‌ای‌ها حداکثر استفاده را نموده و به‌تدریج از همان اوان دست به کار تأسیس حزب و ایجاد شعبه آن در شهرستان‌ها و اجاره کردن محل وسیعی برای باشگاه حزب و خرید اثاثیه و بلندگو... استخدام چوبدار و چاقوکش گردیدند.

کیانوری با نقل‌هایی از این کتاب سعی می‌کند نشان دهد این حزب یک حزب امریکایی ساخته بوده است. اما چنین نیست، و چرایش را توضیح می‌دهم.

نخست، این جلسات که در باغ میراشرافی برگزار می‌شد و عده‌ای از رهبران جبهه ملی از جمله دکتر فاطمی در آن شرکت داشتند، جلساتی بود برای توجیه امریکا که جبهه ملی کمونیست نیست بلکه با کمونیست‌های طرفدار شوروی مرزبندی دارد. دوم، در ماجرای ملی شدن نفت، امریکا از همان ابتدا هم سهم بود هم دخیل، چه مستقیماً و چه غیرمستقیم. در ماجرای نفت سه جریان دخیل و سهم بودند: ۱. نیروهای ملی به رهبری

دکتر مصدق، ۲. دربار به رهبری شاه، ۳. نیروهای طرفدار امریکا به رهبری امریکا.

جریان ملی شدن نفت امری خلق الساعه نبود. ملت ایران خواب‌نما نشده بود که ناگهان جوّ ملی‌گرایی جامعه را فرا بگیرد. بحران مالی در زمان رضاشاه، حکومت را واداشت که در قرارداد نفت تجدیدنظر کند. اما ابله دیکتاتوری که قرارداد نفت را در بخاری سوزاند و بعد خود رأساً با انگلیس‌ها وارد مذاکره شد، این فرصت تاریخی را از مردم ایران برای استیفای حقوق خود گرفت. هرچند با حضور دیکتاتور این استیفا ممکن نبود.

اما در بحران مالی دوم حکومت که زمان پهلوی دوم بود، امریکا ذی‌نفع بود. امریکا در نفت عربستان به نسبت ۵۰-۵۰ سهم بود، در حالی که انگلستان در نفت ایران ۸۰-۲۰ سهم می‌برد. ۲۰ ایران و ۸۰ انگلیس، از آن ۲۰ درصد هم تمامی مالیات‌ها و خاصه خرجی‌های انگلیس کسر می‌شد. پس امریکا برای رقابت در بازار جهانی باید با سهم مساوی نفت می‌برد. دوم، برای کمپانی‌های امریکایی قابل قبول نبود که نفت ایران به تمامی در حلقوم انگلیس خالی شود. دخالت امریکا در سیاست ایران در سمت و سوی این شراکت بود. سوم، جبههٔ ملیون نظر مثبتی به امریکا داشت و امریکا را امپریالیسم و استعمارگر نمی‌دانست، پس داشتن جلسات مشترک و احیاناً گرفتن کمک در نزد آن‌ها امری مذموم نبود. بعد از کودتا، رهبران ملی متوجه خطای نظر خود نسبت به امریکا شدند.

به هر روی، حق با کاتوزیان است که «تشکیل حزب زحمتکشان از نظر اصولی کار درستی بود». چرا که در سال‌های ۳۲-۱۳۲۹ ملاک ارزیابی ما همسو بودن با نهضت ضداستعماری ملی شدن صنعت نفت است، و

حزب زحمتکشان تا قیام سی‌ام تیر ۱۳۳۱ که منجر به انشعاب در حزب شد، در این راستا قدم برداشته است، و جز انتقادهایی که به بهم زدن متینگ‌های حزبی توسط چماقداران حزب زحمتکشان صورت می‌گرفت، فعالیت حزب در راستای منافع ملی است.

### انشعاب در حزب

در این کش‌مکش انگلیس پذیرفت که سهم بیشتری بدهد و امریکا را در کنسرسیوم سهیم کند. بنابراین، نه شاه خواهان ادامه کش‌مکش بر سر نفت بود و نه امریکا، فقط جناح ملیون بر منافع ملی پای فشاری می‌کردند. این پافشاری از نظر تاریخی درست اما از نظر تاکتیکی غلط بود. برآیند نیروها در خارج و داخل به نفع ادامه ملی شدن صنعت نفت نبود. مصدق باید در حد همین پیروزی‌ها می‌ایستاد و با تثبیت آن جبهه ملی را آماده تهاجم دیگری می‌کرد. اما مصدق به هم خوردن توازن نیروها را ندید، و شاه و امریکا نیروهای شان را از پشت سر مصدق خارج کردند. به راستی و به دقت نمی‌توان گفت انشعاب بقایی، ریشه امریکایی داشته اما در همین زمینه قابل تحلیل است. مصدق بر وزارت جنگ پای می‌فشرد و اصرار داشت ارتش و نیروهای انتظامی در اختیار او باشند تا امکان کارشکنی کمتر شود. شاه نپذیرفت و مصدق استعفا داد و قوام کاندید این پست شد.

### تصفیه حساب تاریخی

قوام می‌پنداشت که نهضت ملی شدن نفت دکتر مصدق چیزی شبیه خودمختاری آذربایجان و شخص پیشه‌وری است. و او می‌تواند مکارانه

به میدان بیاید و با فریب نیروها و خریدن جریان‌ها، جبهه ملی را از درون متلاشی کند و آب رفته را به جوی بازگرداند و آن کند که دوستان امریکایی می‌خواهند. از این خوان یغما سهمی به شاه و دربار و سهمی به امریکا برسد و باقی هم در شکم سیری‌ناپذیر امپریالیسم پیر انگلیس ریخته شود.

پس آن اعلامیه تاریخی قوام صادر شد «که کشتی‌بان را سیاست دیگر آمد»، یعنی این‌که تا دیروز هرچه شده است خواست شاه بوده است و از امروز پاسخ هر اعتراضی سرکوب است و دادگاه صحرایی و تیرباران. بگذریم که مشیت درشت ملت دهان کشتی‌بان و ملاح و جاشو را در سی‌ام تیر خرد کرد و در تصفیه حسابی تاریخی قوام با غش و رعشه راهی زیاله‌دان تاریخ شد.

اما اسلام کاظمیه که از هواداران حزب زحمتکشان بود. عیسی سپهبدی معاون بقایی را دیده بود که در صبح روز سی‌ام تیر در خانه قوام رفت و آمد داشته است.

آل‌احمد در خدمت و خیانت روشنفکران، انشعاب را چنین روایت می‌کند:

یادم نمی‌رود که یکی دو روز پس از سی‌ام تیر ۱۳۳۱ جلسه عمومی رهبری حزب زحمتکشان بود، محاکمه مانندی شنیده بودیم که دکتر عیسی سپهبدی صبح آن روز بلوا به دیدار قوام‌السلطنه رفته بود. و می‌خواستیم بدانیم که سرخود رفته یا به دستور دکتر بقایی، که رهبر حزب بود و ملکی در سایه‌اش می‌نشست و آفتابی نمی‌شد. تالاری بود و از جماعت انباشته بود و رهبران آن بالا نشسته که مسئله طرح شد. یادم نیست چه کسی طرح کرد اما یادم است چطور.



سؤال: آیا شخص ایشان به اجازه شما آقای دکتر بقایی، صبح آن روز به دیدار قوام السلطنه رفته‌اند.  
جواب: سکوت.

سپس همه در مجلس؛ سپس اخراج به فریادی از طرف همه. و این جوری بود که بقایی از ما هم وحشت کرد و چندی پس از آن ترتیب امر را جوری داد که به رهبری ملکی از او کناره گرفتیم، یعنی یک روز عصر جماعت داشته‌اند کارهای عادی حزب را می‌گردانده‌اند که یک مرتبه هجومی می‌شود.  
جماعتی از چاقوکشان می‌ریزند توی حزب و حضرات را با پس‌گردنی از در حزب بیرون می‌کنند.<sup>۱</sup>

انشعاب از حزب زحمتکشان بقایی یا به قول جلال کناره‌گیری از بقایی یکی دیگر از کارهای درست ملکی بود. اگر ملکی با بقایی می‌ماند و در فاصله یک سال تا کودتا به عمر نهضت ملی پایان می‌داد، همراه بقایی در اسفل‌السافلین جای داشت و در کنار دشمنان مردم ایران. اما ملکی این درایت را از خود نشان داد که به موقع از پشت میز بقایی برخیزد و همچنان در پشت سر دکتر مصدق حرکت کند.

### ملکی و ملاقات با شاه

ملکی با شاه دو بار ملاقات کرد: نخستین ملاقات را از زبان و توجیه جلال آل‌احمد در خدمت و خیانت روشنفکران و محمدعلی کاتوزیان

---

۱. جلال آل‌احمد، در خدمت و خیانت روشنفکران، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۷.

در مقدمه‌اش بر خاطرات سیاسی ملکی می‌خوانیم و ملاقات دوم را به زیان و توجیه شخص ملکی در نامه‌اش به دکتر مصدق.

ملاقات اول: روایت کاتوزیان

ملاقات با شاه سرّی نبود که اینان فاش کرده باشند. [منظور دکتر خنجی و حجازی که می‌خواستند از حزب نیروی سوم انشعاب کنند.] چند ماه پیش از بیست و هشتم مرداد یک بار شاه از ملکی دعوت کرده بود که به ملاقات او برود. ملکی نیز این پیشنهاد شاه را در کمیته مرکزی حزب [که خنجی و حجازی نیز در آن بودند] مطرح کرد و کمیته مرکزی به اتفاق آرا رأی داد که ملکی این دعوت را بپذیرد تا [مانند هر سیاستمداری] بداند که حریف چه می‌گوید. اما ملکی به این هم اکتفا نکرد و با جلب موافقت کمیته مرکزی مسئله را با دکتر مصدق نیز در میان گذاشت و نظر او را جویا شد. دکتر مصدق به او گفته بود که او حتماً این دعوت را بپذیرد. پس ملکی به شاه پیام داده بود که وی حاضر است دعوت او را بپذیرد به شرط آن‌که تشریفات معمول درباری و نوع رابطه تشریفاتی در میان نباشد، در غیر این صورت به قول خودش «اعلیحضرت می‌فرمایند و ما عرض می‌کنیم. دیگر بحث و گفت‌وگوی سیاسی محلی ندارد!» شاه این شرط را پذیرفته بود و ملاقات انجام گرفت. ملکی بلافاصله گزارش کامل این ملاقات را نه فقط به کمیته مرکزی حزب، بلکه به شخص دکتر مصدق نیز داده بود. آنچه این نویسنده از خاطرات ملکی از آن ملاقات به یاد دارد دیگران نیز قطعاً از او شنیده‌اند، این است که شاه در ضمن بحث مدعی

می شود که خود او نیز به اصول سوسیالیسم معتقد است. ملکی نیز با همان تندی خاصی، که خیلی ها در او سراغ داشتند فوراً جواب می دهد که ممکن است چنین باشد اما اصول سوسیالیسم با رژیم سلطنتی سازگار نیست.<sup>۱</sup>

### استدلال جلال آل احمد

... ملکی به علت ترس از آن کینه توزی ها که گذشت در آخرین روزهای حکومت دکتر مصدق و به ترس از آنچه همه را به یاد دمکرات فرقه سی انداخته بود و مجبور شد با آن جناح به خصوص دستگاه حاکمه در مکالمه ای را بگشاید که ابتر ماند و به این علت دهن آلوده ای شد که یوسف ندیده بود.<sup>۲</sup>

### ملاقات با امریکایی ها

گویا در همین زمان ها ملکی ملاقاتی با امریکایی ها هم می کند که بعدها باعث نقار و شقاقی در حزب نیروی سوم می شود. جلال در توجیه این ملاقات در خدمت و خیانت روشنفکران چنین می نویسد:

... وثوقی (منظور ناصر وثوقی است) مدعی است که همو (ملکی) با امریکایی ها ملاقات کرده و حال آن که من می دانم که خود او مترجم آن ملاقات ها بوده که من هم یکی دو بار در آن ها شرکت

---

۱. خلیل ملکی، خاطرات سیاسی خلیل ملکی، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۸.

۲. جلال آل احمد، در خدمت و خیانت روشنفکران، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۸.

کرده‌ام.... حق داشته که بدانند آن‌هایی که فردا احتمالاً به قدرت خواهند رسید چه کسانی‌اند و نکند همان توده‌ای‌های سابق باشند که حالا پوست انداخته‌اند و کلک تازه‌ای سوار کرده‌اند.

### روایت ملکی از ملاقات اول

خاطرات ملکی متأسفانه در نیمه راه رها می‌شود و ما سند مکتوبی از ملکی به زبان و قلم او در دست نداریم که ملاقات او با شاه حول چه محورهایی بود و چرا او تن به این ملاقات داد. او فقط در دفاعیاتش در اسفند ۱۳۴۴ با اشاره‌ای از آن می‌گذرد:

«اینجانب برای اولین بار حضور شاهنشاه شرفیاب شدم و اعلیحضرت همایونی لفظاً از مبارزات مؤثر و میهن‌پرستانه ما در نهضت ملی ایران و همچنین از مبارزات ما علیه کسانی که از بیگانه الهام می‌گیرند فصلی بیان فرمودند و از حزب ما که به نام نیروی سوم گفته می‌شد، قدردانی فرمودند. قرار بر این بود که برای این‌که بهانه‌ای به دست توده‌ای‌ها نیفتد، ملاقات علنی نشود.

واسطه این ملاقات شمس قنات‌آبادی از نمایندگان مرتجع مجلس بود که در جریان ملی شدن نفت و سقوط دولت دکتر مصدق نقش مخربی داشت. این ملاقات در راستای استراتژی سرنگونی دولت دکتر مصدق بود. شاه تلاش می‌کرد قبل از آن‌که ضربه نهایی را وارد کند، اطرافیان مصدق مثل دکتر بقایی را به سوی خود جلب کند یا آن‌ها خنثی و بی‌اثر کند. این‌که ملکی در این ملاقات به دنبال چه بود، خود چیزی نمی‌گوید اما

توجیہات آل احمد کہ ملکی رفت تا روشن کند او از جنم تودہ‌ای‌ها نیست تا کشت و کشتار آذربایجان پیش نیاید، این سؤال را پیش می‌کشد کہ مگر ملکی از کودتا مطلع بود؟ اما اگر بپذیریم ملکی در پی آن چیزی بود کہ جلال اظهار می‌کند، فرجام کار زندانی شدن او بعد از کودتا در قلعهٔ فلک‌الافلاک بود.

اما این تمامی ماجرا نیست، این ملاقات در ماه‌های بعد از کودتا یکی از دلایل انشعاب در حزب نیروی سوم بود. دکتر خنجی و حجازی بر این نظر بودند کہ ملکی در این ملاقات با شاه ساخت و پاخت کرده است، به همین دلیل در بیست و هشتم مرداد دست به اقدامی زده است. این نظر یاران ملکی است، نظر مخالفان ملکی هم کمابیش همین است. کیانوری در خاطراتش می‌نویسد:

... خلیل ملکی پیش از کودتا مکرراً با امریکایی‌ها ملاقات داشته و یکی دو بار هم با آل احمد در این دیدارها شرکت کرده و مترجم‌شان آقای ناصر وثوقی بوده است. حرف این آقایان با امریکایی‌ها این بوده کہ ما بہتر از دیگران می‌توانیم بہ شما خدمت کنیم ولی خوب، آن‌ها آدم‌های مطمئن‌تری داشتند و تشخیص‌شان این بود کہ زاهدی بہتر می‌تواند خدمت کند... بالاخرہ قبل از بیست و هشتم مرداد از مصدق هم بریدند و بہ طرف کودتاچیان رفتند.

بہ ہر روی، ہرچند نفس ملاقات نمی‌تواند مورد سؤال باشد اما حوادث بعدی نشان داد کہ این ملاقات حساب‌شده از سوی شمس قنات‌آبادی و شاه، نہ فقط برای ملکی، حزب او و نہضت ملی حاصلی نداشت، بلکہ

برای ملکی تبعات ناگواری چون انشعاب و اتهام سازش در پی داشت. هرچند این اتهام که ملکی به کودتاچیان پیوست با شواهد تاریخی همخوانی ندارد اما مستمسک خوبی برای لجن مال کردن او بود.

### ملاقات دوم ملکی با شاه

درباره ملاقات دوم، از آنجا که ملکی در نامه خود به دکتر مصدق به تفصیل در مورد آن صحبت کرده است، راحت تر می توان اظهارنظر کرد. این نامه در اسفند ۱۳۴۱ نوشته شده است.

پس از آن که شاه انتخابات اولیه را لغو کرد، آقای علم سه جلسه دو ساعته با من ملاقات کرد و سعی کرد تا مرا متقاعد سازد که با شاه ملاقات به عمل آورم... در آن روزها رژیم حاکم ضعیف بود و در مقابل اوضاع و احوال بین المللی و محلی خود را ضعیف حس می کرد و حاضر بود امتیازات زیادی به جبهه ملی بدهد. همین اصرار به این که من به ملاقات شاه بروم از دلایل همین ضعف بود... این ملاقات دو نفره در حدود سه ساعت طول کشید و در این ملاقات - مانند ملاقات اول که با اطلاع و مشورت آن جناب در گذشته صورت گرفت بود - من با کسب اجازه از لحاظ محتوی بحث مانند یک انسان با انسان صحبت کردم نه مطابق رسوم درباری... در طی مذاکرات شاه دو بار عصبانی شد... او تصور می کرد که نهضتی که آن پدر بزرگوار در رأس آن هستند، پشتیبان زیادی بین توده مردم ندارد. در جواب گفتم: آنچه در این مورد به عرض اعلیحضرت رسانده اند صحیح نیست... بالاخره قانع

شدند و متقاعد شدند که مصالح شخص ایشان نیز زیاد کردن شکاف ناشی از بیست و هشتم مرداد نیست بلکه پر کردن آنست. بالاخره ایشان سفارش را به توسط من به سران جبهه ملی دادند. او می‌گفت: برای من چه فرق می‌کند که عمر یا زید باشد. من هر نوع اختیارات قانونی دارم و حال که مردم صالح‌ها و سنجابی‌ها را می‌خواهند، من حرفی ندارم. او می‌گفت: من از آن‌ها فقط دو اطمینان می‌خواهم. اول وضع خود را رسماً نسبت به احترام به قانون اساسی (که منظور ایشان احترام به مقام سلطنت بود) اعلام کنند. ثانیاً وضع خود را نسبت به حزب توده مشخص سازند. بعد گفت: البته مطلب سومی هم هست که اختلافی در آن نخواهد بود و آن رشد اقتصادی است که لازمه استقلال کشور است.<sup>۱</sup>

حاصل این مذاکره چه بود؟

نخست باید دید شاه چرا تن به مصالحه با جبهه ملی داد و آیا در این مصالحه صمیمیتی بود یا نه و چرا ملکی را به عنوان میانجی برگزید؟ ملکی بعد از کودتا رفته رفته به این تحلیل رسید که برای بهبود وضع مردم باید به دنبال اصلاحات بود نه انقلاب؛ و دامنه این اصلاحات باید به حدی محدود باشد که رژیم حاکم و شاه توانایی پاسخ‌گویی به آن را داشته باشد. ملکی در نامه‌ای به کاتوزیان (۶ اسفند ۱۳۴۵) از تئوری سنگ بزرگ و جنبش سخن می‌گوید و می‌گوید: «از بس سنگ‌های بزرگ برداشتند، دست آخر از زدن چشم‌پوشی شد.» بنابراین، او فکر می‌کرد جنبش باید سنگی را بردارد که توان زدن آن را داشته باشد.

---

۱. خاطرات سیاسی خلیل ملکی.

این یک پایه تحلیل ملکی بود. پایه دوم تحلیل های ملکی تقسیم حاکمیت به دو جناح مترقی و ارتجاعی بود. ملکی بر این باور بود که باید از جناح مترقی و اقدامات مثبت او حمایت کرد.

اما وضعیت رژیم. شاه از اوایل سال ۱۳۳۹ با بحران اقتصادی و فشار امریکا برای اصلاحات ارضی مواجه شد. او به عنوان بزرگترین فئودال کمپرادور در ابتدا حاضر به رفرم نبود، چون حامیان خود در کودتا را از دست می داد. انگلیس و فئودال ها دو پایه اصلی کودتا با انجام رفرم موقعیت پایین تری را در قدرت به دست می آوردند، پس با رفرم مخالف بودند. اما امریکا به فشار خود افزود چه با کودتای ناموفق قره‌نی و چه با تحمیل دکتر امینی به عنوان نماینده خود در پست نخست وزیر.

در چنین شرایطی که حاکمیت شقه شده بود و جنگ درونی حاکمیت شاه را ضعیف کرده بود، او در پی آن برآمد تا با باز کردن فضای سیاسی جامعه و به میدان آوردن جبهه ملی کفه خود را سنگین تر کند. پس ملکی واسطه شد تا با دو موضع روشن، به رسمیت شناختن سلطنت و مرزبندی حزب توده، جبهه ملی را به میدان آورد.

اما سران جبهه ملی نپذیرفتند. نخست، به این دلیل که شاه را در این وحدت صادق نمی دانستند. و آمدن شان را به صحنه یک تاکتیک موقت می دیدند. دوم آن که به رسمیت شناختن سلطنت یعنی مشروعیت دادن به رژیم کودتا. شاه بعد از روی کار آمدن با کودتای امریکایی - انگلیسی، فاقد مشروعیت مردمی برای ادامه حکومت بود. به هر روی، اصرار ملکی بر این بود که جبهه ملی به میان آید، شعارهای اصلاحات ارضی و اداری را به میان مردم ببرد و رژیم را خلع سلاح کند.

اما جدا از آن که پایه های تحلیل جبهه ملی با ملکی فرق می کرد، فاقد



برنامه و تشکیلات لازم برای این مرحله از حرکت بود، که در فصل خود بیشتر به آن خواهیم پرداخت.

### ملکی و کودتا

ملکی دو بار تصمیم به خودکشی گرفت، نخست زمانی که رادیو مسکو بر علیه انشعاییون موضع گرفت و انشعاب را عملی خائنانه خواند و بار دوم موقعی بود که خبر کودتا را شنید. اگر ملکی نخستین بار دست به خودکشی می زد، کار او عملی احمقانه بود، چون انشعاب عملی خائنانه نبود و مسکو از نظر تاریخی در موضعی نبود که حکم محکومیت ملکی را صادر کند. اما اگر در شب کودتا ملکی خودکشی کرده بود، شهید نهضت ملی به حساب می آمد و شاید کار او عملی قهرمانی می شد. در روز کودتا نیز گویا مهندس حسینی به دکتر مصدق پیشنهاد می کند دسته جمعی خودکشی کنند که دکتر مصدق نمی پذیرد.

ای کاش سنت ها راگیری که سنت سامورایی و ژاپنی است، در میان رهبران ما هم مرسوم بود و اشتباه های استراتژیک آنان با مرگ شان پایان می گرفت.

### ملکی در روز کودتا کجا بود؟

کودتای شبانه شاه، زاهدی، نصیری در بیست و چهارم مرداد ۱۳۳۲ با هوشیاری سازمان افسران حزب توده شکست خورد و گارد منزل دکتر مصدق سرهنگ نصیری را که مأمور ابلاغ پیام عزل و دستگیری دکتر مصدق بود، توقیف کرد. کودتا شکست خورد و شاه که در رامسر به انتظار پیروزی کودتا بود به کمک سرگرد خاتم آن روز و سپهبد خاتم بعدی از ایران گریخت و مردم به خیابان ها آمدند.

در فاصله روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد مجموعه حرکت‌های به رخم پیروزی بر کودتا به نفع مردم نبود. یکی از ده‌ها مشکل بی‌درایتی رهبران سیاسی بود، از شخص دکتر مصدق تا حزب نیمه مخفی توده. اما بحث ما در این جا ملکی و حزب اوست.

طبق روایت ملکی و همان طور که پیشتر گفته شد، دکتر مصدق غروب بیست و هفتم مرداد با او تماس می‌گیرد و از او می‌خواهد در روز بیست و هشتم مرداد از برگزاری متینگ و تظاهرات خیابانی خودداری کند. ملکی بنا به درخواست دکتر مصدق اعضا و هواداران حزب را مرخص می‌کند تا در روز واقعه در شهر نباشند.

از صبح بیست و هشتم مرداد تا پیروزی قطعی کودتا در آن روز، اعضا و هواداران حزب نیروی سوم یا در شهر نیستند یا بلاتکلیف‌اند، و تا به خود می‌آیند و خود را به دفتر حزب می‌رسانند، اراذل و اوباش هوادار کودتا دفتر آن‌ها را به آتش کشیده‌اند.

### وظایف تاریخی

مهم نیست که در روز کودتا برآیند نیروها چگونه بود، هرچند شروع کودتا با حرکت دسته‌های چند صد نفری اراذل و اوباش شروع شد و کودتاگران بر این موج سوار شدند و از موجی کوچک سیلی سهمگین ساختند که اگر درایت لازم وجود می‌داشت، در همان ابتدا می‌شد آن‌را فرو نشانند. متأسفانه درایت و درک درست از لحظه مناسب وجود نداشت. اما باید دید که ملکی با آن چند هزار عضو و هوادار حزبی چرا در خانه نشست، دست روی دست گذاشت تا کودتا پیروز شود.

اگر ملکی و دیگران به حق رهبری حزب توده را مورد سؤال قرار

می دادند که چرا به رسالت تاریخی خود عمل نکرد و توجیه آن‌ها را که «منتظر دستور دکتر مصدق بودیم» را نمی‌پذیرند و حق هم دارند، چرا این پرسش در مورد خود آن‌ها صحیح نیست.

اگر بیاییم مسئولیت وجه اجتناب‌پذیر کودتا را (به وجه اجتناب‌ناپذیر آن فعلاً کاری نداریم) تقسیم کنیم، بدون شک به ملکی و حزب نیروی سوم نیز سهمی می‌رسد. سهم آن‌ها شاید کمتر از حزب توده نباشد چون حزب توده تا به آخر نتوانست ملی بودن جنبش نفت و دکتر مصدق را به تمامی هضم کند و هنوز تردیدهایی داشت. اما ملکی به درستی از همان ابتدا بر ملی بودن آن انگشت گذاشت و طبیعتاً باید به این مسئله جدی فکر می‌کرد که یک حکومت ملی را امریکا و انگلیس تحمل نمی‌کنند و اگر نکردند که راه بیان این تحمل نکردن کودتا است، او چه باید بکند.

ملکی و حزب او تحلیلی از کودتا و راه‌های مقابله با آن نداشتند. به همین دلیل، در روز واقعه نتوانستند به وظایف خود عمل کنند. این توجیه که دکتر مصدق خواست در روز بیست و هشتم مرداد نیروی سوم‌ها در بیرون شهر باشند، همان قدر قابل قبول نیست که تلفن‌های مکزور مریم فیروز به اندرونی خانه دکتر مصدق برای کسب تکلیف کردن. دکتر مصدق همچنان که رهبر حزب توده نبود، رهبر حزب نیروی سوم هم نبود.

### همکاری ملکی با ساواک، اتهام یا واقعیت

در اسناد ساواک سه جا به صراحت درباره ملکی اظهار نظر شده است: سند شماره ۱، ۱۳۴۶/۱۰/۲۵: ملکی در ملاقات با یکی از

صاحب‌منصبان ساواک تقاضا می‌کند از دو جلد کتاب او رفع توقیف شود و اجازه دهند مجله علم و زندگی منتشر شود. صاحب‌منصب ساواک در ملاقاتش با دکتر باهری وزیر دربار تقاضاهای ملکی را در میان می‌گذارد. دکتر باهری ضمن آن‌که انتشار مجله علم و زندگی را منوط به اراده شاهنشاه آریامهر می‌داند، اعلام می‌کند: «من به این جمعیت و شخص ملکی اعتماد ندارم.»

سند شماره ۲، ششم خرداد ۱۳۴۷: ملکی با دکتر کارولاینر و همسرش که برای کنفرانس حقوق بشر به ایران آمده بودند، ملاقات می‌کند. ساواک قبل از ملاقات به واسطه دکتر باهری معاون وزارت دربار به او تذکر می‌دهد که مواظب حرف زدن خود باشد.

در همین مسئله ساواک چنین نظر می‌دهد: «خلیل ملکی علی‌رغم ادعاهایی که راجع به دوستی و ارادت خود به آقای علم می‌نمایند، به موقع اقدامات خویش را طبق نظر و میل خود انجام می‌دهد و در مورد خاصی که توجهی به او داده می‌شود نه تنها به مورد اجرا نمی‌گذارد بلکه آن را به عنوان یک نمونه خاص از بازی دادن دستگاه به همفکران خود ارائه می‌دهد و به این ترتیب عنصر قابل اعتمادی به نظر نمی‌رسد.»

سند شماره ۳، دوازدهم خرداد ۱۳۴۷: کارشناس ساواک در پاسخ ریاست ساواک که پرسیده بود برای غیرقابل اعتماد بودن ملکی چه دلیلی دارید، چنین اظهار نظر می‌کند:

۱. «ملکی پس از آزادی از زندان با این‌که قول داده بود بعد از آزادی فعالیت مضره سیاسی نکند با همفکران خود و نیز با سران جبهه ملی، نهضت آزادی، حزب ملت ایران در تماس بوده و

جهت ایجاد ائتلاف در دستجات وابسته به جبهه ملی فعالیت کرده و در مذاکرات خود انتقادات شدیدی علیه حکومت معمول سر داده. به علاوه اعضای جامعه او تدریجاً گرایشات تند چینی یافته و شیوه فعالیت جدید خود را براساس فعالیت کمونیست‌های طرفدار چین قرار داده‌اند.»

۲. خلیل ملکی مانند سابق با محمد درخشش، دکتر علی امینی، جلال آل‌احمد و سایر عناصر که به نحوی با دولت مخالف دارند، در ارتباط می‌باشد.

۳. مستندترین دلیل غیرقابل اعتماد بودن شخص موصوف همان مسئله اخیر و ملاقاتش با وکیل امریکایی است که به‌طور قطع مطالبی به نفع رژیم نگفته است.

### ملکی و جبهه ملی دوم

رژیم کودتا که می‌پنداشت دادن نفت به کنسرسیوم و گرفتن کمک‌های مالی و نظامی از امریکا، علاج بیماری‌های لاعلاج سیستم اقتصادی فاسد و بی‌لیاقت و چپاول‌گر آن‌ها است، از ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۹ ترکتازی کرد و به کمک شکنجه‌گران فرمانداری نظامی بختیار و ساواک بعدی پوست از گُرده مخالفان خود کند و رهبر جنبش ملی نفت را به حالت تبعید به احمدآباد فرستاد.

اما در زمانی که حکومت شکست‌ناپذیر می‌نمود، بحران اقتصادی فرا رسید. اگر در ۱۳۲۹ امریکا علاج بحران اقتصادی را در حل مسئله نفت می‌دید، این بار کمک‌های مالی و نظامی خود را مشروط به اصلاحات کرد. اصلاحات در روستا و اصلاحات در ادارات. معنای این اصلاحات

جارو کردن کسانی بود که در کودتای بیست و هشتم مرداد از جان و دل دوشادوش امریکایی‌ها و انگلیسی‌ها مایه گذاشته بودند، فئودال‌ها و فرماندهان ارتش و روحانیون طراز اول مثل بهبهانی.

از سوی دیگر، جناحی در درون حاکمیت به رهبری دکتر علی امینی خواستار این اصلاحات بود و راه نجات رژیم را انجام رفرم می‌دانست. بحران اقتصادی و فشار امریکا، شکاف درون حاکمیت فضا را برای به میدان آمدن نیروهای سیاسی باز کرد.

### مجلس بیستم

در همین زمان مجلس نوزدهم به پایان رسید و انتخابات مجلس بیستم در دستور کار قرار گرفت. شاه اعلام کرد انتخابات آزاد است، و این بهانه‌ای شد برای به میدان آمدن جبهه ملی. الهیار صالح رهبر حزب ایران بلافاصله خود را از کاشان نامزد کرد و اعضای جبهه ملی در منزل او جمع شدند و جبهه ملی دوم را به وجود آوردند.

ملکی که اکنون حزب زحمتکشان ملت ایران (نیروی سوم) را به جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران تبدیل کرده بود، در نامه‌ای تقاضا کرد جامعه را به عضویت شورای رهبری بپذیرند اما این درخواست مسکوت ماند.

علت چه بود؟ چرا ملکی به شورای رهبری جبهه ملی راه نیافت و جامعه سوسیالیست‌ها پشت در ماند؟ همایون کاتوزیان در مقدمه‌اش بر خاطرات سیاسی ملکی دلیل عمده توطئه سکوت در مورد ملکی را این‌گونه تحلیل می‌کند:

۱. نگرانی رهبری جبهه ملی از این‌که رهبری به دست ملکی بیفتد.

۲. دشمنی خنجی و حجازی (انشعاب‌کنندگان از حزب نیروی سوم) با ملکی و حزب. این دو در شورای رهبری جبهه ملی بودند.
۳. حمایت نکردن حزب توده از جبهه به علت حضور ملکی. بعضی از رهبران جبهه ملی چنین فکر می‌کردند.
۴. اصرار ملکی بر داشتن برنامه. بعضی از رهبران جبهه ملی تصور می‌کردند در صورت طرح شدن برنامه ملکی، جبهه ملی دچار انشعاب شود.
۵. ترس بعضی از رهبران جبهه ملی از نام سوسیالیستی جامعه و رنجش روحانیت از دفاع جامعه از اصل اصلاحات ارضی.
۶. هرچند اقلیت رهبران جبهه ملی با ملکی موافق بودند اما به علت حاکم بودن روابط و نه ضوابط، مخالفت یکی و دو تن کافی بود تا ملکی به جبهه راه نیابد.

اما کاتوزیان داستان را از زاویه دید جامعه سوسیالیست‌ها می‌بیند، هر چند در مسکوت گذاشتن تقاضای عضویت جامعه دلیل‌های شش‌گانه‌ای که کاتوزیان می‌شمارد، بی‌تردید نقش داشته است. اما تمامی این دلایل و بهانه‌ها فقط می‌توانست بر یک بستر عمومی‌تر نقش بازی کند و آن عملکرد حزب نیروی سوم از کودتا تا سال ۱۳۳۹ بود.

### علت راه ندادن ملکی به جبهه ملی دوم

کودتا با همه مصیبت‌هایش برای مردم ایران و برای نیروی سوم به‌عنوان یک حزب، می‌توانست از زاویه‌ای دیگر منشأ خیر باشد. ملکی آنتی‌تز حزب توده بود، پس حزب سوسیالیست توده را درست کرد که عمر کوتاهی داشت. اما ملکی و انتقادهای او در آزمایش بزرگ بیست و هشتم مرداد رقم خورد. حزب توده در این آوردگاه بزرگ

شکست خورده بود، پس در ظاهر برنده اصلی ملکی بود. حریف دوم ملکی دکتر مظفر بقایی بود که حزب زحمتکشان را از آن خود کرده بود. اگر درگیری ملکی با حزب توده، سیاست‌های اتحاد شوروی بود، درگیری ملکی با بقایی حمایت از دکتر مصدق بود.

اما کودتا هم به بقایی و هم به حزب توده ثابت کرد که دولت مصدق، دولتی ملی و نهضت او یک نهضت ضداستعماری بود. پس اگر ملکی در برابر شاه و امریکا و انگلیس بازنده بود، ظاهراً در زمینه‌ای دیگر پیروز بود. بقایی بر ضد دکتر مصدق عمل کرد و به اصطلاح هم دنیایش را از دست داد، چون به بازی گرفته نشد و هم آخرتش را که قضاوت مردم و تاریخ باشد.

حزب توده عاقبتی بهتر از بقایی نداشت. نه وابستگی‌اش به شوروی شفیع روز قیامتش شد و نه مبارزه‌اش با دولت دکتر مصدق از آن چهره‌ای ملی ساخت. پس زمینه‌ها به تمامی آماده بود که هواداران و اعضای دو حزب عمده جامعه به ملکی رومی آورند، و با پشت کردن به حزب توده و حزب زحمتکشان نشان دهند که نظریات درست ملکی حاصلش قضاوت تاریخ و رغبت ملت است. اما چرا این‌گونه نشد، در حالی که همه چیز برای این رغبت و بازگشت آماده بود.

### اسناد ساواک

ابتدا نگاهی به اسناد ساواک بیندازیم.

سند شماره ۱، ششم اسفند ۱۳۳۲: خبر آزادی قریب‌الوقوع ملکی در مجله روشنفکر چاپ می‌شود و هواداران نیروی سوم اظهار می‌دارند که اگر او از دولت کودتا پشتیبانی کند، از او حمایت نمی‌کنند.



سند شماره ۲، پنجم اردیبهشت ۱۳۳۶: در پاره‌ای از محافل شایع می‌شود که تیمسار بختیار ریاست ساواک از خلیل ملکی دعوت کرده است حزبی جدید تأسیس کند.

سند شماره ۳، نهم آبان ۱۳۳۶: ریاحی عضو هیئت تحریریه کیهان می‌گوید: ساواک به خلیل ملکی تکلیف کرده است حزبی جدید تأسیس کند. سند شماره ۴، هفدهم آذر ۱۳۳۶: در محافل مطبوعاتی شایع می‌شود که خلیل ملکی در امور تبلیغاتی با علاء وزیر دربار و شجاع‌الدین شفا رییس دفتر شاه همکاری می‌کند.

سند شماره ۵، دوم آذر ۱۳۳۹: خلیل ملکی در جلسه کارمندی حزب نیروی سوم می‌گوید: «روی نشریه آینده روشن، ارگان حزب، با دستگاه توافق شده است. اما یک سرهنگ جوان کارشکنی می‌کند. قریباً با تیمسار بختیار (رییس ساواک) ملاقات می‌کنم و موضوع این سرهنگ را حل خواهم کرد.»

در همین جلسه خلیل ملکی از ملاقات با نخست وزیر خبر می‌دهد. سند شماره ۶، هشتم آذر ۱۳۳۹: بین اعضای حزب ایران و نهضت مقاومت شایع است که ملکی با دستگاه انتظامی کشور زد و بند دارد و سر حزب نیروی سوم و دیگر احزاب را کلاه می‌گذارد.

سند شماره ۷، بیست و نهم اردیبهشت ۱۳۴۱: در منزل دکتر صدیقی گفته شد، خلیل ملکی خائن است.

سند شماره ۸، دهم شهریور ۱۳۴۱: کامکار عضو حزب جامعه سوسیالیست‌ها: خلیل ملکی با تیمسار علوی (رییس ساواک) مربوط است. سند شماره ۹، سی‌ام مهر ۱۳۴۱: شکراله پاک‌نژاد گفت: دانشجویان وابسته به جبهه ملی با عضویت ملکی در شورای رهبری جبهه ملی مخالف‌اند. ما در مملکتی زندگی می‌کنیم که مملکت شایعات است. مردم ما

مردمی گوشی و زیبایی‌اند، نه چشمی. می‌گویند و می‌شنوند. و کمتر می‌خوانند و چون کمتر می‌خوانند به دنبال سند و مدرک برای گفته‌ها و شنیده‌های خود نیستند. پس شایعه جایگاه مهمی در روان‌شناسی مردم دارد. در تمامی این اسناد، حتی گزارش داخلی ساواک که برای مقامات بالا تهیه شده است، مدرکی دال بر همکاری ملکی با ساواک نیست. اما ما در مملکتی زندگی می‌کنیم که می‌گویند «تا نباشد چیزی که مردم نگویند چیزها» و این باور ریشه در اعماق روح ما دارد.

### ملکی چه کرد؟

همان طور که گفته شد، ملکی با شاه قبل از کودتا ملاقات می‌کند و یک کمک مالی از نایب‌التولیه حرم حضرت معصومه در قم دریافت می‌کند. جلال آل‌احمد می‌گوید، ملکی این ملاقات را کرد که داستان‌های 'دمکرات فرقه سی' و آن کین‌کشی‌های بعد از آذر ۱۳۲۵ پیش نیاید، که به جایی نرسید اما جدا از آن که این ملاقات و آن کمک مالی از آن سو و از این سو به چه بهانه‌ای بود، منجر شد به یک انشعاب. دکتر خنجی و حجازی ملکی را به خیانت متهم می‌کردند.

### تضادهای عمومی و فرعی

اگر تا مقطع کودتا مبارزه ایدئولوژیک ملکی بر ضد حزب توده پذیرفتنی است، اما با کودتا و تغییر تضادهای جامعه و زیر ضرب رفتن حزب توده تا مرز فروپاشی، مبارزه ایدئولوژیک با حزب توده از دستور کار جنبش خارج می‌شود و مسائل مبرم‌تری جای آن را می‌گیرد. اما این خروج یک خروج موقتی است. همایون کاتوزیان در توجیه این مقطع از فعالیت ملکی می‌نویسد:

ملکی پیوسته عقیده داشت که در هیچ شرایطی نباید دست روی دست گذاشت و ساکت نشست بلکه در هر زمان (در حدود امکانات موجود) بایستی چراغ مبارزه و کوشش سیاسی - اجتماعی را به نحوی روشن نگاه داشت. همین از خودگذشتگی، همین آمادگی برای صرف وقت و استقبال از خطرات احتمالی در زمان‌هایی که ظاهراً امیدی وجود نداشت و بوی کبابی از گوشه‌ای بر نمی‌خاست، همیشه یکی از بزرگ‌ترین حربه‌ها را به دست دشمنانش می‌داد... در رابطه با همین اصل بود که او و یارانش در صدد احیای مجله تئوریک علم و زندگی برآمدند که دست‌کم با مقالات تحلیلی و سنگین هم از وضع موجود و تصمیمات دستگاه (در حدود امکانات) انتقاد کنند هم به خصوص آب باریکه‌ای را برای حرکت با زمان ایجاد کرده باشند.

اما کاتوزیان فراموش می‌کند که بگوید بهای خاموش نشستن در هر زمان به چه بهایی است. درست است که سیاست عالم بده پستان است. و هر که وارد آن شد، به نحوی آورده می‌شود و ما به‌طور کلی سیاستمدار منزله طلب نداریم. اگر داریم یا در گوشه زندان است یا در قبرستانی بی‌نام و نشان. اما باید دید در این حوزه که ملکی سعی می‌کند به گونه‌ای رفتار کند که به قول آل‌احمد قابل تحمل باشد و به قول کاتوزیان چراغ مبارزه را روشن نگاه دارد، فرجام نهایی کار چیست.

### تاکتیک نه استراتژی

اما تأکید ملکی بر قانونی بودن شاه و دربار و نهاد سلطنت یک تاکتیک

نیست. ملکی چه در بازجویی اش در زندان کودتا و چه در سال‌های بعد تا آخرین دادگاهش در سال ۱۳۴۴ باز بر همین باور بود که نهاد سلطنت برای استقلال کشور لازم است. همین نگاه است که بار دیگر او را شدیداً مورد شماتت و نقد جنبش قرار می‌دهد که من در جای خود به آن خواهم پرداخت و نشان خواهم داد که اشکال در کجای کار ملکی بود.

ملکی و تمامی یارانش در حزب نیروی سوم و بعدها در جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی نه در نبود رغبت عمومی بر تشکیل جامعه سوسیالیست‌ها و نه در پذیرفتن ملکی به شورای جبهه ملی به خود نیامدند تا بفهمند عیب کارشان کجاست.

کاتوزیان هنوز درصدد توجیه کار غلط ملکی است. ملکی نیز تا آخر متوجه خبط و خطای خود نمی‌شود و نپذیرفتن اش را به شورای رهبری جبهه ملی دوم، کارشکنی و خیانت دکتر خنجی و حجازی می‌داند که در نامه‌اش به دکتر مصدق آن‌ها را جاسوس و نفوذی حزب توده و حکومت اعلام می‌کند.

اما اسناد ساواک به خوبی نشان می‌دهد که جو کلی از درون حزب نیروی سوم تا جریان‌های نهضت جبهه ملی بر ضد ملکی است.

سند شماره ۱۰، یازدهم مهر ۱۳۴۳: ساواک در یک گزارش محرمانه پیرامون خلیل ملکی چنین می‌نویسد: «پس از قیام ملی بیست و هشتم مرداد، ملکی مانند برخی از سران جبهه ملی بازداشت و به قلعه فلک‌الافلاک تبعید شد ولی پس از چندی به تهران بازگشت و در شرایطی که سایر احزاب و دستجات طرفدار مصدق هیچ‌گونه امکانی برای فعالیت علنی نداشتند، فعالیت‌های سیاسی خود را با انتشار نبرد زندگی به صورت نیمه علنی دنبال کرد و در محل دفتر نشریه مزبور تقریباً همه روزه

جلساتی با شرکت جمعی از طرفداران خویش تشکیل داد... همین امر موجب بدبینی و سوءظن سایر عناصر وابسته به جبهه ملی را نسبت به خلیل ملکی برمی‌انگیخت و به مخالفین وی امکان می‌داد که در محافل مختلف علیه او به تبلیغات دامنه‌داری مبادرت ورزیده و نامبرده را که به زعم آنان در شرایط اختناق آزادی مشغول فعالیت بود، از ایادی هیئت حاکمه قلمداد کنند و او را منتسب به مقامات مسئول مملکتی بدانند.

تا این‌که در تیر ماه ۱۳۳۹ در آستانه آغاز انتخابات دوره بیستم مجلس، جبهه ملی تجدید فعالیت خود را اعلام داشت... خلیل ملکی کوشش داشت که با حمایت و پشتیبانی همه جانبه از جبهه ملی به عضویت شورای مرکزی جبهه ملی پذیرفته شود ولی از آن‌جا که خلیل ملکی در شورای مرکزی جبهه ملی مخالفینی داشت و او را فرد خائنی می‌شمردند... عضویت وی در شورای مرکزی جبهه ملی تصویب نگردید.»

### تحلیل ملکی از پانزدهم خرداد

جامعه سوسیالیست‌ها قیام پانزدهم خرداد را به رغم همه مسائلی که یک انقلاب سیاسی تمام عیار می‌دانست که بدون رهبری مردم به میدان آمدند و شعارهایی برضد مقامات عالیه مملکت دادند. پس در اعلامیه‌ها از این قیام و سالگرد آن دفاع کردند.

در سه سند ساواک در تاریخ‌های ۲۳ خرداد و ۳۰ تیر و ۸ آبان ۱۳۴۲ جامعه سوسیالیست‌ها سه اعلامیه درباره قیام پانزدهم خرداد، سالگرد قیام سی‌ام تیر و انتخابات صادر کرد. و این سه اعلامیه «به شرف عرض می‌رسد و اوامر ملوکانه صادر می‌شود، مبنی بر این‌که صادرکنندگان اعلامیه‌ها به جرم افترا و دروغ دستگیر و محاکمه شوند.»

این دستورها برخلاف تصور ملکی نه از جانب جناح مغرض هیئت حاکمه بلکه توسط شخص شاه صادر شده بود و دو علت داشت:

۱. حکومت به سوی بستن تمامی فضاهای جامعه می‌رفت. و دیگر نیازی به ملکی و حزب او نداشت.

۲. حزب نیروی سوم تحت تأثیر جو ملت‌هتب جامعه به رادیکالیسم کشیده می‌شد و این از سوی حکومت قابل تحمل نبود.

سرکوب حرکت روحانیت در پانزدهم خرداد یک نقطه عطف در تاریخ مبارزات مردم ایران بود. جنبش انقلابی به درک تازه‌ای رسیده بود و آن درک بر این پایه استوار بود که مبارزه به شیوه سنتی از حزب توده تا جبهه ملی و روحانیت، راه به جایی نمی‌برد و باید به شیوه‌ای دیگر روی آورد و آن شیوه کار مخفی و در نهایت مبارزه مسلحانه بود.

ساواک در بررسی‌هایش که از نفوذی‌های جامعه سوسیالیست‌ها به دست می‌آورد، احساس کرد که یک جناح از جامعه سوسیالیست‌ها در حال مخفی شدن و سازماندهی یک سازمان زیرزمینی است. این مطلب یکی از پایه‌های بازجویی ملکی است.

این فرایند، سرانجام منجر به دستگیری ملکی و سه نفر دیگر از رهبران جامعه شد. اما ملکی همان‌طور که در سند ۱۳۴۴/۱۰/۲۳ ساواک آمده است، بر این باور بود که دستگیری او ربطی به تمامی حاکمیت ندارد. توطئه جناحی از حاکمیت است که توانسته ذهن شاه را نسبت به او مشوب کند. و در سندهای دیگر ساواک از ملکی، آل‌احمد و دیگر رهبران جامعه سوسیالیست‌ها می‌خواهد به «شرف‌عرض برسانند بر علیه ملکی توطئه شده است.» اما هیچ توطئه‌ای در کار نبود. در چند سند ساواک که به شرف‌عرض می‌رسد، شاه در جواب سوسیالیست‌های

اروپایی معترض می‌گوید، ملکی یک سوسیالیست نیست بلکه یک کمونیست چینی است.

### تغییر شرایط

اگر ملکی بر این نکته وقوف می‌یافت که شرایط از دو سو تغییر کرده است، آن وقت ما در دادگاه با ملکی دیگری روبه‌رو بودیم. ملکی خطای استراتژیک‌اش را در همین تحلیل موقعیت مرتکب شد. در واقع، ملکی با تحلیل قبلی‌اش از حاکمیت به دادگاه رفت، حاکمیتی با دو جناح مترقی و مرتجع که او با حمایت و کج‌دار و مریز با جناح مترقی‌اش می‌تواند فعالیتی نیمه‌علنی داشته باشد. پس باید با این تحلیل به‌گونه‌ای با دادستان برخورد می‌کرد که وجودش همچنان قابل تحمل باشد. خطای ملکی را در چند سند از ساواک بازخوانی کنیم.

سند اول: گزارش اطلاعات داخلی

موضوع: انعکاس محاکمه ملکی در افراد جامعه سوسیالیست‌ها و

جبهه ملی

از روز چهارشنبه هفته گذشته که محاکمه خلیل ملکی به‌طور مشروح در روزنامه‌های کیهان و اطلاعات انتشار یافته، جوش و خروش زیادی علیه خلیل ملکی در بین افراد جامعه سوسیالیست‌ها وجود دارد.

علی اشرف رضایی در ۱۳۴۴/۱۲/۱۴ اظهار داشت: آنچه باعث

تعجب عده‌ای و خوشحالی عده دیگری شده است، گفته‌های خلیل ملکی در روز اول محاکمه است که صراحتاً از شاه تجلیل کرد و اذعان نموده است که وجود شاهنشاه آریامهر را برای ترقی اجتماع ایران ضروری می‌دانم. مرتجعین میل ندارند خلیل ملکی و امثال او مورد لطف شاهانه

باشند، این جمله‌ای است که باعث ناراحتی تمام رفقای ما شده است و در این حال باعث خوشحالی آن عده از افراد جبهه ملی که خلیل ملکی را از روز اول سازشکار و دورو معرفی می‌نمودند. حتی توده‌ای‌های سرشناس مرتباً به ما تلفن می‌زنند و سرزنش می‌کنند که بالاخره زمان ماهیت اصلی خلیل ملکی و پیروان او را آشکار کرد. بیش از دویست نفر از افراد جبهه ملی و توده‌ای یا به وسیله نامه یا تلفنی اظهار داشته‌اند دیگر صلاح نیست افراد روشنفکر و مبارز جامعه سوسیالیست‌ها دقیقه‌ای درنگ کنند و از هم‌اکنون بایستی اصالت خود را به تمام روشنفکران جهان ثابت کنند. دفاع خلیل ملکی با لحنی که در روزنامه‌ها انعکاسی دارد تمام رفقای اروپایی ما را منزجر کرده و آبروی سوسیالیست‌ها را در دنیا به خصوص اروپا ریخته است. اگر سایر رفقای ما از قبیل منوچهر صفا، عباس عاقلی‌زاده، میرحسین سرشار و علیجان شانس‌ی بدبخت از این حرف‌ها می‌زدند چند دلیل وجود داشت که آن‌ها را از نظر روشنفکران و هم‌مسلمانان تبرئه می‌کرد، زیرا این‌ها هم جوان هستند و هم محروم. اما خلیل ملکی عمر خودش را کرده است، چرا بایستی باعث دل‌سردی جوانانی بشود که با یک دنیا احساسات در راه سوسیالیسم قدم برمی‌داشتند. در هر حال عده‌ای از رفقا تقریباً در ماه قبل از خلیل ملکی برگشته و ماهیت او را درک کرده‌اند. علاوه بر این‌ها، خبرهایی رسیده است که حاکی از خیانت ملکی از سال‌ها قبل می‌باشد.

سند دوم ساواک: از ۳۱۲ [منظور شماره مأمور عامل نفوذی است].  
محترماً در اجرای امریه پی‌نوشت تیمسار ریاست ساواک که با راهنما مشخص گردیده، به عرض می‌رساند پس از انعکاس متن مدافعات خلیل ملکی در جراید و به‌ویژه تکریم و تجلیل نامبرده از مقام شامخ سلطنت ضمن



این مدافعات، چون تشکیلات وابسته وی در چهار سال اخیر همواره سعی نموده بود خود را مخالف جدی و سرسخت رژیم فعلی ایران معرفی نماید و خلیل ملکی درست در جهت خلاف این تلاش و کوشش سیر می نمود، اعجاب و شگفتی فوق العاده ای آمیخته با ناراحتی بین بقایای جامعه سوسیالیست ها و همفکران خلیل ملکی به وجود آمده و موجی از اعتراض و نارضایی نسبت به این اقدام مشارالیه برانگیخته شده و این احساس بین بقایای جامعه مذکور پدید آمده که نامبرده جهت رهایی خود و پاره ای ملاحظات دیگر با دستگاه سازش نمود و مطالبی را که در گذشته افراطیون جبهه ملی و احزاب وابسته به این شخص نسبت می دادند که مورد اعتماد و پایدار در مبارزه نیست، به تدریج صورت تحقق به خود می گیرد.

سند شماره سوم ۱۳۴۴/۱۲/۲۳: موضوع اظهارات حسن رحمانی

عضو جامعه سوسیالیست ها

نامبرده هفته گذشته به اتفاق خانواده ملکی به دیدن ملکی رفته و به نامبرده می گوید درباره موضوع اخیر که در روزنامه ها نوشته شده است چه عقیده ای دارید؟ ملکی می گوید این صحبت مال من نیست و جعلی می باشد. من هم به دادگاه اعتراض کرده ام چرا صحبت های مرا برخلاف آنچه که هست در روزنامه ها منعکس می کنید...

رحمانی در پاسخ این سؤال که آیا می توان باور کرد که ملکی هیچ حرفی درباره شاه نزده باشد و دستگاه برای او جعل خبر کند، گفت: مسلماً ملکی حرف هایی زده و مسئله به این سادگی هم نمی تواند باشد.

سند شماره چهار ۱۳۴۴/۱۲/۲۴: گزارش داخلی

خلیل ملکی رهبر جامعه سوسیالیست ها جهت استخلاص خود از

زندانیان وسیله جلال آل‌احمد به آقای اسداله علم متوسل شده که ایشان نزد شاهنشاه برای آزادی وی وساطت کند و آقای علم مطالبی را جمع به خلیل ملکی به شرف‌عرض شاهنشاه رسانیده است.

### روایت کاتوزیان

کاتوزیان در مقدمه‌اش بر خاطرات ملکی می‌نویسد:

ملکی در دادگاه نظامی با قاطعیت از خود و گذشته خود و آرمان خود دفاع کرد و به سه سال حبس محکوم شد. او در مقدمه حساب سازمان امنیت و رفتارش را با خود، یاران خود و سایر زندانیان سیاسی رسید، و سپس به متن کیفرخواست پرداخت، و در این ضمن مرتکب یک «گناه نابخشودنی» شد. وی در دادگاه از شادروان دکتر محمد مصدق - که هنوز آفتاب عمرش می‌درخشید - با کمال احترام و علاقه یاد کرد و از نهضت ملی ایران و فعالیت‌های خود در آن نهضت با افتخار دفاع نمود (و این را بدانیم که تجلیل از دکتر مصدق آن‌هم در یک دادگاه نظامی، در نظر شاه بزرگ‌ترین جرم محسوب می‌شد).

پاره‌ای از دفاعیات او (به دلیل فشار افکار عمومی در خارج از ایران، و البته با دستبرد و تحریف و سانسور سازمان امنیت در روزنامه‌های دولت‌خواه و اطلاعات و کیهان انتشار یافت و عده‌ای دوستان ملکی را متعجب کرد که چرا در آن روزگار وانفسا و در محکمه نظامی شاه ملکی با آن تفصیل درباره سوابق خود در حزب توده و حقانیت خود نسبت به رهبری آن حزب سخن می‌گوید.

از جمله همین نویسندگان توسط امیر پیشداد و جلال آل احمد که ملکی را در زندان ملاقات می‌کرد) برای ملکی پیغامی فرستادم و از او در این مورد انتقاد کردم.

### روایت آل احمد

تا آخر آن محاکمه نه ما فهمیدیم و نه دادرسان و نه حتی خوانندگان. متن دست برده مدافعات ملکی (که از ۱۲-۱۱ اسفند ۱۳۴۴ تا اواخرش و در دو قلوهای عصر درآمد) چیرا و به چه جریمی حضرات را محاکمه کردند.

... با این حال وقتی انتشار متن دستکاری شده مدافعات ملکی در روزنامه‌های عصر شروع شد، تماشایی بود شنیدن عکس‌العمل روشنفکران. یکی از جوان‌ها که برکشیده ملکی است - داریوش آشوری - می‌گفت: گناه اصلی ملکی در این است که سوسیالیسم را در دهان حکومت گذاشته.

و دیگری منوچهر سلیمی که الان معاون وزارت خانه‌ای است، درآمد که: می‌خواهند ملکی را بزرگ کنند. تریبون به دستش داده‌اند حتماً کاندید مقامی است.

دیگری می‌گفت: چرا ملکی آبروی خود را برد. چرا هنوز دست از حزب توده برنمی‌دارد... و اصلاً حالا چه وقت تصفیه با حزب توده است.<sup>۱</sup>

---

۱. جلال آل احمد، در خدمت و خیانت روشنفکران.

### تحریر دفاعیه ملکی

در این‌که ساواک دفاعیات ملکی را با جرح و تعدیل و تخریب به دو روزنامه وابسته به خودی سپرد، شکی نیست. اما کاتوزیان و آل‌احمد که به متن اصلی دفاعیات دسترسی داشته‌اند و نیز آل‌احمد که در آن روزها حی و حاضر در دادگاه بوده است و دفاعیات را به‌گوش خود شنیده است، در مورد دفاع ملکی از شاه حرفی نمی‌زنند و سکوت می‌کنند. حداقل آل‌احمد به‌عنوان شاهدی دست اول می‌توانست این بخش از دفاعیات ملکی را تکذیب کند.

متأسفانه دفاعیات ملکی در دسترس ما نیست تا با قاطعیت نظر دهیم که واقعیت ماجرا چه بوده است. ملکی نیز خود به‌شکل مکتوب در خاطراتش اشاره‌ای به این دادگاه نمی‌کند، چون عمرش کفاف نمی‌دهد خاطراتش را به پایان برساند. اما با در کنار هم قرار دادن اسناد ساواک و روایت آل‌احمد و کاتوزیان می‌توان به این نتیجه رسید که ملکی چه گفته است. ملکی چه در ملاقات اولیه‌اش با شاه قبل از کودتای بیست و هشتم مرداد و چه در بازجویی‌اش در زندان کودتا در شهریور ۱۳۳۲ و چه در ملاقات بعدی‌اش با شاه در ۱۳۳۹ به نهاد سلطنت باور دارد و آن را برای استقلال کشور ضروری می‌داند. متأسفانه آل‌احمد و کاتوزیان به مبنای فکری ملکی نمی‌پردازند و بیشتر در سطح قضایا حرکت می‌کنند. پس دفاع ملکی از نهاد سلطنت نه با گذشته او منافات دارد و نه با اسناد ساواک که نشان می‌دهد ملکی تلاش دارد از طریق اسداله علم و سیدضیا به شاه برساند که دارند علیه او توطئه می‌کنند. در سند شماره ۴ ساواک آل‌احمد با علم ملاقات می‌کند و علم نیز پادرمیانی می‌کند و با شاه حرف می‌زند. پس صحبت ملکی در دادگاه با تلاش‌هایش نزدیکی دارند و نمی‌توان گفت که ساواک به دروغ از قول ملکی از شاه دفاع کرده است.

اشتباه ملکی در دفاعش از شاه و نهاد سلطنت نیست. این دفاع با تحلیل‌های سابق ملکی از حکومت و تقسیم آن به دو جناح مترقی و مرتجع می‌خواند. اشتباه ملکی در این جا است که عامل توطئه دستگیری او همان جناح مترقی حکومت و در رأس آن شاه است. حداقل در سه سند ساواک دستور صریح شاه برای دستگیری اعضای جامعه سوسیالیست‌ها وجود دارد. در تمامی اعتراض‌هایی که سوسیالیست‌های اروپایی به دستگیری ملکی به شاه می‌کنند، شاه شخصاً پاسخ می‌دهد که ملکی یک کمونیست چینی است.

### ملکی و کمونیسم چینی

مبنای این اتهام یکی دفاع جامعه سوسیالیست‌ها از متهمان کاخ مرمر و دیگر مجله پکن انفرماسیون (و روایت انگلیسی آن پیکینگ ریویو) بود. در بیست و یکم فروردین ۱۳۴۴ رضا شمس‌آبادی سرباز گارد شاهنشاهی با مسلسل دستی در کاخ مرمر به سوی شاه شلیک کرد. شاه گریخت و دو نظامی دیگر از پای درآمدند و شمس‌آبادی کشته شد. پلیس در بررسی‌هایش به رابطه شمس‌آبادی با دوست دوران طفولیت او کامرانی پی برد. کامرانی و شمس‌آبادی هر دو از فعالان حزب مردم ایران از احزاب جبهه ملی در سال‌های ۴۲-۱۳۳۹ بودند که به علت گرایش‌های چپ از حزب کنار گذاشته شده بودند.

کامرانی با محفل پرویز نیکخواه که از انشعاب‌کنندگان حزب توده بودند، ارتباطی محفلی داشت. این محفل در جریان اختلاف چین و شوروی، جانب چین را گرفت و از حزب توده جدا شد، پس یک محفل مارکسیستی از نوع چینی بود.

### بایدها و نبایدهای ملکی

ملکی باید به این نقطه می‌رسید که تحولات سال ۱۳۳۹ به بعد، از اصلاحات ارضی تا سرکوب قیام پانزدهم خرداد روحانیت، حکومت را در وضعیت جدیدی قرار داده است و این وضعیت از جانب حکومت بستن تمامی فضاها و حرکت به سوی حکومتی کاملاً مطلقه و از جانب جنبش شکل‌گیری مبارزات مخفی و رادیکال است.

پس دوران حکومت به دو جناح مترقی و مرتجع و پیزرلای پالان شاه گذاشتن تمام شده بود. ملکی باید با تحلیل تام و تمام از حکومت و نشان دادن سمت و سوی آتی مبارزه از حکومت فاصله می‌گرفت. و نشان می‌داد که نزدیکی‌های ضمنی گذشته یک تاکتیک حزبی بوده است و امروز جامعه سوسیالیست‌ها و رهبر آن هیچ خویشی و نزدیکی با حکومتی که چهار نعل به سوی دیکتاتوری و سرکوب مردم می‌تازد، ندارد. ملکی باید به صراحت با حکومت مرزبندی می‌کرد و ضمن دفاع از آرمان‌های جامعه سوسیالیست‌ها از حقوق تاریخی مردم در برابر دیکتاتوری دفاع می‌کرد. اما ملکی چنین نظری نداشت و حتی بعد از آزادی از زندان هم به این تحلیل نرسید.

### انشعاب جامعه سوسیالیست‌ها

از سال ۱۳۴۴ جامعه به دو جناح تقسیم شد. جناحی به رهبری خلیل ملکی معتقد به مبارزه علنی و در چارچوب قانونی بودند و عده‌ای دیگر به رهبری شانسی و سرشار معتقد به سازمان مخفی و رادیکال در درون جامعه بودند.

با دستگیری ملکی و دیگر مسئولان جامعه سوسیالیست‌ها، فعالیت این جریان متوقف شد. اما با آزادی ملکی در مهر ۱۳۴۵ بار دیگر جناح‌بندی در جامعه قدرت گرفت. این تحولات در اسناد ساواک به خوبی منعکس است.

سند شماره ۱ ساواک: تاریخ ۱۳۴۵/۱۰/۲۸

موضوع: اظهارات جمشید کامکار عضو جامعه سوسیالیست‌ها در زمینه تشکیل کنگره. در این سند چند نکته مهم وجود دارد:

۱. برگزاری کنگره به رهبری میرحسین سرشار و انتقاد از خلیل ملکی به‌عنوان سازشکار.

۲. برکناری خلیل ملکی، مهندس قندهاریان، دکتر فرشید و دکتر ساعدلو از کمیته مرکزی.

۳. انتخاب میرحسین سرشار، عباس عاقلی‌زاده، منوچهر صفا، عرب‌زاده، ضیا ابقا، دکتر بشر و دکتر شرینلو به کمیته مرکزی جامعه.

۴. اتخاذ تاکتیک و استراتژی درست پیرامون نهضت ملی و جلب اعتماد احزاب سیاسی مخالف دولت برای تشکیل جبهه ملی سوم.

۵. در این گزارش ملکی به‌عنوان جناح راست و طرفدار مبارزه مسالمت‌جویانه و جناح چپ به رهبری میرحسین سرشار، جمشید کامکار، رضا شایان و ضیا ابقا معرفی شدند.

۶. جناح چپ افکار کمونیستی طرفدار چین دارد و معتقد به حکومت پرولتاریایی مطابق تئوری مارکسیسم است.

سند دوم ساواک ۱۳۴۶/۳/۱۵

موضوع: حضور چند تن از عناصر جامعه سوسیالیست‌ها در منزل ملکی  
۱. ملکی در این جلسه در جواب سؤال یکی از اعضا در مورد نحوه

فعالیت در شرایط فعلی می‌گوید: من شخصاً عقیده به فعالیت‌های زیرزمینی ندارم و در شرایط موجود در چارچوب قانون اساسی می‌توان فعالیت علنی و قانونی بهتری انجام داد.

۲. مخالفت جناح چپ جامعه با نامه ملکی به علم وزیر درباره که در آن تقاضا شده بود با فعالیت علنی جامعه موافقت شود.

این شکاف در «جامعه سوسیالیست‌ها» و تقسیم جامعه به دو جناح راست و چپ از تغییر شرایط حکایت دارد. در همین سال‌ها این احساس در درون حزب توده و جبهه ملی نیز شکاف‌هایی در تاکتیک و استراتژی مبارزه ایجاد می‌کند، که در سیر نهایی خود به تشکیل سازمان‌های مخفی و مسلح می‌انجامد.

طبق سند تاریخ ۱۳۴۶/۸/۱۶ ساواک سه گرایش در این زمان در جامعه سوسیالیست‌ها به وجود آمده بود: ۱. جریان ملکی، ۲. جریان منوچهر صفا، ۳. جریان امیر پیشداد.

گرایش ملکی: خط گذشته

ملکی هنوز بر تقسیم‌بندی حاکمیت به دو جناح مترقی و مرتجع اصرار می‌ورزید و می‌گفت باید حقایق را پذیرفت، با جناح‌های مترقی و اقدامات مترقی رژیم همراهی کرد و با وارد شدن در گود واقعی سیاست سعی کرد رژیم را هرچه بیشتر در جاده ترقی و پیشرفت انداخت و نیروهای ارتجاعی و فئودال و سرمایه‌دار و دزد و دلال را تضعیف کرد.

گرایش صفا: خط مطالعه

منوچهر صفا بعد از سه سال زندان به این نتیجه رسید که «اصولاً تاکتیک‌ها و روش‌ها و مبارزات اخیر که دنباله مبارزات دوران مصدق است با شکست روبه‌رو شده و شعارهای گذشته دیگر ارزشی ندارد و



روابط خود را با زمان حاضر از دست داده است. زیرا اجتماع ایران یا به عبارت دیگر ساختمان اقتصادی و اجتماعی آن دگرگون شده و فعلاً نیروها مشخص نیستند. هم‌اکنون نه بورژوازی ملی نه طبقه کارگر و نه دهقان بی چیز و جز آن، هیچ‌کدام دقیقاً روشن نیستند و تعریف معینی ندارند. در نتیجه باید از مبارزات و شعارهای روزمره و مسائل مبتلا به امروزه فعلاً دست برداشت و مدتی برای شناخت اجتماع کنونی و آینده ایران مطالعات لازم به عمل آورد. بدیهی است که ما سوسیالیست هستیم و رژیم ایران حتی اگر بهترین موفقیت‌ها را نیز به دست آورد، چون در جاده سرمایه‌داری قدم برمی‌دارد ما همواره با آن مخالف خواهیم بود.

گرایش پیشداد: تربیت کادر

مهرداد پیشداد مسئول جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا بر این باور بود که «در حال حاضر رژیم ایران میخ خود را سفت کوبیده ولی قادر به حل نهایی تضادهای درونی جامعه نیست. ما باید از طریق نشریات و تماس‌ها و ارتباط و دوستی با نیروهای مترقی جهانی مشعل سوسیالیسم ایرانی را زنده نگاه داریم تا وقت مقتضی فرا رسد. نقش اروپا یا به‌طور کلی خارج باید آن باشد که با توجه به شرایط دمکراتیکی که دارد، مبارز شناخته نشده تربیت کند و به ایران بفرستد تا این کادرهای ناشناس در ایران هسته‌های مخفی و پارتیزانی ایجاد کنند و از حمله و ضربه خوردن به وسیله پلیس در امان باشند.»

**ملکی و بیژن جزنی**

کاتوزیان می‌نویسد:

ملکی درست یا غلط (و به نظر ما درست) تشخیص داده بود که پس از بیست و هشتم مرداد چراغ مبارزه سیاسی را نباید خاموش کرد و در انتظار دور بعدی پی کار خود رفت. بنابراین او و یارانش تا زمانی که می توانستند گرد هم آیند و مجله علم و زندگی را به آن شکلی که دیدیم منتشر کنند، که پا را از حدودی فراتر نگذارند.

کاتوزیان در جایی دیگر در مقدمه اش به خاطرات ملکی از انتشار مجله علم و زندگی به عنوان روشن نگاه داشتن چراغ مبارزه اشاره و از آن دفاع می کند، هرچند از جمله «درست یا غلط» می توان فهمید که عده ای از دوستان ملکی این کار را غلط می دانستند.

اما قبل از آن که وارد بحث «چراغ مبارزه شویم»، ببینیم بیژن جزنی در تاریخ سی ساله اش راجع به ملکی و جریان او چه می گوید:

۱. پس از جدایی (از حزب توده) به تدریج ملکی از مارکسیسم روی گرداند و به دشمن شوروی و حزب توده تبدیل شد. مارکسیسم - لنینسم را نیز تخطئه کرد.

۲. پس از بیست و هشتم مرداد بر سر روشی که حزب (نیروی سوم) می بایست در مقابل دولت پیش گیرد، در این حزب انشعابی روی داد و جناح طرفدار مصدق که دکتر محمد علی خنجی در رأس آن بود از ملکی جدا شد و در نهضت مقاومت شرکت کرد، حال آن که ملکی به نحوی سیاست بازانه و عالم نمایانه رژیم را تأیید کرد.

۳. نشریه علم و زندگی در این سالها به جهت مقالاتی که توجیه تغییر اجتماعی از دیدگاه (نیروی سوم) با تمایلات آشکار ضد کمونیستی می نوشت، عملاً منتشر می شد. بررسی و پیش بینی حرکت آن در جهت

رشد بورژوازی کمپرادور و موضع‌گیری به سود این قشر بورژوازی در مقابل فئودالیسم به دفاع از موضع امپریالیسم امریکا بر ضد امپریالیسم انگلیس برای اولین بار توسط ملکی و همکارانش در علم و زندگی منتشر شد. این مقالات هسته‌ اساسی موضع فکری (مارکسیست‌های امریکایی) در سال‌های بعد به شمار می‌رود. موضع غیرکمونستی و ضدتوده‌ای خلیل ملکی و طرفدارانش همچنان به‌عنوان اساسی‌ترین خصوصیات آن‌ها ادامه یافت.

۴. مسئله مبارزه با طرفداران خلیل ملکی که عیناً نقش مبارزه با کمونیست‌ها و معرفی کردن آن‌ها را در پیش گرفته بودند، مسئله عضویت ملکی و جامعه سوسیالیست‌ها در جبهه ملی با مخالفت عده‌ای از رجال (دکتر صدیقی) و احزاب (مثل حزب ملت ایران و حزب خنجی) قرار گرفته بود. عناصر چپی نیز در این مبارزه به زیان جناح ملکی شرکت کردند. سرانجام ملکی به عضویت جبهه ملی درنیامد.

۵. جامعه سوسیالیست‌ها نیز مثل دیگر جریان‌های جبهه ملی در اروپا عده‌ای عضو داشت ولی تفاوت اعضای جامعه در این بود که آن‌ها بدون توجه به مشی خلیل ملکی به سبب وقایع جهانی و جریان‌های ایرانی خارج از کشور موضع‌گیری می‌کردند. این استقلال مشی باعث شده بود که بین خلیل ملکی و جامعه سوسیالیست‌های اروپا اختلافاتی بروز کرد. از ۱۳۴۲ به بعد اختلاف‌هایی که قبلاً در جامعه سوسیالیست‌ها در داخل وجود داشت، رشد کرد و به جریان‌های خارج مربوط شد. حسین سرشار و عده‌ای از همکارانش در مقابل ملکی قرار گرفتند. تعدادی از دانشجویان جامعه سوسیالیست‌ها نیز در جناح مقابل قرار گرفتند ولی این جناح‌بندی تبدیل به انشعابی رسمی نشد. در جریان جبهه ملی سوم پای

هر دو جناح در جامعه سوسیالیست‌ها به میان آمد، و ملکی و پیروانش نیز بازداشت شدند. پس از مدتی ملکی محاکمه شد و در دادگاه از افکار سابق خود حمایت کرد و به‌طور کلی در مقابل جنبش قرار گرفت.

مواضع جزئی از آن رو مطرح شد که نشان دهیم در سال‌های پس از کودتا که حزب توده با شکستی سازمانی - ایدئولوژیک و اخلاقی روبه‌رو شد، جنبش‌های جدا شده از حزب توده در همان مواضعی قرار گرفتند که ملکی در سال‌های قبل روی آن پافشاری داشت. با این‌همه، چرا این نیروها با جدا شدن از قطب حزب توده به قطب چپ ملی جامعه که باید ملکی باشد، نزدیک نشوند و اتفاق تازه‌ای نیفتاد؟

ملکی در نامه‌اش به دکتر مصدق از این اقبال عمومی یاد می‌کند، و حتی به نامه نادر شرمینی اشاره می‌کند.

نادر شرمینی رهبر سازمان جوانان حزب توده بود. شرمینی در مدت ریاست‌اش بر این سازمان با برپایی یک جو استالینی مالک‌الرقاب سازمان بود. او حتی بعد از برکناری از سازمان و پیوستن به حزب، هنوز رهبر اصلی سازمان بود و سازمان بدون اجازه او آب نمی‌خورد. او را استالین حزب توده یا رفیق کبیر می‌نامیدند. شرمینی در چپ‌روی حزب توده نقش چشم‌گیری داشت و در جریان انشعاب و بعد از آن از مخالفان ملکی بود. شرمینی بعد از دستگیری سال ۱۳۳۵ در حالی که در زندان بود، نامه‌ای به این مضمون به ملکی نوشت: «گذشت ایام و مرور زمان درستی بسیاری از نظریات شما را به نحوی درخشان به ثبوت رسانید.»<sup>۱</sup> اما دیگر نه او رفیق کبیر نادر شرمینی بود و نه ملکی، مرد سال‌های ۲۶-۱۳۳۲.

---

۱. نبرد زندگی، آذر ۱۳۳۵.

## چراغ مبارزه

کاتوزیان حداقل در دو جا به ضرورت روشن نگاه داشتن چراغ مبارزه اشاره می‌کند. او سعی می‌کند عملکرد ملکی را از سال ۱۳۳۴ به بعد در زمان انتشار مجله نبرد زندگی و علم و زندگی توجیه کند: در روشن نگاه داشتن چراغ مبارزه ما نیز با کاتوزیان همراهیم. یک حزب سیاسی تاکتیک‌هایش را براساس قانون همه یا هیچ انتخاب نمی‌کند، بلکه می‌کوشد از آخرین روزنه جامعه شعار و برنامه خود را به میان مردم ببرد. اما بهای این کار مهم است. به چه بهایی؟

پس از کودتا نطفه «نهضت مقاومت به یاری آیت‌الله زنجانی بسته شد و اولین اعلامیه به نام «نهضت ادامه دارد» منتشر شد. عبدالله معظمی رئیس مجلس هفدهم و عده‌ای دیگر به نهضت مقاومت پیوستند. احزاب جبهه ملی نمایندگان خود را به نهضت مقاومت فرستادند. از حزب نیروی سوم جناح انشعابی آن (حزب سوسیالیست دکتر خنجی) به نهضت پیوست. اما جناح ملکی به نهضت مقاومت نپیوست.

سؤالی که در این جا مطرح می‌شود این است که چراغ مبارزه باید بعد از کودتا چگونه روشن نگاه داشته می‌شد. در روشن نگاه داشتن که نه شکی بود و نه اختلافی. پس بحث اصلی بر چگونگی کار بود. اکثریت به اتفاق احزاب جبهه ملی «بر نهضت مقاومت»، یعنی ادامه نهضت تأکید داشتند. و برای آن‌ها رژیم کودتا فاقد مشروعیت لازم بود. به همین دلیل، در این سال‌ها، کسی در جهت نزدیکی به رژیم کودتا حرکت نمی‌کند و فعالیت‌ها عمدتاً جوهره‌ای براندازانه باشند، هرچند در ظاهر شعارها این گونه نبود.

اما به راستی ملکی بر مبنای چه تحلیلی به تأیید ضمنی رژیم کودتا

می‌رسد. متأسفانه ملکی و کاتوزیان و آل‌احمد در این مورد چیزی نمی‌گویند و فقط به روشن نگاه داشتن چراغ مبارزه بسنده می‌کنند. اما بیش از آن‌که روشن نگاه داشتن چراغ مبارزه مطرح باشد، جوهره این کار مهم است. مبارزه از مقاومت‌های دیپلماتیک تا جنگ مسلحانه را شامل می‌شود. مهم پاسخ به این سؤال کلیدی است که ارزیابی ملکی از رژیم کودتا چیست و چگونه به این نتیجه می‌رسد که با انتشار نشریه نبرد زندگی و نشست‌هایی در خانه و دفتر نشریه می‌توان چراغ مبارزه را روشن نگاه داشت. یکی از اسناد موجود، بازجویی ملکی در شهریور ۱۳۳۲ است که در آن ملکی شاه را قانونی می‌داند. به نظر می‌رسد این تحلیل مبنای فعالیت ملکی بعد از زندان است. از همین جا راه او از بقیه جبهه ملی جدا می‌شود. آن‌ها به طرف نهضت مقاومت می‌روند و ملکی به سمت فعالیت علنی و نشریه و حوزه‌های حزبی.

اما آنچه راستی و کژی کار ملکی را رقم می‌زند فرجام نهایی کار است. از ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۹ که جبهه ملی دوباره پا می‌گیرد، اعضای نهضت مقاومت تحت پیگرد و تعقیب‌اند اما با باز شدن فضای سیاسی همگی به صحنه می‌آیند، در حالی که تمامی درها به روی ملکی بسته است. چرا؟ اگر به ارزیابی بیژن جزنی در تاریخ سی ساله نگاه کنیم و نظر او را صائب بدانیم، متوجه می‌شویم که ملکی به عنوان مؤثرترین عنصر چپ در فاصله سال‌های ۵۷-۱۳۴۰ در این نبرد تاریخ‌ساز از این کارزار پیروز بیرون نیامده است و جناح چپ جامعه به او به عنوان ضدتوده‌ای، ضدشوروی، ضدکمونیست و طرفدار حکومت می‌نگرد.

ملکی از درک این نکته کلیدی غافل ماند که کودتا سرفصل مهمی در تاریخ مبارزات مردم بوده و رژیم فنودال - کمپرادور شاه در ذهن مردم

فاقد مشروعیت سیاسی و قانونی بوده است. پس هر نوع نزدیکی به رژیم کودتا بیشتر به یک نوع خودکشی سیاسی شبیه است تا درایت و تیزهوشی سیاسی.

### ملکی: آموزگاری بدفرجام

ملکی در زندگی حزبی اش تا سال ۱۳۲۶ و حتی بعدها در روزنامه شاهد سعی کرد به حزب توده استقلال حزبی را بفهماند. نخستین نکته‌ای که ذهن ملکی را اشغال کرد که نکته پراهمیتی بود، مسئله استقلال حزبی بود. جدا از آن که یک طرف این رابطه حزب و دولت پراوازه شوروی باشد که مدعی و پرچمدار انقلاب جهانی بود، برای ملکی استقلال حزبی اهمیت داشت.

بعدها ملکی به این نتیجه رسید که اشکال فقط در بی‌پرنسیبی رهبران حزب توده نیست. در آن سوی این رابطه ناسیونالیسم روسی خفته است که به این بی‌شخصیتی‌ها دامن می‌زند و رابطه خادم و مخدومی را می‌خواهد. ملکی در حزب موفق به این کار نشد. بیرون از حزب در کتاب برخورد آرا و عقاید نیز سعی کرد به حزب توده بگوید یک حزب می‌تواند کمونیست باشد، با دیگر احزاب برادر هم رابطه داشته باشد اما مستقل عمل کند، و منافع ملی خودش را بر هر رابطه دیگری ترجیح بدهد.

حزب توده این حرف درست ملکی را «نطفه‌ای از کمونیسم ملی» و تقبیح دوستی با احزاب برادر دانست. در آن زمان و بعدها رهبری حزب توده بر این باور بود که دوری از شوروی یعنی نزدیکی با امپریالیسم و افتادن در دامان ضدانقلاب. نگاه کنیم به خاطرات اردشیر آوانسیان که آن را در دوران کهن سالی نوشته است و این دوران مصادف است با سال‌های

آخر عمر حکومت شوروی: «سلب اعتماد یا ضعیف شدن اعتماد به حکومت شوروی خطرناک و نادرست است. پشتیبانی از سیاست کلی و عمومی شوروی وظیفه انترناسیونالیستی ما بود. نمی شد از شوروی دور شد یا عدم اعتماد به آنها داشت. چرا که تقویت شوروی تقویت نهضت آزادی بخش ملی جهان از جمله نهضت آزادی بخش ایران بود و ضعیف شدن امپریالیسم که دشمن درجه یک ملت ایران بود.»<sup>۱</sup> حزب توده با همین فرمول ساده و غلط، حرف درست ملکی را ناشنیده گرفت و به قهقرا رفت. این آموزه بزرگ ملکی می توانست حزب را نجات دهد. دومین آموزه بزرگ ملکی، ملی شدن نفت و حمایت حزب از این نهضت ضد استعماری بود. اما حزب توده از آن جا که بعضی از عناصر جبهه ملی را طرفدار امریکا می دانست، کل حرکت را امریکایی و نهضت نفت را جریان امریکایی قلمداد کرد که مصمم بود نفت را از انگلیس بگیرد و به امریکا بدهد. حزب تا به آخر نتوانست بر این تردید خود فائق آید و به شکل اصولی از دولت دکتر مصدق حمایت کند.

### شاه، شاگردی حرف ناشنوا

و اما دومین شاگرد ملکی شاه بود. از یاد نبریم که کار اصلی ملکی معلمی بود، و گذران اصلی او از این راه بود. در آن دو دیدار و تمامی سال های بین این دو دیدار ملکی سعی کرد به شاه تفهیم کند که می توان شاه بود و یک اپوزیسیون قانونی هم داشت، و از این اپوزیسیون آموخت که چگونه اصلاحات را در جامعه پیش برد.

۱. اردشیر آوانسیان، خاطرات اردشیر آوانسیان، تهران: نشر شهاب، ۱۳۷۸، ص ۲۷۸.



ملکی سعی کرد دامنه اصلاحات را آنقدر محدود کند که شاه قادر باشد با آن کنار بیاید. اما شاه در پی آموختن درس‌های ملکی نبود. هرچند در نخستین ملاقاتش با ملکی گفت او یک سوسیالیست است. اما تا به آخر بر درک عقب مانده خود از حکومت به شیوه استبدادی پای فشرد و نتوانست بفهمد که توسعه اقتصادی بدون توسعه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی معنایی ندارد. ملکی برای تفهیم این اصول به این شاگرد حرف ناشنوی خود بار بدنامی و نزدیکی با حکومت را به جان خرید تا شاید از این راه جامعه رو به سوی ساحل نجات ببرد اما به سوی فنا برد.

ملکی آموزگاری بدفرجام بود. شاگردان او با لجاجت تمام گوش بر آموزه‌های او نیستند. حزب توده او را «نفاق افکن» می‌دانست و شاه او را «عنصر غیرقابل اعتماد». آن‌ها با همین باورها سرنوشت خود و کشور را رقم زدند.

### سیمای مبهم سوسیالیسم ملکی

به راستی ملکی که بود؟ هوادارانش او را سوسیالیست می‌دانند. سوسیالیستی ایرانی، منتقدان‌اش او را سوسیال دمکرات می‌خوانند و مخالفان‌اش او را دشمن کمونیست خطاب می‌کنند. اما چرا ترسیم سیمای ملکی دچار چنین اعوجاجی سرگیجه‌آور است.

کاتوزیان چهار علت برمی‌شمارد:

۱. در عرضه مطالب‌اش فرضش بر این بود که خواننده دانش‌های اولیه لازم را داراست.
۲. در عرضه مطالب‌اش شتاب زده بود.
۳. از آنجاکه هر فکری برای ملکی ارزش و اهمیتی فوری و سیاسی داشت، مطالب را نمی‌پروراند.

۴. ملکی اهل فضل فروشی و پرگویی نبود.

به هر روی، شرکت مستقیم و فعال ملکی در جریان‌های روز به او فرصت کافی نداد تا تصویری دقیق از سوسیالیسم به دست دهد. پس باید دید هواداران و مریدانش که فرصت و دقت کافی به آثار ملکی داشته‌اند سیمای ملکی را چگونه تصویر می‌کنند.

سیمای ملکی از دید آل‌احمد

۱. «آشوری می‌گفت: گناه اصلی ملکی در این است که سوسیالیسم را در دهان حکومت گذاشته، و این اشاره بود به تمام آنچه ملکی در کتاب‌هایش و ترجمه‌هایش و مخصوصاً در علم و زندگی تا سال ۱۳۳۹ می‌نوشت. از قضیه ملّی کردن آب و زمین به جای تقسیم املاک و دیگر مطالب و چنان هم می‌گفت که انگار ملکی می‌بایست ارتجاع را منتشر می‌کرد نه سوسیالیسم را. و متوجه نبود که این حرف‌ها را حکومت از امثال ملکی دزدیده، چرا که اگر حکومت به تقسیم املاک و سهم شدن کارگران در منافع کارخانه و آزادی بانوان تظاهر می‌کند، به این علت است که دست مدعیان اصلی سوسیالیسم را از حکومت بریده‌اند و حرفشان را لقلقه زبان کرده‌اند.»

۲. ملکی به‌عنوان صاحب‌نظر در امور اجتماع و سیاست نه‌تنها موفق است بلکه صاحب یک مکتب است.

۳. ملکی را نقطه انعطافی بود که از چپ‌روی غیرقابل تحمل حزب توده، جماعت را به میانه‌روی جبهه ملی می‌برد و دعوی مبارزه با استعمار حزب توده را به عمل مبارزه ضد استعماری جبهه ملی متصل کرد.

### چرا ملکی سوسیال دمکرات نیست؟

کاتوزیان کسانی که ملکی را سوسیال دمکرات می دانند «بی اطلاع و ساده دل» می پندارد که «بی اطلاعی و علم ناقص» آنها مؤثرترین عاملی است که آنان را به این نتیجه رسانده است، پس برای رد سوسیال دمکرات بودن ملکی نتایج زیر را فهرست می کند:

۱. سوسیال دمکراسی یک پدیده تاریخی - اجتماعی اروپای غربی است که در جامعه ایران محلی از اعراب ندارد.

۲. نه ملکی و نه جامعه سوسیالیست ها عضو «بین الملل سوسیالیست» نبودند.

### سوسیال دمکرات چیست؟

کمونیست ها تا جنگ جهانی اول به تأسی از حزب کمونیست آلمان که خود را سوسیال دمکرات می نامیدند، احزاب خود را سوسیال دمکرات می خواندند. حزب سوسیال دمکرات آلمان قدرتمندترین حزب کمونیست به شمار می رفت.

با شروع جنگ جهانی اول، در جنبش جهانی کمونیستی انشعاب هایی صورت گرفت. اکثریت این احزاب به حمایت از دولت های متبوع خود برخاستند و جناح چپ جنبش کمونیستی با امپریالیستی - ارتجاعی خواندن این جنگ، شرکت احزاب سوسیال دمکرات را در این جنگ مخالف اصول مارکسیسم دانست و با سوسیال - شووینیسیم خواندن شان، از آن ها فاصله گرفت. در رأس این جریان حزب سوسیال دمکرات روسیه به رهبری لنین بود.

با پیروزی حزب سوسیال دمکرات روسیه، این شکاف بین دو جناح از

جنبش کمونیستی عمیق‌تر شد. آنان بر سر سوسیال دمکرات بودن خود ماندند و با تشکیل تجمّع‌های خاص به دنبال برنامه‌های خود رفتند. جناح چپ نیز به رهبری حزب کمونیست شوروی بین‌الملل سوم را تشکیل داد و آن‌ها را خائن نامید.

از این زمان به بعد، به‌خصوص از زمان استالین، سوسیال دمکرات به‌عنوان نفوذ بورژوازی و خرده‌بورژوازی در جنبش کارگری تلقی شد و اطلاق این نام به کمونیست‌ها توهین بود.

سوسیال دمکرات‌ها رفته رفته از اندیشه‌های اساسی مارکس و انگلس فاصله گرفتند و با تجدید نظرطلبی‌هایی که بعدها به رویونیسم معروف شد، قله جدیدی در مارکسیسم ایجاد کردند و به‌جای انقلاب کارگری و دیکتاتوری پرولتاریا، مسئله رفم و اصلاحات را در دستور کار خود قرار دادند.

پس اطلاق سوسیال دمکرات بودن به ملکی و حزب او جدا از نزدیکی ملکی با سوسیالیست‌های اروپایی که به آن اشاره خواهم کرد، نزدیکی ملکی به اندیشه‌های آنان است. ملکی نیز به اصلاحات در چارچوب یک حکومت بورژوازی باور داشت. در یکی از اسناد ساواک، ملکی به درستی اشاره می‌کند که سوسیالیست‌ها برخلاف کمونیست‌ها که به خرابکاری در ساخت و ساز حکومت‌های بورژوازی باور دارند، در پی آن‌اند که این حکومت را در جهت رشد و ترقی سوق دهند.

### اسناد ساواک

۱. ۱۳۳۷/۲/۳۱، ملکی: ما معتقدیم با وسایل مسالمت‌آمیز می‌توان جامعه را اصلاح کرد و به حکومت رسید.

۲. ششم خرداد ۱۳۴۱، دعوت ملکی به اروپا از طرف تئودور کورنر فونڈیشن برای کنفرانس بین‌المللی، همکاری اقتصادی و دوستی.
  ۳. بازدید ملکی از اسرائیل به دعوت جناح سوسیالیست اسرائیل، بهمن ۱۳۴۱.
  ۴. سفر ملکی به اروپا.
  ۵. یازدهم خرداد ۱۳۴۳، سفر ملکی به اروپا.
  ۶. ۱۳۴۴/۱/۱۸، نامه آلبرت کارتی دبیر کل سوسیالیست‌های بین‌الملل به ملکی و تشکر از ارسال لیست زندانیان سیاسی در ایران.
  ۷. مرداد ۱۳۴۴، ملاقات آلبرت کارتی با ملکی در تهران.
  ۸. بیست و یکم مرداد ۱۳۴۴، ملاقات فرانسیس موله و همسرش از حزب سوسیالیست متحده فرانسه با ملکی در تهران.
  ۹. شانزدهم شهریور ۱۳۴۴، نامه دکتر برونر پیترمان رئیس سوسیالیست بین‌الملل از وین به شاه به دلیل دستگیری ملکی.
  ۱۰. بیستم شهریور ۱۳۴۴، نامه رهبر حزب سوسیالیست سوئیس به شاه و اعتراض به دستگیری ملکی.
  ۱۱. بهمن ۱۳۴۴، نامه فرانسیس یوناس رئیس جمهور سوسیالیست اتریش به شاه به دلیل دستگیری ملکی.
  ۱۲. ۱۳۴۴/۱۲/۵، ملاقات آلبرت کارتی با منوچهر گلی سفیر ایران در لندن و نگرانی وی نسبت به سلامت ملکی.
  ۱۳. ۱۳۴۵/۱/۴، مرکز سوسیالیست‌های اروپا در انگلستان از حزب سوسیال دمکرات‌شان خواست با سفیر ایران در مورد ملکی صحبت کند.
  ۱۴. هفتم آوریل ۶۶، نامه آلبرت کارتی به زاهدی سفیر ایران در انگلیس به خاطر بیماری ملکی.
- اسناد ساواک، سفرهای ملکی به اروپا و شرکت در کنفرانس

سوسیالیست‌ها و ملاقات‌های ملکی در اروپا با آلبرت کارتی و پادرمیانی سوسیالیست‌های اروپایی بعد از دستگیری ملکی، همه حکایت از آن دارد که ملکی با سوسیالیست‌های اروپایی ارتباط داشته است، و این برخلاف نظر کاتوزیان نکته منفی در پرونده ملکی نیست.

### ملکی، سوسیالیستی ایرانی

به هر روی، سیمایی که آل‌احمد و کاتوزیان از سوسیالیسم ملکی ارائه می‌دهند، سیمای روشنی نیست. حتی خود ملکی هم در ارائه سوسیالیسم خود موفق نیست. شاید این ابهام دو علت داشته باشد.

۱. ملکی فقط یک تئورسین نبود، بلکه برای او تئوری در رابطه با عمل معنا می‌یافت، پس تا آن‌جا به تئوری می‌پرداخت که احتیاج روزمره او را برطرف می‌کرد. به همین دلیل، در این زمینه کار مشخصی صورت نداده است.

۲. ملکی خود به صرافت نیفتاده بود که مکتبی ابداع کند، بلکه آن‌گونه که خود نوشته است، به جریان عمومی سوسیالیسم و انطباق خلاق آن باور داشت.

از این منظر، می‌توان گفت ملکی در پی آن بود که اندیشه‌های سوسیالیستی را با شرایط ایران تطبیق دهد و در واقع نوعی اندیشه سوسیال دمکراتیک خاص ایران به وجود آورد. شاید بتوان گفت ملکی مبدع یک نوع سوسیالیسم ایرانی است.

### سیمای اخلاقی ملکی

در ترسیم سیمای اخلاقی ملکی ما با دو روایت روبه روییم، روایت کاتوزیان و روایت آل‌احمد.

### ملکی از نگاه کاتوزیان

۱. ملکی فقط در اصول فکری و اخلاقی خود سرسخت و تزلزل‌ناپذیر بود.
۲. کمترین جزمیت (دگماتیسم) و کوچک‌ترین خیال‌پردازی (رمانتیسیم) در بررسی و قضاوت‌های او راه نمی‌یافت.
۳. هدف را از وسیله جدا نمی‌دانست.
۴. یک‌بار به خطا نرفت و در یک مورد اشتباه نکرد.
۵. تشخیص دقیق و حساب شده خود را به خاطر محبوبیت آنی، به خاطر عوام‌فریبی، به خاطر دنباله‌روی از احساسات رمانتیک و تشخیص‌های غلط کنار گذاشت.
۶. آدمی ساده‌دل و زودباور بود.
۷. سیاست‌مدار نبود.
۸. گوشه‌گیر بود.
۹. مقام و موفقیت را «نجس‌العین» می‌دانست.
۱۰. دلیل توفیق تاریخی ملکی را باید در ژرف‌اندیشی، روشن‌بینی سیاسی، تعهد اصولی و عفت اخلاق او جست.
۱۱. ملکی نه عوام‌فریب بود و نه فریفته عوام. ملکی مریدپرور نبود.

### ملکی از نگاه آل‌احمد

۱. ملکی مردی است احساساتی که تظاهر می‌کند به منطقی بودن، سخت‌عاطفی است و نویسنده‌ای را بیشتر می‌بrazد تا سیاست‌مداری را.
۲. ساده است و تظاهر می‌کند به زیرک بودن.
۳. ملکی سخت‌ایده‌آلیست است و سخت می‌کوشد برای عملی بودن و واقع‌بین بودن.

۴. منزّه طلب است.

۵. واقع‌بین‌ترین ایده‌آلیست معاصر است.

از این دو روایت که نزدیک‌ترین و حقیقی‌ترین روایت‌ها به ملکی است به دلیل نزدیکی و دوستی این دو نفر با ملکی، ما به سیمای اخلاقی ملکی نزدیک‌تر می‌شویم.

اما آنچه آل‌احمد و کاتوزیان از نظر دور داشته‌اند سخت‌جانی ملکی است. اگر سال ۱۳۱۳ را به عنوان نخستین سال فعالیت جدی ملکی در سیاست بپذیریم، تا سال ۱۳۴۸ نزدیک به ۳۵ سال، ملکی در میدان ماند، گفت و نوشت و بدترین تهمت‌ها و توهین‌ها را تحمل کرد و بر سر اصول خود ایستاد.

اگر کسی دیگر جز ملکی بود و در مقابل حزب توده و شوروی می‌ایستاد و انگ جاسوس بودن و خائن بودن و مرتد بودن را می‌خورد، عطای سیاست را به لقایش می‌بخشید و با سیاست خداحافظی می‌کرد. از آن بدتر سال ۱۳۳۴ به بعد تا روز مرگ اوست. اگر در آن سال‌ها ملکی متهم به مرتد بودن شد، این بار متهم شد به عامل رژیم بودن. اما همچنان بر سر اصول خود ماند و دشنام‌ها و بایکوت‌ها را تاب آورد و لحظه‌ای عقب ننشست. این سخت‌جانی در جنبش انقلابی ایران و چنین افرادی نادرند، و فقط در افرادی مثل دکتر ارانی و پیشه‌وری می‌توان یافت.

### بُت‌سازی از ملکی

کاتوزیان پیش‌بینی می‌کند که نگاه‌ها تغییر خواهد کرد و جامعه روشنفکری به ملکی روی خواهد آورد، اما به سه موضع:

۱. عده‌ای صلاح و صرفه خود را در احقاق حقوق ملکی می‌بینند.



۲. عده‌ای مدعی می‌شوند آنچه با ملکی شده است ناشی از سوءتفاهمی بوده است.

۳. عده‌ای دیگر ملکی را چماق می‌کنند و بر سر حریفان سیاسی خود می‌کوبند.

پس هشدار می‌دهد که مبادا از ملکی بت بسازیم. ما در مملکتی زندگی می‌کنیم که مجسمه‌سازی در آن جای ندارد. برای نمونه، یک مجسمه در ابعاد جهانی نداریم، اما تا دلتان بخواهد بت ساخته‌ایم. بُت‌های ذهنی و عینی. بعد از همان بت‌های ساخته‌دست خود به وحشت افتاده‌ایم و چه‌ها که نکشیده‌ایم. از همان ابتدای تاریخ. از یاد نبریم که چگونه از یک قزاق با نسبی ناشناخته سرداری کبیر ساختیم و او را هم‌تراز کوروش و داریوش دانستیم. پس پُری‌بی‌راه نیست که ملکی مرتد به زودی قدیس شود، چون ما سیاه سیاه و سفید سفید را می‌شناسیم. خاکستری و رنگ‌های دیگر را به ما نشان نداده‌اند. پس اگر قرار است بت نسازیم، از همین یک جمله کاتوزیان شروع می‌کنیم که می‌نویسد، ملکی یک‌بار به خطا نرفت، در یک مورد اشتباه نکرد، و در زیرنویس همان کتاب (صفحه ۲۲۰ مقدمه) برای تصحیح این ادعا می‌گوید منظور مسائل عمده سیاسی است. آل‌احمد به یکی از همین اشتباهات که چندان کم‌اهمیت نیست، اشاره می‌کند:

ملکی به‌علت و به ترس از آن کین‌توزی‌ها که گذشت، در آخرین روزهای حکومت دکتر مصدق و به ترس از آنچه همه را به یاد ایام دمکرات فرقه سی انداخته بود، مجبور شد با آن جناح به‌خصوص

دستگاه حاکمه در مکالمه‌ای بگشاید که ابتر ماند و به این علت دهن آلوده شد که یوسف ندریده بود و شاید به جبران همین اشتباه بود که در راه انداختن جبهه ملی سوم در تیر ۱۳۴۴ پیش قدم شد و به این ترتیب سرپیری کارش از نو به زندان کشیده شد.<sup>۱</sup>

ملکی در کنار کارهای به غایت درست خود اشتباهاتی به غایت غلط هم داشته است. طبیعی است که یک رهبر سیاسی در چهار دهه از فعالیت مرتکب اشتباهات اساسی و غیراساسی شود. در میان شخصیت‌های معاصر، ملکی از جمله افرادی است که در مورد او اظهارنظرهای مثبت و منفی بسیاری شده است. به راستی ملکی کیست و چرا قضاوت‌ها درباره او تا این حد متناقض‌اند؟ در صفحات قبل نظر کاتوزیان و آل‌احمد را درباره او مرور کردیم. اکنون به اظهارنظر احسان طبری می‌پردازیم.

### ملکی از نگاه احسان طبری

از رهبران حزب توده همه بلااستثنا نسبت به ملکی موضع‌گیری کرده‌اند. مواضع آن‌ها با کم و بیش اختلافی در یادنامه طبری که در واقع روایت طبری از ملکی است آمده است. از یاد نبریم که طبری با ملکی از ۵۳ نفر آغاز کرد؛ با هم دستگیر شدند و به زندان رفتند. با هم آزاد شدند؛ هر دو با کمی فاصله به حزب توده پیوستند؛ در دوران اصلاح‌طلبی حزبی در

۱. جلال آل‌احمد، در خدمت و خیانت روشنفکران، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۸، ص ۳۵۰.

کنار هم بودند؛ و در دوران انشعاب از هم جدا شدند. نگاه کنیم. نظر احسان طبری درباره خلیل ملکی:

۱. خلیل ملکی در تاریخ معاصر سیاسی شهرت را از اروسترات برادر حاتم طائی کسب کرده است. به سخنانش در دادگاه نظامی درباره درک حضور «اعلی حضرت» و عرضه داشت خدمت سوسیالیست‌های ایران به این دژخیم، او را تا آخر فاش ساخت. هوادارانش نتوانستند با لجن مال کردن حزب ما، مرشد خود را از حکم عادلانه تاریخ نجات دهند. ملکی سرانجام در زیاله‌دان تاریخ افتاد.

۲. مردی اندیشنده بود ولی از آن اندیشندگان که فکرشان در جاده سالم و طبیعی سیر نمی‌کند.

۳. مردی خشم‌گیر و خودخواه و متفرعن بود.

۴. متخصص از دست دادن فرصت‌های مساعد بود.

۵. عقده‌های بسیاری در روح او بود.

۶. ارانی او را نمی‌پسندید، او را مردی مغرور و در هم‌اندیش می‌دانست.

۷. ملکی به تدریج شعار ضرورت «استقلال» حزب را علم کرد. این

نطفه‌ای از کمونیسم ملی و نفی انترناسیونالیسم و تقبیح دوستی حزب با احزاب برادر بود.

۸. سفر ملکی به خوزستان و سپس به لندن با دبیر کل حزب

«لیبوریست» گویا او را به سوی سوسیال دمکراسی لغزاند.

۹. در بهترین حالات در نیکوترین تعابیر، ملکی نتوانست بر

سرگردانی فلسفی و سیاسی خود غلبه کند.

۱۰. تاریخ از وی به مثابه یکی از خائنان مهم جنبش نام می‌برد.

## ملکی که بود؟

وقتی اظهارنظرها نسبت به انسانی با مشخصهٔ زمانی و مکانی معین این‌گونه در دو حد افراط و تفریط سیر می‌کند، قضاوت دربارهٔ او بسیار پیچیده می‌شود. متأسفانه هیچ یک از این اظهارنظرها متقن نیست.

اما به راستی باید در مورد ملکی چه گفت: آیا ملکی آن‌گونه که حزب توده روایت می‌کرد، جاسوس انگلیس بود که به قصد خرابکاری و ضربه زدن به حزب آمده بود، تا حزب را از جنبش جهانی کمونیستی جدا کند و حزبی بسازد باب میل شاه و قابل تحمل برای امپریالیسم، یا آن‌که ملکی آن‌گونه بود که مریدانش چون جلال آل‌احمد و کاتوزیان و امیر پیشداد می‌گفتند؟ آیا او رهبری بزرگ بود که می‌توانست تیتو ایران باشد؟ او که بسیار زودتر از تیتو از جنبش کمونیستی روسی برید و به فکر ایجاد جریان سومی افتاد که بعدها تیتو آن را دنبال کرد و جنبش غیرمتعهد را پی ریخت.

بی‌شک ملکی را باید در روایت دیگری جست‌وجو کرد. ملکی نه خائن بود، آن‌طور که رادیو مسکو مدعی بود و نه فریفتهٔ جامعهٔ انگلیس، آن‌گونه که کیانوری عقیده داشت. ملکی به عنوان یک روشنفکر ایرانی در پی بهبود جامعهٔ عقب‌افتاده ایران بود. او هم مانند بسیاری از روشنفکران تحت تأثیر مارکسیسم قرار گرفت. ملکی بارها می‌گفت: کمونیسم را انتخاب نکردیم، کمونیسم ما را انتخاب کرد. ملکی به‌عنوان یک کمونیست به زندان افتاد. بعد از آزادی برخلاف نظر طبری که آمدن ملکی به حزب را اشتباه می‌دانست، به حزب توده پیوست تا در اصلاح یگانه جریان فکری آن روزگار دستی داشته باشد. در حزب توده به رابطهٔ غلط حزب با دولت شوروی پی برد و سعی کرد این رابطه را اصلاح کند، اما

تفکر استالینی حاکم بر حزب توده به او اجازه نداد تا نظرش را به حزب بقبولاند و کار به انشعاب کشید.

برخورد غلط مسکو او را به کلی از کمونیسم روسی دور کرد و او رفته رفته گرایش‌های سوسیالیستی پیدا کرد؛ فرایندی که به کرات در حزب کمونیست ایتالیا، فرانسه و آلمان اتفاق افتاده بود. این تغییر هیچ ربطی به سفر او به خوزستان و انگلیس و ملاقات با رهبر حزب لیبریست نداشت. ملکی در ایران نخستین کسی بود که به رابطه غلط حزب کمونیست شوروی با احزاب برادر پی برد و این کشف در آن روزگار کاری بسیار بزرگ و پرمخاطره بود. ملکی مرد کارهای بزرگ و خطرهای بزرگ بود. با این همه، او در همین آب و خاک به دنیا آمده بود، رشد کرده بود و چون همه ما نقاط ضعف و قوتی داشت. ملکی نه قدیس بود و نه مرتد، ملکی اندیشمندی بود که در روزگار نامرادی‌ها به دنبال راهی می‌گشت تا جامعه خود را به سوی بهروزی سوق دهد.

### ملکی و حقوق معوقه‌اش

ملکی در ۱۳۱۶ دستگیر و زندانی شد. جرم او شرکت در گروهی کمونیستی بود. طبق قانون ۱۳۱۰ به چهار سال زندان محکوم شد و از همه حقوق اجتماعی محروم شد. این محرومیت تا اشغال ایران و سقوط دیکتاتوری ادامه داشت. ملکی با آزاد شدن از زندان به حزب توده پیوست، شش سال در آن حزب فعالیت کرد. اما در ۱۳۲۶ که او از حزب کناره گرفت، حزب او را خائن خواند و او را از همه حقوق‌اش محروم کرد. ملکی به روزنامه شاهد رفت، سال ۱۳۲۹ و بعد با دکتر بقایی

حزب زحمتکشان ملت ایران را بنیاد نهاد و تا ۱۳۳۱ با بقایی بود، تا این که ارتباط بقایی با قوام توسط اسلام کاظمیه رو شد و کار به اختلاف کشید، و بقایی با چاقوکشان اش ملکی را از حزب بیرون کرد و او را از همه حقوق اش در حزب زحمتکشان محروم کرد.

در ۱۳۳۹ فضای سیاسی کشور تحت تأثیر جنگ فئودال ها و کمپرادورهای درون حکومت باز شد و جبهه ملی دوم تشکیل شد. اما ملکی را به جبهه راه ندادند.

ملکی از ۱۳۲۹ برای نهضت ملی از جان و مال مایه گذاشته و به همین دلیل به زندان افتاده بود. اما رهبران جبهه ملی دوم او را از همه حقوق اش محروم کردند.

با این همه، ملکی هنوز معلم بود و این جا و آن جا اسمی از او بود و حقوق بخور و نمیری می گرفت تا این که قضیه ملاقات با استاد امریکایی کارولاینر پیش آمد. ملکی از وضعیت حقوق بشر در ایران برای او گفت و ملکی به دستور شاه از همه حقوق اجتماعی خود محروم شد.

## مرگ ملکی

ملکی در روز بیست و یکم تیر ۱۳۴۸ به دنبال یک عمل جراحی سنگین درگذشت. ملکی قبل از مرگ وصیت کرده بود برای او مراسمی برگزار نشود و دیگر آن که جنازه او در احمدآباد نزدیک مزار دکتر مصدق دفن شود. گویا پیرمرد می دانست که در مراسم او جمع زیادی شرکت نخواهند کرد و ساواک هم اجازه نمی دهد جنازه او در احمدآباد دفن شود.

در روز خاک سپاری، دکتر غلامحسین مصدق پسر دکتر مصدق در شهر نبود، پس جنازه او در حضور صد نفر از دوستان اش در مسجد

فیروزآبادی در شهر ری به امانت به خاک سپرده شد. اما شاه و ساواک که از جنازه پیرمرد هم می‌ترسیدند آخرین تیر را به سوی جنازه پیرمرد رها کردند. با دکتر غلامحسین مصدق تماس گرفته شد و به او فهماندند که نباید اجازه بدهد جنازه ملکی در احمدآباد دفن شود. غلامحسین خان هم اعلام کرد احمدآباد قبرستان عمومی نیست. و غربت غمبار ملکی در مرگ نیز صد چندان شد. با مرگ ملکی، این جنبش یکی از اندیشه‌مندان خود را از دست داد.

## مأخذها

- آل احمد، جلال، درخدمت و خیانت روشنفکران، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۷.
- آوانسیان، اردشیر، خاطرات اردشیر آوانسیان، تهران: نشر شهاب، ۱۳۷۸.
- اسکندری، ایرج، خاطرات ایرج اسکندری، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۷۲.
- پیمانی، نادر (به کوشش)، ما و بیگانگان، (خاطرات سیاسی دکتر نصرت‌الله جهانشاهلو افشار، تهران: انتشارات سمرقند، چاپ دوم، ۱۳۸۸.
- جزنی، بیژن، تاریخ سی ساله، تهران: بی‌نا، بی‌تا.
- طبری، احسان، از دیدار خویشتن، تهران: نشر بازتاب‌نگار، ۱۳۸۲.
- علوی، بزرگ، ۵۳ نفر، تهران: اولدوز، ۱۳۵۷ (چاپ اول ۱۳۳۰).
- کیانوری، نورالدین، خاطرات کیانوری، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۱.
- مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، خلیل ملکی به روایت اسناد ساواک، تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۹.
- ملکی، خلیل، برخورد عقاید و آرا، ویرایش و مقدمه محمدعلی (همایون) کاتوزیان و امیر پیشداد، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۴.
- ملکی، خلیل، خاطرات سیاسی ملکی، با مقدمه محمدعلی (همایون) کاتوزیان، تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ دوم، ۱۳۶۸.